

زندگی سیاسی شهید محمد داؤد
از آغاز تا انجام
(۱۳۱۰ تا ۱۳۵۷ ش)

(جلد سوم)
فرجام خونین

نویسنده:

داکتر سید عبدالله کاظم

سابق استاد پوهنځی اقتصاد پوهنتون کابل

مشخصات کتاب:

نام کتاب: زندگی سیاسی شهید محمد داؤد از آغاز تا انجام

(۱۳۱۰ تا ۱۳۵۷)

جلد سوم: فرجام خونین

نویسنده: داکتر سید عبدالله کاظم

سابق استاد پوهنځی اقتصاد پوهنتون کابل

ویراستار: اکمل عازم

محل چاپ: مطبعه عازم، کابل - افغانستان

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

سال چاپ: ۱۳۹۷ خورشیدی (۲۰۱۹ میلادی)

حق چاپ این کتاب برای نویسنده محفوظ می‌باشد و هیچ شخص یا مؤسسه بدون اجازه نویسنده کتاب حق چاپ مجدد و یا چاپ قسمتی از آنرا ندارد.

آدرس ایمیل نویسنده: drkazemsa@yahoo.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بر حشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مکمل مندرجات جلد سوم

صفحه	عنوان
	بخش یازدهم
	فرجام خونین - کودتای ثور
	فصل اول: چرخش بزرگ و عواقب آن
	فصل دوم: تشدید فعالیتها برای ایجاد وحدت حزب بین خلق و پرچم
	- انگیزه‌ها و پی آمدهای انشعاب "خلق و پرچم"
	- تلاش برای وحدت دو جناح
	فصل سوم: قتل خیبر و آغاز ماجرا
	- میر اکبر خیبر کی بود؟
	- چرا خیبر با کودتا مخالف بود؟
	- آیا ادغام "پرچم" با "حزب انقلاب ملی" واقعیت داشت؟
	- چرا خیبر را کشتند؟
	فصل چهارم: مقدمات کودتای ثور ۱۳۵۷
	- انگیزه‌های کودتا از نظر کودتا چیان

	- مراسم تشیع جنازه خیر و رویدادهای مربوطه
	فصل پنجم: اقدامات دولت و بازداشت ها
	- مقدمات بازداشتها - تعیین هیئت ها
	- چگونگی بازداشت حفیظ الله امین
	فصل ششم: روز هفتم ثور - راه اندازی کودتا
	- نگاه عمومی
	- افسران برجسته شامل کودتا
	- توضیحات دگروال عبدالقادر و نقش او در کودتا
	- چگونگی رهائی سران حزبی از زندان در روز هفتم ثور
	فصل هفتم: رویدادهای مهم روز هفت ثور در داخل ارگ
	- گزارشی از زبان انجنیر عبدالکریم عطائی
	- مصاحبه داؤد محمود غازی
	فصل هشتم: ننگ تاریخ: تباهی یک خانواده!
	- آغاز فاجعه
	- اسمای شهداء، زخمی ها و زندانی های خانواده
	فصل نهم: چگونگی پیدا شدن رمیم شهداء پس از سی سال
	- توظیف یک هیئت برای جستجو
	- اعلامیه مطبوعاتی دولت

	- چگونه محل دفن اجساد پیدا شد؟
	- مراسم خاکسپاری و محل بازدفن رمیم شهداء
	بخش دوازدهم: نگاهی بر علل سقوط نظام جمهوری
	فصل اول: چرا نیروهای دفاع از نظام ناکام شدند؟
	- گزارشی از جریان مدافعه قطعۀ گارد ارگ جمهوری
	- نگاهی بر مقاومت قطعات نظامی بیرون ارگ
	- فلج دستگاه عمومی مخابرات و مخابره داخل ارگ
	- اشتباهات وزیر دفاع
	- خنثی ساختن مقاومت فرقه ۸ قرغه
	- عملیات دفاعی از جانب قوای مرکز
	- مقاومت فرقه هفت ریشخور
	- انهزام فرقه ۱۱ قول اردوی مرکزی مقیم جلال آباد
	فصل دوم: اعلام پیروزی کودتا و نخستین اقدامات کودتاچیان
	فصل سوم: دست‌های پشت پرده در راه اندازی و موفقیت کودتا
	بخش سیزدهم: کودتای ثور سر آغاز یک مصیبت بزرگ
	- "انقلاب" یا "انفلاق"؟
	- افغانستان قبل از "انفلاق"
	- افغانستان بعد از "انفلاق"

	بخش چهاردهم: پس منظر رژیم خلقی-پرچمی طی ۱۴ سال
	- رویدادهای دوره قبل از اشغال
	- رویدادهای دوره منحوس اشغال
	- رویدادهای دوره بعد از اشغال
	بخش پانزدهم: شخصیت محمد داؤد از نظر موافقان و مخالفان
	- خصوصیات و خصلت محمد داؤد در زندگی خصوصی
	- طرز کار و اداره محمد داؤد در امور رسمی
	- نظر بعضی ها در مورد شخصیت محمد داؤد
	فهرست مآخذ جلد سوم
	لست آثار منتشره نویسنده کتاب
	مختصر سوانح نویسنده کتاب

بخش یازدهم

فرجام خونین - کودتای ثور

فصل اول

چرخش بزرگ و عواقب آن

رویدادهای سیاسی در آن مقطع زمان به طور محسوس بیانگر یک بازی مغلق و نهایت خطر بود که بین هردو جانب افغانستان و شوروی جریان داشت. آنچه ظاهراً در دوسال اول جمهوری گذشت، نشانه ای از خواسته های واقعی هردو طرف نبود. جای شک نیست که محمد داؤد به همکاری گماشتگان افغانی شوروی نخست کودتا را موفقانه و به سرعت غیر قابل باور بدون تلفات به سر رسانید و اما به تدریج در صدد تقلیل نقش آنها برآمد و حتی در نظر داشت آنها را از صحنه کاملاً بیرون کند و قدرت را بدست خود و گروپ وفادار

خود گیرد. در حالیکه شوروی به این فکر بود که محمد داؤد را به حیث یک شخصیت مؤثر فقط برای یک دوره انتقالی تا آماده شدن شرایط برای گماشتگان خود بر سر اقتدار نگهدارد و این دوره به نظر آنها تا زمانی ادامه خواهد یافت که محمد داؤد برای تطبیق اهداف شوروی در افغانستان و منطقه مفید واقع شود.

واضحاً که این دو خواست متضاد روزی در یک نقطه تصادم خواهد کرد و یک انفجار خونین را بار خواهد آورد، چنانکه در روز ۷ ثور ۱۳۵۷ این حادثه بوقوع پیوست. تصفیه پرچمیها از کابینه سرآغاز این برخورد بود و ادامه آن در تغییر سیاست خارجی محمد داؤد روز بروز فاصله گرفتن از توقعات مسکو را آشکار میساخت. ایجاد تشنج و تیره ساختن روابط سیاسی افغانستان با دو کشور همسایه ایران و پاکستان یکی از اهداف برجسته ستراتیژیک سیاست شوروی در افغانستان بود تا به وسیله آن افغانستان را نخست از نگاه اقتصادی و تدریجاً سیاسی وایدئولوژیکی وابسته به اتحاد شوروی سازد. مسکو طی بیست سال گذشته این کار را با موفقیت پیش برد و اما وقتی در اواخر سلطنت و صدارت شفیق روابط با دوهمسایه رو به بهبود گذاشت و روسها خطر بیرون شدن افغانستان را از حلقه نفوذ خود احساس کردند و در صدد برچیدن بساط سلطنت برآمدند، با آنکه طی سالهای دراز به شاه اطمینان میدادند که هیچگاه علیه سلطنت نظر سوء نخواهند داشت. روسها میدانستند که محمد داؤد در تلاش سقوط سلطنت و ایجاد یک نظام جمهوری در افغانستان است، لذا فوری به دست اندرکاران افغانی خود بزعم دستگیر پنجشیری - یکی از نخبگان ح.د.خ. «انصار انقلابی و چپگرای اردوی جمهوری؟؟» دستور دادند تا با حمایت از داؤدخان برای سرنگونی سلطنت دست به کار شوند.

محمد داؤد با آنکه از پلان شوروی مبنی بر تطبیق شیوه کودتا در مصر یعنی تعویض ملک فاروق به وسیله جنرال نجیب و برکنار کردن نجیب بعد از یک سال و سپردن قدرت به یکی از حامیان متمایل به چپ مصر یعنی جمال عبدالناصر آگاهی داشت، ولی در آغاز کوشید تا به کمک نظامیان جوان که تعدادی از آنها متمایل به چپ بودند، کودتا را به ثمر رساند. او از همان اول در

نظر داشت که به مجرد استحکام نسبی نظام جدید، نقش چیگرایان کودتای را کم رنگ سازد و کمیته مرکزی را عملاً از قدرت کنار زند و با تصفیه عناصر چپ از کابینه پلان اصلی خود را که مبتنی به ایجاد یک نظام جمهوری برپایه یک ایدئولوژی ملی بود، تحقق بخشد.

در همان روزهای اول کودتا یک خبرنگار خارجی که از محمد داؤد پرسیده بود: آیا این تحول بعنوان یک پیروزی برای مسکو تلقی نمی شود و آیا افغانستان اکنون به اعمار شوروی پیوسته است؟ او با آرامش و خونسردی به این سؤال چنین جواب گفت: «افغانستان به اعمار هیچ کشور نیوسته؛ بلکه قمریست که بر محور ناسیونالیزم خویش می چرخد.» (حفیظ الله خالد: "پاسخ مرحوم داؤدخان به یک خبرنگار خارجی"، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ ۱۵ نوامبر ۲۰۰۹)

این پاسخ در آن وقت در بی بی سی و اکثر رسانه های بین المللی انعکاس وسیع یافت و این خود نشانه ای از آن بود که محمد داؤد از همان بدو مرحله آرزومند ایجاد یک نظام با اندیشه ملی در کشور بود و صراحت در ابراز این نظر، نخستین تکان برای چیگرایان و حامیان بیرونی شان محسوب می شد که آنرا با سکوت تحمل کردند. این ابراز نظر محمد داؤد تنها حرف نبود که بزبان آورد؛ بلکه او عملاً در همان روزهای اول برای اراکین وزارت دفاع هدایاتی داده بود که در قبال آن میتوان به عمق نظر او در زمینه کاهش وابستگی کشور به شوروی بیشتر آشنا شد. چنانچه دگر جنرال کبیر سراج در کتاب خود به بعضی از این هدایات اشاره می کند و می نویسد: «بعد از انتقال مقر ریاست جمهوری به ارگ [تقریباً سه هفته بعد از کودتا]، چون رهبر [مقصد محمد داؤد است] در عین زمان وظیفه وزارت دفاع را نیز به عهده داشت، رؤسای وزارت دفاع برای اجرای کارهای شان و اخذ دستورات لازمه به ارگ می رفتند،... در این وقت جنرال مستغنی لوی درستیز مریض شد و بغرض تداوی روانه هند گردید، رهبر به او هدایت داده بود که در غیابش کارها را رئیس لوژستیک به رهبر گزارش دهد و هدایت حاصل کند..... همین امر موجب شد که این وظیفه بمن [کبیر سراج]

سپرده شود در دومین روز کار در ارگ فهرست نام نویس صاحب‌منصبانی را که در سال تعلیمی ۱۹۷۳ بغرض تحصیل به شوروی رونده بودند، به رهبر تقدیم کردم و گفتم که شوروی ها عجله دارند و می‌گویند که سال تعلیمی شروع می‌شود باید زودتر صاحب‌منصبان رونده با مسلک های شان معرفی و اعزام گردند، یادداشتی گرفت و گفت: "هفته آینده در این باره از من هدایت بگیر!" یک هفته بعد که باز به ارگ رفتم و موضوع را یاد کردم، چنین هدایت داد: "وزارت خارجه با حکومت مصر و هند مذاکره نموده است، آنها آمادگی نشان داده اند که یک تعداد صاحب‌منصبان ما را بپذیرند و بالای اسلحه و تجهیزات شوروی که در این دو مملکت موجود است، تمرین بدهند." «دگر جنرال کبیر سراج می‌افزاید که محمد داؤد: «این لست را به سه حصه تقسیم کرد و [گفت] ۲/۳ آنرا به مصر و هند و متباقی ۱/۳ را شوروی بفرستید و در سال‌های آینده کوشش شود که تعداد زیادتر صاحب‌منصبان به دو مملکت اول الذکر فرستاده شده و از سهمیه شوروی تاحد ممکن کاسته شود.»

دگر جنرال کبیر سراج در مورد معاینه کار شفاخانه صد بستر اردو که کار آن قبلاً در زمان سلطنت شروع و امور آن پیش رفته بود، می‌نویسد که: «محمد داؤد هدایت داد که "بروز جمعه می‌خواهم این شفاخانه را بازدید نمایم، غیر از سه انجنیر تعمیراتی افغان کسی دیگر لازم نیست که آنجا باشد" که مقصدش متخصصین شوروی بود.»

او مثال دیگری می‌آورد و می‌نویسد: «در چندین مجلس که با اشتراک رؤسای وزارت دفاع ملی و قوماندان های قطعات اردو با رهبر داشتیم، دایم توصیه می‌نمود که از تعداد مشاوران نظامی شوروی کاسته شود، اصرار می‌کرد که کارها بدست صاحب‌منصبان افغانی سپرده شود و با تعجب می‌پرسید که چطور در این مدت هفده سالی که گذشت ما نتوانستیم اشخاصی را برسانیم که جای متخصصین شوروی را پرکنند.» (کبیر سراج، دگر جنرال محمد نذیر: "رویدادهای نیمه اخیر سده بیست در افغانستان"، ۱۹۹۷، صفحه ۸۳ تا ۸۵)

به همین ترتیب بعداً وقتی محمد داؤد طی دوسال اول از استحکام نظام

جمهوری مطمئن گردید، کوشید تا روابط خارجی خود را بر پایه تعادل بین شرق و غرب و فرا تر از آن در بهبود مناسبات با ایران و پاکستان، میلان را به سوی غرب مخصوصاً آمریکا و کشورهای اسلامی از جمله عربستان سعودی قدم به قدم استوار سازد. تعقیب این "چرخش بزرگ" از تحمل سران شوروی فراتر رفت و تدریجاً بر روابط بین افغانستان و شوروی سایه انداخت، تا حدی که رویداد سفر دوم محمد داؤد به مسکو و برخورد لفظی بین او و برژنف فضای بی اعتمادی را از عمق به سطح بالا آورد.

فرید مزدک - یکی از پرچمی ها که در دوره نجیب از سازمان جوانان به کمیته مرکزی و مقام های بالاتر حزبی ارتقا کرد و در نهایت در جناح مقابل نجیب و همکاری با "جبهه شمال" قرار گرفت، راجع به روابط محمد داؤد با شوروی و کودتای ثورطی یک مصاحبه با بی بی سی به صراحت اعتراف کرده: «حزب [دموکراتیک خلق افغانستان] یک حزب وابسته به شوروی بود؛ شوروی با داؤد پرابلم داشت؛ مشکلات ما در حقیقت ناشی می شد از مشکلات شوروی با داؤد. شوروی ها ما را در اختیار داشتند برای اینکه داؤد را فشار بدهند که بطرف غرب نرود. اما [به نظر مزدک] داؤد هم یک اشتباه داشت که در تغییر بنیادهای سیاسی برخورد های خود میان قدرت های بزرگ وقت عجله کرد، داؤد بسیار شتابزده رفت در اینکه جای شوروی را با آمریکا تعویض کند، در حالیکه اقتصاد [در دست] شوروی بود، ارتش [اردو] شوروی بود و به تمام نهادهای دولتی شورویها نفوذ داشتند، حاکمیت داشتند و کم ساختن نفوذ شوروی و تعویض آن با غرب و آمریکا کار یک سال دو سال و یک روز و دو روز نبود که داؤد می خواست، کار یک دهه دو دهه بود. اگر داؤد چنین استراتژی را مطرح می کرد، در آن زمان و در درون حزب نیروهایی بودند که حتی مطرح کردند که حزب دموکراتیک خلق در درون حزبی که داؤد خان ساخته با داؤد تشریک مساعی کنند و پیش بروند.» (مصاحبه فرید مزدک در برنامه "به عبارت دیگر"، بی بی سی - فارسی، مورخ ۲۴ دسمبر ۲۰۱۴، برگرفته از یوتیوب)

ولی محمد داؤد از اول به این فکر بود که با تحکیم پایه های جمهوری،

افغانستان را تدریجی از وابستگی و نفوذ یک جانبه شوروی از لحاظ اقتصادی و نظامی که به خصوص طی سال‌های دهه دموکراسی بیش از پیش ریشه دوانیده بود، هرچه زودتر کاهش دهد. او نمی‌خواست روابط دوستانه را با شوروی قطع نماید؛ بلکه هدفش کشاندن سیاست خارجی کشور به سوی توازن با سایر کشورهای جهان بود و نیز میدانست که هر قدر به سیاست وابستگی با شوروی بیشتر ادامه داده شود، به همان اندازه بیشتر این وابستگی دامنگیر کشور خواهد شد و به همان اندازه گروه‌های طرفدار شوروی در داخل کشور بیشتر نفوذ کرده و تدریجاً قوام یافته و قدم به قدم در راه رسیدن به قدرت گام برداشته و روزی فرا خواهد رسید که دیگر مجال نجات کشور از قدرت آنها میسر نخواهد بود. لذا او تصمیم داشت با حفظ روابط دوستانه با شوروی، در عین زمان میلان خود را در جهت بهبود روابط با دو کشور همسایه ایران و پاکستان و همچنین با جهان غرب و آمریکا و نیز با کشورهای اسلامی گسترش دهد. از طرف دیگر برای تطبیق اهداف پلان هفت ساله انکشافی دولت به مقدار بیشتر منابع مالی و تخریکی ضرورت داشت که تکافوی این ضرورت به هیچ وجه از توان شوروی بر نمی‌آمد. این عامل دیگر بود که محمد داؤد را به جستجو و جلب امداد از کشورهای دیگر کشانید. امین صیقل به استناد لوئی دوپره در زمینه می‌نویسد: «پلان هفت ساله انکشافی داؤدخان (۱۹۷۶ - ۱۹۸۳) به مصرف ۳ میلیارد و ۸۵۰ میلیون دالر امریکائی بالغ میگردد و قرار بود ۲ میلیارد ۵۳۳ میلیون دالر آن از منابع کمک خارجی تأمین شود. این در حالی بود که اتحاد شوروی تنها پرداخت ۵۷۰ میلیون دالر آنرا قبول کرده بود.» او می‌افزاید: «داؤدخان با در نظر داشت اوضاع متحول منطقه و جهان و تأکید بر روابط خارجی افغانستان کوشش داشت از اشتباهاتی گذشته پرهیز کند. او میدانست تا زمانیکه در وابستگی کامل به اتحاد شوروی باقی بماند، نه تنها از نفوذ شوروی و حامیان وی آزاد نخواهد شد؛ بلکه کمک‌های وافر منابع غیررسمی به خصوص کشورهای نفت خیز خلیج فارس و شرق میانه را که اکنون در صدر ملاحظات سیاسی مربوط به سیاست خارجی وی قرار گرفته بودند، از دست خواهد داد.» (صیقل، داکتر امین: "افغانستان معاصر - تاریخ

مبارزات و بقای یک ملت"، مترجم: محمد نعیم مجددی، کالیفورنیا، ۲۰۱۴،
صفحه ۲۲۶)

مسلماً مسکو این پیش آمدها را بار دیگر تخطی از "دوکتورین برژنف" دانسته و مصمم به عین اقدام شد که در زمان شفیق متوسل به آن گردیده بود، یعنی سرنگونی رژیم جمهوری توسط یک کودتای دیگر. برای این منظور ماموران سفارت شوروی در کابل در اواخر سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) کوشیدند تا در قدم اول بین دوجناح رقیب پیرو خط مسکو یعنی خلق و پرچم وحدت عمل ایجاد کنند.

با آنکه آنها میدانستند که این کار ساده نیست و اختلاف بین این دوجناح عمیقتر از آنچه است که بزودی ترمیم شود، ولی احساس ضرورت مبرم برای تغییر فوری رژیم جمهوری، سفارت شوروی را در کابل ناگزیر ساخت که بر هر دو طرف خلق و پرچم شدیداً فشار وارد کند تا به منظور آمادگی برای کودتا به اسرع وقت دست بدست هم دهند و همکاری و تفاهم نمایند. در نتیجه این تلاشهای پیگیر به تاریخ ۱۲ سرطان ۱۳۵۶ سران هر دو شاخه حزب پس از جر و بحث های زیاد زیر فشار سفارت شوروی و دیگر احزاب کمونیستی منطقه به وساطت اجمل ختک برای ایجاد وحدت حزب ظاهراً به تفاهم رسیدند.

دستگیر پنجشیری در کتاب "ظهور و زوال حزب ح.د.خ.ا" (جلد دوم - صفحه ۵۱) درباره وحدت حزب چنین مینویسد: «رهبری "حزب انقلاب ملی" و دولت بیروکراتیک سردار محمد داؤد برای اجرای مقاصد ضد دموکراتیک و سیاسی و به منظور ایجاد پایه های اجتماعی سیاسی محکم و تکیه گاه مطمئن سازمانی تشکیلاتی خود، به خیال خام خلع سلاح کردن طبقه جوان کارگر و همه زحمتکشان و یافتن بهانه برای حمله های جداگانه بر فرکسیونهای قبلی ح.د.خ.ا. بود. اما رهبری هر دو فرکسیون "خلق" و "پرچم" که از پالیسی ضد دموکراتیک اسارت آور و نیات شوم سردار محمد داؤد و حلقه رهبری کننده دولت بیروکراتیک قبلاً اطلاع داشته اند، با ارزیابی خیلی به موقع، تحلیل

صحیح و دقیق وضع و شرایط داخلی و بین المللی و دورن جنبش راست و چپ، پروسه وحدت خود را با وصف ده سال مبارزه طولانی و شدید علیه یکدیگر، خلاف توقع و اراده محافل حاکمه اشرافی و رهبری "انقلاب ملی" و خلاف پیشبینی و خواست سازمان‌های گوناگون راستگرا تسریع نمودند و به اساس مصوبه مورخ ۱۲ سرطان ۱۳۵۶ مطابق ۳ جولای ۱۹۷۷ کنفرانس وحدت هردو فراکسیون قبلی "خلق" و "پرچم"، وحدت خود را با حقوق مساوی به رهبری نورمحمد تره کی، با آهنگ شتابنده تأمین کردند».

پنجشیری پس از توافق دو جناح مبنی بر ایجاد وحدت، از قول نورمحمد تره کی می‌نویسد: «در حال حاضر ح.د.خ. مخالف رویارویی و اعمال قهریه علیه دولت است، در سال آینده باید سکوت شکسته شود و مطالبات مبرم کارگران کشور در آن تظاهرات مطرح گردد. شعار ح.د.خ. حداقل تا ماه اسد ۱۳۵۷ همین شعار قدیمی دفاع از نظام جمهوری و تکامل آن بسود خلق خواهد بود»؛ مگر قتل مرموز میراکبر خیبر در شام ۲۸ حمل ۱۳۵۷ به مثابه "یک تیر و دو فاخته" جریان را از ماه اسد به ماه ثور پیش انداخت.

اگرچه بعضی‌ها این قتل را توطئه حکومت دانستند، برخی مسئولیت را بردوش حفیظ الله امین و همکارانش برادران عالمیار انداختند وعده دیگر انگیزه قتل را انشعاب در داخل پرچم و مخالفت خیبر با ببرک کارمل وانمود کردند، ولی در هر حال این شایعه که خیبر به هدایت سفارت شوروی و توسط عمال آن به قتل رسیده است، بیشتر مدار اعتبار می‌باشد.

روز تشییع جنازه خیبر (جمعه ۲۹ حمل ۱۳۵۷) اوضاع در کابل دگرگون شد و وابستگان حزبی و از همه بیشتر تماشاچیان، در یک صف طویل به راه پیمائی و شعار دادن پرداختند و جنازه را با عبور از نقاط مزدحم شهر بردوش کشیده در حوالی بالاحصار به خاک سپردند و سران حزبی به ایراد بیانیه‌های انقلابی پرداختند که شدت کلام آنها در برابر حکومت قبلاً سابقه نداشت، چنانچه نورمحمد تره کی به مناسبت قتل خیبر اعلام کرد که: «باید از این مرگ و قربانی عظیم به نفع دموکراسی و آزادی استفاده صورت گیرد. حالا وقت آن رسیده

است تا ح.د.خ. اقصایان مستبد تاریخ را لجام زند و با شکستن توطئه سکوت و اختناق، فریاد اعتراض توده های مردم را بلند و دشمن را به عقب نشینی آشکار وادار نماید. حزب ما باید برای امتحان جدید و قربانی های تازه آمادگی بگیرد». (پنجشیری...، جلد دوم، صفحه ۶۳)

اکنون با شرح فوق واضح می گردد که زمینه همچو «جرقه سیاسی» از دوسال قبل فراهم گردیده بود و هردو جانب آنرا یکی به روی دیگر نمی آوردند و اما در طی دل هر دو جانب از رویدادها ناراضی بودند. مسلم است که تشدید نگرانی ها یک روز باید علنی می شد.

تحول در سیاست خارجی افغانستان به معنی برگشت به توازن بین شرق و غرب و بهبود روابط با غرب، با کشورهای اسلامی و به خصوص کشورهای همسایه واضحاً مغایر به خواست شوروی بود، ولی حکومت افغانستان سعی داشت تا در عین زمان روابط دوستانه را با شوروی در فضای «حسن همجواری، اعتماد متقابل و عدم مداخله در امور یکدیگر» حفظ کند. این حق مسلم افغانستان به حیث یک کشور مستقل بود. اینکه جانب شوروی از این سیاست افغانستان ناراض و آنرا مغایر به اهداف کلی خود در منطقه میدانست، واضحاً ادامه این کار هر وقت که می بود منجر به برخورد منافع میگردد.

در این راستا کمائی کردن وقت برای محمد داؤد یک چانس مهم بود که باید از همان روز برگشت از سفر مسکو میدانست که روزهای بدتر در انتظار کشور است و باید با اقدامات جدی در مورد تصفیۀ عناصر گماشته شوروی یعنی خلق و پرچم در قدم اول از صفوف اردو دست به کار می شد و در این کار با دقت و اما با سرعت و جدیت عمل می کرد که متأسفانه باوجود درک حساسیت اوضاع در زمینه تعلل کرد. او فکر نمی کرد که شوروی و عمال داخلی آن به این زودیهای در صدد سقوط رژیم باشند، ولی شوروی ها میدانستند که در صورت استحکام مناسبات افغانستان باغرب و کشورهای اسلامی و بهبود روابط با دو کشور همسایه، افغانستان از حیث نفوذ آنها به سرعت بیرون خواهد شد و لذا باید هرچه زودتر دست به کار می شدند. همان

بود که سفارت شوروی و مشاوران وافر نظامی آنها به سرعت داخل عمل شدند و با آنکه هنوز از اتحاد خلق و پرچم چندان متیقن نبودند و آنها را برای احراز قدرت بالغ نمی‌دانستند، در راه اندازی کودتای ۷ ثور مبادرت ورزیدند و شخصیت‌های بی کفایت امور نظامی کشور نیز نتوانستند در موقع مناسب از کودتا جلوگیری نمایند.

در این جلد کتاب سعی بر آنست تا به یک تعداد سؤالات طی فصول جداگانه جواب گفته شوند که در آغاز به آمادگی‌های مقدماتی برای تغییر نظام، به خصوص تلاش مراجع شوروی برای ایجاد وحدت دو جناح حزب دموکراتیک خلق (خلق و پرچم) به حیث "حزب واحد دموکراتیک افغانستان" روشنی انداخته شود. اینکه چرا میراکبر خیبر را کشتند؟ او کی بود و چه می‌خواست و چگونه قتل او وسیله برای ایجاد نا آرامی‌ها در شهر کابل شد؟ چرا سران خلق و پرچم در روز مراسم تشیع جنازه او در برابر دولت جمهوری موقف جدی گرفتند و در بیانیه‌های شدید لحن خود بر دولت تاختند؟ عکس‌العمل دولت در برابر آنها چه بود و چگونه این رویدادها به طور برق آسا در ظرف چند روز منجر به راه اندازی کودتا به تاریخ ۷ ثور ۱۳۵۷ گردید؟ در آن روز رویدادهای خونین در داخل ارگ و بیرون آن چطور بود؟ چگونه کودتا کامیاب شد و پس از یک حمله ناجوانمردانه در صبح زود ۸ ثور و شهادت رئیس جمهور محمد داؤد و خانواده او (اعم از زن و مرد و طفل و پیر و جوان) نظام جمهوری از هم پاشید؟ سپس عاقبت کار به کجا رسید و چگونه افغانستان دچار یک مصیبت نافرجام شد که طی این چهار دهه هنوز هم این کشور و مردم مظلوم آن از عواقب این رویداد منحوس و جریانات بعدی آن رهائی نیافته است؟

در فصلهای بعدی کوشش می‌شود به سؤالات فوق پاسخ گفته شوند.

فصل دوم

تشدید فعالیت ها برای ایجاد وحدت حزبی بین دو جناح: خلق و پرچم

انگیزه ها و پی آمدهای انشعاب "خلق و پرچم"

خلق و پرچم - دو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حزب مارکسیست - لنینیستی افغانستان) یک حزب پیرو خط مسکو بودند که تشکیل غیررسمی آن به طور مخفی و در حلقه‌ها به اصطلاح "زیر زمینی" در سال‌های اخیر صدارت محمد داود، آنهم از بقایای چپ‌گرای فعالان سیاسی در دوره صدارت شاه محمودخان سر برآورد و سپس به تاریخ ۱۱ جدی ۱۳۴۳ (اول جنوری ۱۹۶۵) به طور رسمی شروع به فعالیت کرد. این دو جناح شباهت به یک موجود ناقص الخلقه داشتند که در تنه باهم چسپیده ولی سر و پاهای شان از هم جدا بودند. اینکه چرا اتحاد شوروی به خلقت هم‌چو موجود ناقص در افغانستان دست یازید، هدفی داشت تا بدانوسیله قشرهای

شهری (اغلب دری زبان) را توسط گماشتگان پرچمی و قشرهای روستائی (اغلب پشتو زبان) را توسط گماشتگان خلقی در دام افکار مارکسیستی - لنینیستی اندازد و هر دو را در خدمت اهداف توسعه جویانه خود قرار دهد، یکی را به وسیله دیگر کنترل کند و در مجموع هر دو را در قبضه اختیار خود نگهدارد. شوروی فکر می کرد که با این تقسیم تاکتیکی می تواند بر نفوذ ایدئولوژیکی و سیاسی خود در افغانستان به سهولت و سرعت دست یابد، بیخبر از اینکه فکر و ذکر مردم افغانستان با عنعنه و دین شان چنان عجین شده است که هیچ ایدئولوژی بیگانه به خصوص افکار الحادی در آن نفوذ کرده نمی توانست. ایجاد همجو موجود ناقص بذات خود بیشتر مایه ناکامی شوروی در افغانستان گردید؛ زیرا شوروی هیچگاه موفق نشد (ولو با فشار) دوسر و پاهای از هم مجزای خلق و پرچم را با یکدیگر همفکر و همگام سازد. در طول مبارزات سیاسی بیش از دو دهه هیچگاه دو جناح مذکور، با وجودیکه هر دو پیرو خط فکری مسکو و ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم بودند، نتوانستند با هم کنار آیند. کشمکش های دورن حزبی، به خصوص رقابت های شخصی رهبران آنها این دو جناح را به دو رقیب و حتی دو دشمن مبدل ساخته بود که در نتیجه آنها نه تنها برای افغانستان؛ بلکه برای خود و ولی نعمت خود مصیبت دوامدار را تا سرحد نابودی بار آوردند.

اولین انشعاب در حزب دموکراتیک خلق در ۴ می ۱۹۶۷ (۱۴ ثور ۱۳۴۶) صورت گرفت که حزب به دو جناح خلق به رهبری نور محمد تره کی و پرچم به رهبری ببرک کارمل منقسم شد. در کمیته مرکزی جناح خلق محمد طاهر بدخشی، صالح محمد زیری، داکتر شاه ولی، کریم میثاق، اسمعیل دانش، حفیظ الله امین، داکتر ظاهر، داکتر در مانگر و محمد ظاهر افق اشتراک داشتند که چهار نفر اول عضو اصلی و مابقی اعضای علی البدل بودند. اما در کمیته مرکزی جناح پرچم دستگیر پنجشیری، شهرالله شهپر، سلطانعلی کشتمند و نور احمد نور به حیث اعضای اصلی و عبدالحکیم

شرعی جوزجانی، سلیمان لایق، حسن بارق شفيعی و عبدالوهاب صافی اعضای علی البدل آنرا تشکیل می دادند.

دومین انشعاب پس از جدائی طاهر بدخشی از جناح خلق در سال بعد یعنی ۱۳۴۷ (۱۹۶۸) صورت گرفت و درعین سال انشعاب سوم در جناح پرچم رخ داد که منجر به خروج دستگیر پنجشیری، شرعی جوزجانی و شهرالله شهپر از آن جناح شد و هریک در پی ایجاد فراکسیون های جداگانه برای خود شدند.

بزعم یکی از نویسندگان جنبش چپ: «دراصل حزب یا "اتحاد" دموکراتیک خلق مجموعه از احزاب و دسته هایی بود که از دو بزرگ نام "خلق" و "پرچم" از یک سو و اتحاد و دسته ها و گروه های قومی، منطقه ای و زبانی از سوی دیگر تشکیل یافته بود. هرگروه برخوردار از یک رهبر در راس خویش بود. درپائین، میزان توانائی هر راس براساس کمیت طرفداران و همچنان توافق، همسوئی و حتی معامله با رهبران دیگر محاسبه می شد... تقسیم مقامات رهبری به اساس فاصله با مسکو و وفاداری به یکی از بزرگ نام ها و در دورن بزرگ نام ها وفاداری به اهرم تعیین می شد. وفاداری اعضا در وهله نخست نه به حزب و آرمان های آن؛ بلکه به شخصیت ها سنجش می شد و تیوری توطئه جزء از زندگی روتین حزب بود.» (فیاض نجیمی: "مصالحه ملی، اندیشه یی در میان خیالات"، سایت دیدگاه)

محمد اکرام اندیشمند انگیزه های انشعاب و عوامل اختلاف بین دو جناح خلق و پرچم را مربوط می داند به:

۱ - رقابت بر سر رهبری: این اختلاف وقتی آشکار شد که دراولین کنگره حزب (متشکل از ۳۷ عضو) سه نفر هوای رهبری را در سر می پروراندند، چنان که در اثر رأی گیری نور محمد تره کی ۲۷ رأی، ببرک کارمل ۲۶ رأی و طاهر بدخشی ۲۵ رأی بدست آوردند که باید یکی از آنها رهبری را به دوش می گرفت. با اینکه ببرک کارمل این موقف را به تره کی سپرد؛ اما

رقابت درونی آنها از بین نرفت، به خصوص وقتی در انتخابات دوره دوازدهم شورای ملی تره کی نتوانست در آن راه یابد؛ اما بیرک کارمل به حیث نماینده شهرکابل موفق گردید، به میزان این رقابت افزوده شد.

۲ - تفاوت دراهداف و اسلوب مبارزات سیاسی: در حالیکه

حزب دموکراتیک خلق اساساً بر مبنای مارکسیزم - لنینیسم استوار بود؛ اما رهبران آن (تره کی و کارمل) سلیقه های متفاوت ایدئولوژیک در تطبیق اهداف حزب داشتند که از همان آغاز محسوس و آشکار بود. سلطانعلی کشتمند این تفاوت را نه دراهداف؛ بلکه بیشتر در تاکتیک و نوع مبارزه می داند، آنهم طوری که تره کی مبارزه را از بیرون نظام خواهان بود و کارمل می خواست آنرا از درون نظام آغاز کند به این شرح که: جناح خلق (تره کی) طرفدار تأسیس یک حزب سرخ مارکسیستی - لنینیستی بود که در قطار احزاب برادر کمونیستی و کارگری جهان برسمیت شناخته شود، ولی کارمل از ایجاد یک حزب مرفقی دموکراتیک با قبول سوسیالیزم که با اشتراک در یک جبهه وسیع دموکراتیک شکل می گرفت، جانبداری می کرد. به این اساس جناح پرچم به حیث یک گروه معتدل و میانه رو در حزب چپ طرفدار شوروی یعنی ح.د.خ.ا. محسوب می شد، در حالیکه جناح خلق بیشتر به یک گروه افراطی و تندرو شهرت یافته بود و بهمین دلیل خلیقها کارمل را "پسر جنرال" و "کمونیست درباری" یاد می کردند. بزعم کشتمند: «جناح تره کی پیشنهاد مینمود که ماهیت حزب به مثابه یک حزب مارکسیستی - لنینیستی برپایه اصل مرکزیت دموکراتیک و وفادار به انترناسیونالیزم پرولتاری باید در اساسنامه تذکار یابد، ولی جناح کارمل آنرا مغایر اصول و مرام حزب و دور از واقع بینی سیاسی میدانست.»

۳ - افکار قبیله یی و تمایلات قوم گرایانه: انشعاب حزب به دو

جناح و بعداً انشعاب طاهر بدخشی از یک نگاه دیگر منشاء قبیله یی و قوم گرایی دارد. هرچند اعضای حزب در هردو جناح از قومیت های مختلف

متشکل بودند؛ اما به طور مشخص بیشتر اعضای خلق را پشتون ها و عمدتاً از ولایات و اطراف و اعضای جناح پرچم را تاجیک ها و پشتونهای دری زبان شهر نشین تشکیل می دادند. چنانچه کودتا ها و زد و بند های جناحی و فراکسیونی حزب دموکراتیک خلق در دوران حاکمیت و حتی پس از حاکمیت با گروه های تنظیمی مجاهدین ریشه در پیوندها و تمایلات قومی و قبیله ای داشت: کودتای شهنوازتنی در ثور ۱۳۷۱ و پناه بردن به حزب اسلامی گلبندین حکمتیار و بعداً مشارکت جناح پرچم با احمدشاه مسعود و سپس همکاری تعدادی از افسران خلقی با طالبان، همه نشانه های واضح تمایلات قومی - زبانی را بیان می کند.

۴ - نفوذ خلق در اردو و نفوذ پرچم در ساحه ملکی: چنان که

در آغاز این مبحث تذکر رفت، اساساً تقسیم حزب دموکراتیک در اول وهله یکی از تاکتیک های مسکو بود تا بدانوسیله بتوانند به وسیله جناح خلق بیشتر پشتونها را از اطراف و اکناف کشور جلب کنند، و پرچم بحیث یک گروه شهر نشین و نسبتاً معتدل جناح چپ نفوذ خود را در بین جوانان غیر پشتون، به خصوص دری زبان های شهر نشین گسترش دهد و با این تفکیک بتواند توسط آنها نفوذ خود را در داخل اردو که اکثر صاحب منصبان آن پشتون بودند، پخش کند و اما در ساحات ملکی و مقام های اجرایی دولت که بیشتر آنرا مردمان شهر نشین تشکیل می دادند، از طریق پرچم نفوذ نمایند. درعین زمان مسکو می خواست در صورت اضمحلال احتمالی یک جناح، بدیل دیگر نیز در اختیار داشته باشد و حتی با ایجاد رقابت ذات البینی، یک جناح را به وسیله جناح دیگر در دست خود داشته و یکی را توسط دیگر به نفع خود کنترل کند. لذا ایجاد اختلاف بین دو جناح در مراحل اولی و تا یک زمان به حیث یک حربه تاکتیکی در دست مقامات شوروی و سفارت آن کشور در کابل می چرخید. (برای شرح و تفصیل مزید در چهار مورد فوق دیده شود: اکرام اندیشمند: "حزب دموکراتیک خلق افغانستان، کودتا، حاکمیت و

فروپاشی - ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۱ خورشیدی، کابل مطبعه میوند، ۱۳۸۸، صفحه ۸۴ تا ۱۰۵)

تلاشها برای وحدت دو جناح:

ضرورت جدی برای وحدت این دو جناح ح.د.خ.ا وقتی مطرح شد که پس از گذشت اندک مدت از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ برای مقامات شوروی واضح گردید که محمد داود دیگر آن داودخان صدراعظم ده سال قبل در رابطه با سیاست خارجی کشورش نیست. چرخش بزرگ محمد داود موجب شد تا مقامات شوروی بر او مظنون شوند و به وسیله راه اندازی یک کودتا در صدد سقوط نظام جمهوری برآیند.

برای این منظور مأموران سفارت شوروی در کابل در اواخر سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) کوشیدند تا در قدم اول بین دو جناح رقیب پیرو خط مسکو یعنی خلق و پرچم وحدت عمل ایجاد کنند. با آنکه آنها میدانستند که این کار ساده نیست و اختلاف بین این دو جناح عمیقتر از آنچه است که بزودی ترمیم شود، ولی احساس ضرورت مبرم برای تغییر فوری نظام جمهوری، سفارت شوروی را در کابل ناگزیر ساخت که بر هر دو طرف خلق و پرچم شدیداً فشار وارد کند تا به منظور آمادگی برای کودتا به اسرع وقت دست بدست هم دهند و همکاری و تفاهم نمایند. در نتیجه این تلاشهای پیگیر به تاریخ ۱۲ سرطان ۱۳۵۶ سران هر دو شاخه حزب پس از جر و بحث های زیاد زیر فشار سفارت شوروی و دیگر احزاب کمونیستی منطقه برای ایجاد وحدت حزب ظاهراً به تفاهم رسیدند.

جای تعجب اینست که خلقی ها به طور عموم ببرک کارمل را یک "جنرال زاده" و وابسته به دستگاه دولت چه در زمان سلطنت و چه بعد از آن میدانستند و مدعی بودند که جناح پرچم با داودخان نزدیک است و اما پرچمی ها بر حفیظ الله امین مظنون بودند که با محافل حاکمه ارتباط دارد. بهر حال

وحدت حزب یک "نمایشنامه" بود که در آن سران دو جناح به هدف رسیدن به قدرت دست‌های خود را بهم دادند، ولی "کله" های شان همچنان دور از هم بودند. در این راستا خیبر یگانه کسی بود که براین خصوصیت وحدت حزب به منظور راه اندازی کودتا انتقاد داشت و آنرا به تأسی از ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم که معتقد بود: «نباید هیچ حزب طراز نوین طبقه کارگر ستراتیژی را قربان تکتیک نماید و نباید به مسأله رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک ملی انقلابات اجتماعی بهای اندک داده شود».

خیبر وحدت حزبی را به منظور راه اندازی کودتا و از آنطریق رسیدن به قدرت حاکمه را عدول از این اصل میدانست، چنانچه خلیل زمر - یکی از شاگردان وفادار خیبر ضمن یک مصاحبه با خبرنگار بی بی سی از قول خیبر چنین گفت که: «ح.د.خ.ا، حزب انقلاب اجتماعی است، نه حزب کودتا». او افزود که خیبر از کارل مارکس نقل قول می کرد که: «کودتا یک توطئه است که از طرف یک تعدادی از افراد جوان پیش برده می شود، ما حزب کودتا نیستیم، ما حزب انقلاب اجتماعی هستیم و باید در بین مردم کار کنیم. وقتیکه قوت ما در بین مردم بیشتر شد، این مسلم است که تعداد بیشتری از مردم، از ما حمایت میکنند. لهذا چیزی که در برنامه گفته شده، آنرا باید اجرا کنیم. برنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان تعریف می کند که این حزب، حزب انقلاب اجتماعی است. ما نباید از این برنامه عدول کنیم. کودتا کردن عدول از برنامه های حزب است و عواقب بسیار بدی دارد». (شرح مزید در فصل بعدی)

دوست
میرزا
محمد

فصل سوم

قتل خیبر و آغاز ماجرا

میر اکبر خیبر کی بود؟

میر اکبر خیبر یکی از سران نخبه و از آگاهان پرچمی در اندیشه مارکسیزم - لنینیزم بود که در سال ۱۳۰۴ (۱۹۲۵) در مربوطات ولایت لوگر در شهرک "پل علم" متولد و در ۱۳۲۶ (۱۹۴۷) از حربی پوهنتون فارغ و اما در ۱۹۵۰ به دلیل فعالیت سیاسی زندانی شد و بعد از رهائی از زندان در مربوطات وزارت معارف شامل خدمت گردید. در ۱۳۴۴ (۱۹۶۵) به اثر اشتراک در یک برخورد سیاسی در ولایت پکتیا، از کار دولت برکنار و با برگشت به کابل مدیریت مسؤول جریده "پرچم" - اورگان نشراتی ح.د.خ.ا شاخه پرچم را عهده دار شد. بعد از آنکه جریده به دلیل نشر مطالب کمونیستی از طرف دولت متوقف گردید، خیبر به طور خصوصی به تدریس اندیشه های مارکس و لنین برای کدرهای حزبی و نوجوانان پرچمی پرداخت و تا اخیر زندگی به آن

ادامه داد وبهمین دلیل به لقب "استاد" در بین اعضای حزب شهرت یافت و از احترام خاص بین آنها برخوردار بود.

میراکبر خیبر یکی از معتقدترین شخصیت‌های پرچم به ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیسم بود و به شعار معروف "کارگرهای جهان متحد شوید" که بیانگر اعتقاد به اصل "انترناسیونالیزم پرولتاری" است، اعتقاد جدی داشت و یکی از صاحب‌نظران آن ایدئولوژی محسوب می‌شد.



از چپ به راست: اناهیتا راتبزاد، سلطانعلی کشتمند، میراکبر خیبر و سلیمان لایق (نشسته)

سلطانعلی کشتمند در کتاب "یاداشتهای..." درباره او می‌نویسد: «میراکبر خیبر شخص فروتن و خوش برخورد، دانشمند و با تقوا بود؛ او را اعضای حزب، به خصوص در بخش پرچمیها خیلی دوست داشتند و احترام می‌گذاشتند و وی در درون حزب از مقام معنوی خاصی برخوردار بود.... او از

ادبیات مترقی [مقصد از کلیه نظریات و اساسات مارکسیزم - لنینیزم است] درک روشن داشت و آنرا در کورس‌های آموزشی حزب تدریس می‌نمود. من سال‌های زیاد با او در عرصهٔ ایدئولوژیک همکاری می‌کردم. وی و من با اشتراک هم مسألهٔ آموزش حزبی را سازماندهی می‌کردیم و برخی آثار مترقی را از یکسو از زبان انگلیسی به زبان فارسی برمیگردانیدیم و از سوی دیگر برخی از اسناد حزبی را به انگلیسی در می‌آوردیم...» (کشمند، سلطانعلی: "یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی"، کابل، چاپ دوم ۲۰۰۳، جلد دوم - صفحه ۳۲۵)

همان طوری که رقابت‌های شخصی در زمینهٔ رهبریت ح.د.خ.ا. بین نورمحمد تره‌کی (رهبر جناح خلق) و ببرک کارمل (رهبر جناح پرچم) از اول تا اخیر موجود بود، بین حفیظ الله امین (شخص با نفوذ و پر قدرت جناح خلق) و میر اکبر خیبر (شخص با نفوذ و صاحب‌نظر جناح پرچم) همچنان جریان داشت و اما در عین زمان رقابت محسوس در داخل جناح پرچم بین ببرک کارمل و خیبر نیز از نظرها پنهان نبود.

بقول دستگیر پنجه‌گیری (صفحه ۵۲ - جلد دوم) با آنکه وحدت حزب به طورکل در همه مقام‌های رهبری کننده حزب واحد بصورت مساوی سهم گرفته بودند؛ اما «مسئولیت سازمان‌های کاملاً سری نظامی خلق را حفیظ الله امین و داکتر شاه ولی و مسئولیت سازمان‌های مخفی نظامی پرچم را نوراحمد نور و عبدالوکیل به عهده داشت؛ زیرا این سازمان‌ها بعلت فقدان اعتماد متقابل، وحدت ارگانیکی نیافته بودند»؛ در حالیکه قبل از آن مسئولیت سازمان‌های مخفی نظامی پرچم متعلق به میر اکبر خیبر بود و در اثر اختلاف نظر در راستای وحدت حزب و نیز به دلیل مخالفت او با کودتا، وی را از این عهده مهم برکنار کردند. این کار در حقیقت تجرید خیبر از وظیفه مهم رهبری امور نظامی پرچم بود و موجب نفوذ بیشتر حفیظ الله امین در امور سازماندهی مخفی اردو به نفع جناح خلق گردید.

چرا خیبر با کودتا مخالف بود؟

ببرک کارمل رهبر پرچم زیر فشار سفارت شوروی با وحدت حزب به مقصد راه اندازی کودتا موافقت کرد، در حالیکه خیبر با آن مخالف بود و به همین منظور از شمولیت در کمیته مرکزی و بیروی سیاسی حزب واحد کناره گرفت. این کار بعد از کنفرانس وحدت حزب مورخ ۱۲ سرطان ۱۳۵۶ موجب مخالفت‌های شدید در داخل جناح پرچم گردید، طوری که یک تعداد به حمایت از ببرک کارمل و عده ای دیگر به حمایت از خیبر پرداختند که در اثر آن یک انشعاب جدی در داخل پرچم بوجود آمد.

سلطانعلی کشتمند از اراکین پرچم، با آنکه در جناح ببرک کارمل قرار داشت و عملاً مؤید وحدت حزب و همنوا با برنامه کودتا بود؛ اما بعداً در کتاب خاطرات خود به نظر خیبر وجه عمومی داد و بزعم "حنای بعد از عید" چنین نوشت: «هدف پرچمیها از کار میان ارتش وارتشیان هرگز توسل به زور و از اینطریق رسیدن به قدرت نبود؛ بلکه هدف سیاسی ایشان را ارتقای آگاهی سیاسی و اجتماعی منسوبین اردو در ردیف بخشها و گروه های دیگر مردم تشکیل می داد.» (مأخذ بالا... جلد دوم - صفحه ۳۱۹)

موصوف در جای دیگر با وضاحت تصریح می کند که: «تأمین وحدت دوباره حزب دموکراتیک خلق افغانستان در جولای ۱۹۷۷ از نگاه رهبری خلقیها، اتخاذ آمادگی برای کسب قدرت به وسیله ح.د.خ.ا تلقی میگردید، ولی وحدت حزب در نظر پرچمیها برپایه نگرش اصولی استوار بود که هدف آنرا همبستگی نیروهای چپ و دموکراتیک در یک مبارزه دوامدار و به مثابه سنگپایه تشکیل جبهه متحد ملی مشتمل بر کلیه نیروهای ملی دموکراتیک کشور تشکیل می کرد.» (مأخذ بالا... جلد دوم - صفحه ۳۲۱).

سلطانعلی کشتمند برای اینکه بر موضوع حمایت ببرک کارمل و پرچمی های طرفدار او در راه اندازی کودتا پرده اندازد و مسؤولیت کودتای ثور را تنها به دوش شاخه خلق بیندازد، بعداً چنین ادعا کرد که: «رهبری خلقیها

می‌خواستند که از وحدت حزبی، بویژه در میان اعضای نظامی هرچه زودتر بهره‌برداری نمایند، چنانکه از سوی حفیظ الله امین پیشنهاد گردید که حزب آمادگی برای انجام قیام نظامی را به اعضای حزب در اردو ابلاغ نماید، ولی چنین چیزی از سوی رهبری پرچمیها بدلیل اینکه یک اقدام قبل از وقت، ماجراجویانه و بیباکانه شمرده می‌شد، رد گردید». موصوف در ادامه تصریح نمود که: «بار دیگر در یکی از جلسات دارالانشأ از جانب خلقیها چنین پیشنهاد بعمل آمده بود: در صورتیکه حکومت محمد داود علیه ح. د. خ. ا. به اقداماتی متوسل گردد، اعضای حزب در ارتش فوراً به پاسخ آن دست به قیام نظامی بزنند. این پیشنهاد نیز از سوی پرچمیها رد گردید؛ زیرا اقدام به این امر بدون تدارک دقیق قبلی، تحریک آمیز و قمار محض شمرده میشد.» (مأخذ بالا.... جلد دوم - صفحه ۳۲۱)

مخالفت با کودتا، طوری که کشتمند آنرا وجه عام برای جناح پرچم داده است، حقیقت ندارد؛ زیرا تعداد زیاد پرچمی‌ها در رژیم بعد کودتا خود را شریک در قدرت ساختند، تا آنکه بزودی از قدرت خلع شدند. تنها میراکبر خیبر و گروپ معدود هوادارش به شمول خلیل زمر بودند که مخالفت خود را با وحدت تحمیلی حزب و راه اندازی قبل از وقت کودتا ابراز کردند.

خلیل زمر که خودش نیز به حیث یکی از نخبگان شاخه پرچم به حمایت از خیبر تبارز کرده بود، در باره وحدت حزب در یک مصاحبه خود تصریح کرد که: «اساساً کسی تمایل چندانی برای وحدت بین دو جناح یا دو شاخه و فراکسیون حزب نداشت و آمادگی لازم برای این کار هم فراهم نبود و بحث اتحاد تنها با دیکته و فشار اتحاد شوروی صورت می‌گرفت که خودش مقدمه ای بود برای فراهم کردن زمینه برای تصرف قدرت. آمادگی ابتدائی بود، دستهای اتحاد شوروی به خصوص از طریق ماموران سفارت اتحاد شوروی در کابل که عملاً بر رهبران حزب فشار می‌آوردند که باید وحدت را بپذیرند، کاملاً مشهود بود»؛ او در ادامه افزود که: «حتی یکی از اهداف سفر داودخان

به اتحاد شوروی [مورخ ۱۲ اپریل ۱۹۷۷] همین بود که با برژنف حرف بزند که ماموران اتحاد شوروی در کابل از طریق تأمین اتحاد دو شاخه ح.د.خ.ا عملاً در امور داخلی افغانستان مداخله میکنند و شما باید تعداد کارمندان خود را در سفارت کاهش دهید و همین مسئله به بد شدن مناسبات برژنف و داؤد منجر شد». (مصاحبه خلیل زمر با عنایت فانی، بی بی سی، مورخ ۲۹ دسمبر ۲۰۰۹ مطابق ۸ جدی ۱۳۸۸)

به جا خواهد بود تا چند نکته مهم نظر خلیل زمر را که در مصاحبه با بی بی سی ابراز کرده است، در اینجا اقتباس نمایم: گزارشگر از او پرسید که چرا با به قدرت رسیدن حزب تان مخالفت کردید، او چنین جواب داد: «برای اینکه ح.د.خ.ا هنوز به پختگی لازم نرسیده بود که بتواند برکشوری با این مساحت حکومت کند. وقتی که ح.د.خ.ا قبل از موقع به قدرت رسید و شرایط هم در جامعه برایش فراهم نبود، نتوانست قدرت را درچنگ خود نگهدارد و افغانستان بطرف بی ثباتی رفت».

از او سؤال شد که آیا با به قدرت رسیدن حزب موافق بودید، به صراحت جواب داد: «بلی! اما نه در آن هنگام»؛ یعنی او به حیث یک پرچمی طرفدار به قدرت رسیدن حزب بود؛ اما نه در آن وقت. در برابر این سؤال که وقتی در زندان شاهد هجوم نیروهای شوروی در افغانستان بودید، با وجود اعتقاد شما به سوسیالیزم و به اتحاد شوروی، چرا از آن ناراحت شدید؟ او در جواب گفت: «من به سوسیالیزم و اصلاحات اعتقاد داشتم، نه به تجاوز».

به سؤال دیگر که چرا ح.د.خ.ا در افغانستان کودتا کرد، خلیل زمر چنین پاسخ داد: «یکی از دلایل و زمینه های کودتا این بود که پس از سال ۱۹۷۵ رئیس جمهور داؤد می خواست نوعی توازن را بین دو بلوک شرق و غرب در افغانستان احیا کند و شوروی ها از این مسأله ناراحت بودند. حتی شوروی صریح می گفت گویا متخصصین امریکائی در شمال افغانستان آمده اند و اینها همگی اجنت ها و ماموران ناتو و سیا هستند. اتحاد شوروی با خشونت

در مسأله افغانستان برخورد کرد. این درصلاحت هرکشور است که می‌تواند مسائل سیاست خارجی خود را به طور مستقل تعیین کند...».

خلیل زمر در برابر این سؤال که چرا کودتای حزب شما خونین بود، نه تنها با مردم باخشونت رفتار کردند؛ بلکه یکدیگر خود را نیز کشتند؟ جواب داد و گفت: «هنوز زمینه و شرایط اصلاحات بسیار اساسی در افغانستان فراهم نبود، دوم اینکه شرایط وحدت حزب به ترتیبی که از پائین آماده باشد، مساعد نبود. سوم اینکه ح.د.خ.ا در مراحل کودکی زندگی سیاسی بود، نه در دوران بلوغ. بنابراین توانائی اداره افغانستان را اساساً نداشت. این سه عامل باعث این شد که قدرت را اینها قبل از وقت تصاحب کنند. کودتای ثور یا آنطور که گفته می‌شود "انقلاب ثور" قبل از موقع بود. حزبی که در چنین شرایط ناگوار و ناپخته برسر قدرت می‌آید، بصورت طبیعی چون توانائی و تجربه اداره کشور را ندارد، نمی‌داند که از چه راهی اصلاحات و اداره را برای جامعه تأمین کند. حزبی که جناح‌های مختلف آن بین خود جور نمی‌آمدند، چطور اینها می‌توانستند وحدت و اتحاد را ایجاد کنند».

در برابر این سؤال که آیا خیبر را بخاطر مخالفت او با کودتا کشتند، خلیل زمر به وضاحت جواب داد: «بلی! او نه تنها با دیگر رهبران حزب مخالف بود؛ بلکه با اتحاد شوروی هم که بسیار فشار وارد می‌کرد، مخالف بود» و علاوه کرد که: «با تأسف یکی دیگر از اقدامات کنفرانس ۱۹۷۵ که می‌خواست کودتا را تسریع کند، همین بود که خیبر را از مسؤولیت نیروهای مسلح عزل کردند»؛ او در ادامه تصریح کرد که: «من یقین دارم که اگر خیبر زنده می‌بود، بانفوذی که هم در جناح پرچم و هم در جناح خلق داشت تا حدود زیاد می‌توانست جلو حوادث را بگیرد و به همین دلیل او را از سرراه برداشتند».

با آنکه دیدگاه خلیل زمر و خیبر در آنوقت ازهم متفاوت نبود، ولی او بعداً می‌خواست چنین وانمود کند که گویا در مورد مخالفت با وحدت حزب نظرش با نظرخیبر همسوئی نداشت، چنانکه در مصاحبه خودبا سایت

"آسمانی" تصریح کرد که: «استاد میراکبر خیبر مخالف وحدت نبود و به همین دلیل با خیبر [درمورد استعفا خود - خلیل زمر] نه مفاهمه کردم و نه با او تصمیم را شریک ساختم. او دیدگاه دیگر داشت و من دیدگاه دیگر». گمان میکنم خلیل زمر در این مصاحبه که در ماه مارچ ۲۰۱۰ صورت گرفته است، خواسته خود را از همان وقت از نظر فکری همپایه با بزرگان پرچم وانمود کند، در حالیکه او در آنوقت در چنین موقعی قرار نداشت و طوری که در فوق ذکر شد، او یکی از شاگردان و هواداران جدی خیبر بود و به دلیل حمایت از نظر خیبر مورد بی توجهی اراکین پر قدرت حزب اعم از گروپ کارمل و نیز جناح خلق و در نهایت سفارت شوروی در کابل قرار گرفت و ده سال زندان را در دوره تره کی - امین و بعداً ببرک کارمل و حتی قسماً در دوره نجیب گذشتاند.

آیا "ادغام" پرچم با حزب "انقلاب ملی" واقعیت داشت؟

در ارتباط با مفهوم دقیق کلمه "ادغام" یعنی "یکی را در داخل دیگر ممزوج کردن"، جواب این سؤال بصورت قطع منفی است؛ زیرا افکار خیبر مبتنی بر مارکسیزم - لینیزم، با افکار محمد داؤد که بر پایه های ملی و اصل "ملیگرایی" استوار بود، در تناقض منطقی قرار داشت و اما اگر مقصد از همکاری "تاکتیکی" خیبر با حمایت از جمهوری محمد داؤد باشد، در آنصورت این همکاری می تواند وجه منطقی و قابل قبول پیدا کند، به این دلیل که به قول خلیل زمر: «خیبر از ابتدا مخالف کودتا و سائر ماجراجوئی ها بود و عقیده داشت که ح.د.خ.ا حزب انقلاب اجتماعیست، نه حزب کودتا و کار متداوم و صبورانه میان مردم و جلب حمایت آنها یگانه راه بی بدیل تحقق تحولات بنیادی در جامعه می باشد. بناً موصوف [خیبر] با سرنگونی حاکمیت داؤدخان در آنوقت مخالف بود و موجودیت داؤدخان را برای مدتی در راس قدرت به سود ثبات و امنیت در افغانستان میدانست؛ زیرا به نظر او ح.د.خ.ا هنوز به پخته گی لازم که افغانستان را اداره نماید، نرسیده بود. همین موضع

گیری بود که او را در برابر سیاست آنوقته شوروی قرارداد». (مصاحبه خلیل زمر با سایت "آسمانی" - صفحه ۸)

همچنان خلیل زمر در مصاحبه ۲۰۰۹ خود با بی بی سی در زمینه چنین گفت: «اتحاد با داؤد مطرح نبود؛ بلکه حمایت از داؤد مطرح بود. همان طوری که میراکبر خیبر می گفت: شخص داؤد عامل ثبات است و ثبات افغانستان را قبل از وقت نباید بهم زد. بنابراین اتحاد مطرح نبود، ثبات افغانستان از طریق تائید رژیم داؤدخان در افغانستان مطرح بود. ولی قبل از کودتا اقداماتی صورت گرفت که روند کودتا را سرعت بخشید، از جمله یکی اینکه در کنفرانس ۱۹۷۵ که بخش پرچم برگزار کرد، آنها گفتند که ح.د.خ.ا باید الترناتیف [بدیل] رژیم داؤدخان در آینده باشد. این پیش درآمد، زمینه فکری کودتا بود. دوم هم این بود که وحدت را به عنوان یک مسأله اساسی مطرح کردند و طرح وحدت هم زیر فشار اتحاد شوروی بود که این هم گام عملی بود در جهت تدارک کودتا برداشته می شد».

چرا خیبر را کشتند؟

اگر به این سؤال مهم جواب مختصر ارائه شود، میتوان آنرا چنین بیان کرد: سفارت شوروی خواست خیبر را نه تنها به حیث عنصر مخالف کودتا از بین بردارد؛ بلکه مرگ او را درسی برای سرزنش کسانی قرار دهد که از هدایت آنها سرپیچی کند. علاوه بر سفارت شوروی خواست با قتل خیبر ایجاد هرج و مرج کند و زمینه تحرک و نا آرامی را در شهر فراهم نماید تا بداندوسيله پلان کودتا را در پرتو این نا آرامی و بی نظمی عمدی توسط گماشتگان خود که به یقین ایجننت های شوروی دقیقاً آنرا طراحی کرده بودند، به پیش ببرد.

جای تعجب اینست که خلقی ها به طور عموم بیرک کارمل را یک "جنرال زاده" و وابسته به دستگاه دولت چه در زمان سلطنت و چه بعد از آن میدانستند و مدعی بودند که جناح پرچم با داؤدخان نزدیک است و اما

پرچمی ها بر حفیظ الله امین مظنون بودند که با محافل حاکمه ارتباط دارد. بهر حال وحدت حزب یک "نمایشنامه" بود که در آن سران دو جناح به هدف رسیدن به قدرت دست‌های خود را بهم دادند، ولی "کله" های شان همچنان دور از هم بودند. در این راستا خیبر یگانه کسی بود که بر این خصوصیت وحدت حزب به منظور راه اندازی کودتا انتقاد داشت و آنرا به تأسی از ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیزم که معتقد بود: «نباید هیچ حزب طراز نوین طبقه کارگر استراتژی را قربان تکتیک نماید و نباید به مسأله رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک ملی انقلابات اجتماعی بهای اندک داده شود».

خیبر وحدت حزبی را به منظور راه اندازی کودتا و از آن طریق رسیدن به قدرت حاکمه را عدول از اصل فوق میدانست و مدعی بود که: «ح.د.خ.ا، حزب انقلاب اجتماعی است، نه حزب کودتا» و به نقل از کارل مارکس می گفت که: «کودتا یک توطئه است که از طرف یک تعدادی از افراد جوان پیش برده می شود، ما حزب کودتا نیستیم، ما حزب انقلاب اجتماعی هستیم و باید در بین مردم کار کنیم. وقتی که قوت ما در بین مردم بیشتر شد، این مسلم است که تعداد بیشتری از مردم، از ما حمایت میکنند. لهذا چیزی که در برنامه گفته شده، آنرا باید اجرا کنیم. برنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان تعریف می کند که این حزب، حزب انقلاب اجتماعی است. ما نباید از این برنامه عدول کنیم. کودتا کردن عدول از برنامه های حزب است و عواقب بسیار بدی دارد».

در اینجا آشکار می گردد که بین پلان سفارت شوروی و نظر خیبر تفاوت و شکاف عمیق وجود داشت. گروه طرفدار خیبر در اواخر سال ۱۳۵۶ از حزب انشعاب کرده و به تبلیغ علیه اتحاد جناح خلق و پرچم پرداختند. با این حالت سفارت شوروی در یک موقف خطرناک قرار گرفت: از یک طرف لزوم هرچه زودتر کودتا و از طرف دیگر خطر افشای آن توسط گروه انشعابی خیبر.

فصل چهارم

مقدمات کودتای ثور ۱۳۵۷

انگیزه‌های کودتا از نظر کودتاجیان

در آغاز این بحث لازم است به اعتراف دگروال عبدالقادر (بعداً جنرال و وزیر دفاع رژیم کودتائی) توجه را جلب کرد که در صفحه ۱۵۸ کتاب *خاطرات سیاسی خود درباره لزوم سقوط جمهوری چنین بیان نموده است:* «داؤدخان زمانی می گفت که منافع افغانستان را به خاطر چند ملیون پول خدشه دار نمی سازد. این زمانی بود که احساس می شد داؤدخان به شوروی تکیه دارد. اما در اواخر، وضع تغییر کرد. شاه ایران، داؤدخان را دعوت کرد. داؤدخان برای حج عمره به عربستان رفت. بعد به عراق و کویت و اندونیزیا رفت. در همان زمان بود که این مفکوره در بین ما چپی های حزب دموکراتیک پیدا شد که "وقتش فرا رسیده! داؤدخان انحراف کرده است و به اسلامیت ها رو می آورد. همین حالا باید چاره اش شود."» (کتاب: *خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر در گفت و گو با دکتور پرویز آرزو*، چاپ اول، ۱۳۹۲ش،

این اعتراف جنرال قادر ریشه از همان تصمیم مقامات شوروی می‌گیرد که برای سرنگونی نظام جمهوری در کشور دست به اقدام یازیده و برای سفارت خود در کابل هدایت داده بود تا برای تدارک مقدمات یک کودتای نظامی نخست بر سران دو جناح رقیب در حزب دموکراتیک خلق (جناح خلق و جناح پرچم) فشار وارد کند تا اختلافات خود را کنار گذاشته و به همکاری و تفاهم در ایجاد "حزب واحد دموکراتیک خلق" بپردازند.

به گفته دستگیر پنجشیری: «در این روزها دربارهٔ اختلاف نظر شدید ببرک کارمل و خیبر و دید و بازنده‌های خیبر و لایق با داکتر حسن شروق و نورمحمد تره کی نیز افواها و سخنانی شنیده میشد. از نزدیکی تره کی و خیبر هم ببرک کارمل و هم حفیظ الله امین به درجه های متفاوتی مشوش بودند؛ زیرا خیبر آدم پیگیر، مبلغ برجسته بود موضع طبقاتی و ملی با النسبه مستحکمت و نفوذ و سابقه سیاسی خوب داشت...»؛ پنجشیری می‌افزاید که حین تجلیل از چهاردهمین سالگرد تأسیس حزب دموکراتیک خلق مورخ ۱۱ جدی ۱۳۵۶ منشی عمومی کمیته مرکزی [نورمحمد تره کی] نظر عمومی حزب را اعلام کرد که: «در حال حاضر حزب دموکراتیک خلق افغانستان مخالف رویارویی و اعمال قهریه علیه دولت است، در سال آینده باید سکوت شکسته شود. در اول ماه می [مطابق به ۱۱ ثور ۱۳۵۷] روز جشن همبستگی کارگران جهان باید تظاهرات خیابانی سازمان داده شود و مطالبات مبرم کارگران کشور در آن تظاهرات مطرح گردد، شعار حزب دموکراتیک خلق افغانستان حداقل تا ماه اسد ۱۳۵۷ همین شعار قدیمی دفاع از نظام جمهوری و تکامل آن به سود خلق خواهد بود... مگر تا هنگامیکه به مقام رهبری و مرکزی تصمیم گیری حزب حمله نشود، حزب ما این فشارها را تحمل خواهد کرد.» (پنجشیری، دستگیر: "ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان"، جلد اول و دوم، چاپ سوم، صفحات ۵۸ و ۵۹)

پنجشیری علاوه می‌کند که: «شام روز ۲۸ حمل ۱۳۵۷ مطابق ۱۷ اپریل ۱۹۷۸ [قبل از آنکه از ترور خیبر اطلاع حاصل شود] جلسه بیروی سیاسی در منزل نورمحمد تره کی دایر گردید و گزارشها مبادله شد... و چنین فیصله و ارزیابی به عمل آمد که رژیم سردار داود خصلت کاملاً ضد ملی و ضد دموکراتیک کسب کرده است. با رضا شاه پهلوی، سادات رئیس جمهور مصر و نیروهای راست و وابسته به استکبار جهانی و منطقه پیوند یافته است، روز بروز به تضییقات و اختناق خود می‌افزاید. بنابراین باید در روز اول می ۱۹۷۸م سکوت استبداد دولت کودتا [مقصد از رژیم جمهوری است - کاظم] درهم شکسته شود، وحدت و قدرت حزب بعد از پنج سال مبارزه بی سر و صدا نمایش یابد.»

در همین احوال پس از ختم جلسه فوق حوالی ساعت ۹ شب ۲۸ حمل واقعه قتل خیبر در جاده مقابل مطبعه دولتی صورت گرفت و جسد او را در روی سرک یافتند که به طور مرموز به وسیله فیر تفنگچه کشته شده و قاتل فرار کرده بود. پس از حضور پولیس، جسد به شفاخانه علی آباد انتقال داده شد و برق آسا خبر این رویداد در همه جا پخش گردید و به گفته پنجشیری در ساعت سه ونیم شب [صبح زود] روز جمعه مورخ ۲۹ حمل پلینوم کمیته مرکزی حزب در خانه تره کی در کارته چهار دایر گردید که تا حوالی صبح آنروز دوام کرد و درباره برنامه تدفین خیبر با مراسم خاص تصمیم اتخاذ گردید.

بعضی‌ها این قتل را توطئه حکومت دانستند، برخی آنرا مربوط به اختلاف درون حزبی و رقابتهای ذات البینی اراکین حزبی خواندند و مسئولیت را بردوش حفیظ الله امین و همکارانش برادران عالمیار انداختند وعده دیگر انگیزه قتل را انشعاب از پرچم و مخالفت خیبر با ببرک کارمل وانمود کردند. ولی در هر حال این شایعه که خیبر به هدایت سفارت شوروی و توسط عمال کی.جی.بی روی انگیزه که فوقاً ذکر شد، به قتل رسیده است، بیشتر مدار

اعتبار می‌باشد. زیرا سفارت شوروی می‌بایست خیبر را نه تنها به حیث عنصر مخالف کودتا از بین بردارد؛ بلکه مرگ او را وسیلهٔ اتحاد بالقوه حزبی و سرزنش کسانی قرار دهد که از هدایت آنها سرپیچی کند و علاوهً با قتل خیبر سفارت شوروی خواست زمینهٔ هرج و مرج و نیز تحرک و نا آرامی را در شهر ایجاد نماید تا بدانوسیله پلان کودتا را در جوار این نا آرامی و بی‌نظمی عمدی به پیش ببرد.

مراسم تشیع جنازه خیبر و رویدادهای مربوطه

صبح همان روز جسد خیبر از شفاخانه به منزلش در مکروریان اول انتقال یافت و برای فامیل و اقاربش سپرده شد. بروز چهارشنبه مورخ ۳۰ حمل مراحل تغسیل و تکفین در مکروریان به وسیلهٔ مولوی احمد جان - باجه خیبر و شوهر همشیره سلیمان لایق و یکی دو تن دیگر از جمله یک شخص تازه وارد در حلقه پرچمی ها که همه او را می‌شناسند، انجام گرفت و پس از آن مراسم وداع با میت در حضور عده کثیر از علاقمندان حزبی که در اطراف و میدان بلاک ۳۵ آنجا تجمع کرده بودند، شروع شد و حاضران با یکبار چرخیدن به دور تابوت با جسد خیبر وداع نمودند.

کریم میثاق عضو بیروی سیاسی حزب و مسؤول کمیته تدارک قبل از انتقال میت رو به حضار کرد و گفت: «ما باید با یک متانت، با یک سکوت، با یک سکوت پر معنی و خموشی قبل از طوفان و بخاطر وطن عزیز خود افغانستان، حوصله خود را حفظ کنیم و جنازه این رفیق بزرگ و قهرمان خود را با یک عظمت و شکوه که در تاریخ کشور ما نقش شود، مشایعت نمائیم»؛ او از تمام «نیروهای ملی و دموکراتیک، و قدرتهای ضد ارتجاعی، ضد استبدادی و ضد امپریالیستی خواهش کرد تا شعار "مرگ بردشمنان خلق" و نیز شعارهای "مرگ بردشمنان ترقی وطن مان افغانستان، متحد و نیرومند باد صفوف وطن پرستان و نیروهای دموکراتیک، پیروز باد جنبش ملی و مترقی

ما، زنده باد افغانستان و خلق های زحمتکش آن، مرگ بر امپریالیزم دسیسه کار، مرگ بر "سی آی ای" را سه بار همراهی کنند» که با "هورا" های ممتد این شعارها بدرقه شد. (پنجشیری... صفحه ۶۴)

با ختم این مراسم بساعت ده بجه قبل از ظهرانتقال میت به وسیله موتر آغاز گردید که در بین موتر جنازه تره کی، کارمل و برادر خیبر جا گرفتند و در پیشاپیش موتر اعضای برجسته حزب و کمیته مؤظف تدفین با بلندگو ها و دیگران از عقب موتر به سمت چهارراهی صحت عامه پیاده در حرکت شدند. حین گذشتن از جلو سفارت امریکا شعارهای "مرگ بر امریکا، مرگ به امپریالزم جهانخوار و..." در فضا طنین انداز گردید و دراثنای عبور از جلو ارگ ریاست جمهوری بار دیگر شعارها تکرار شد که بعد از چرخش به سوی مسجد پل خشتی دیگر همه خاموشانه براه افتادند.

با این دلهره که آیا امام مسجد حاضر به خواندن نماز جنازه خیبر خواهد شد، نماز با سه جنازه دیگر به طور جمعی خوانده شد و پس از آن کاروان مشایعت کنندگان اعم از پیروان حزب و مردم عوام به حیث تماشاچی همچنان در عقب موتر خاموشانه و آرام بدون سردادن شعار از طریق جاده میوند به سوی شهدای صالحین به راه خود ادامه دادند. قبل از رسیدن به محل دفن در یک ساحه هموار و وسیع برای سخنرانی میکروفونها بر بالای چند عراده موتر نصب گردیده بود که پس از اکمال خاکسپاری نوبت سخنرانی ها رسید. نخست تره کی به زبان پشتو اعلامیه حزب را قرائت کرد که متن دری آن به وسیله داکتر شاه ولی خوانده شد و اما بیانیه سیاسی و مبسوط حزبی را ببرک کارمل منشی کمیته مرکزی خواند و پس از آن سوانح خیبر را بارق شفیی قرائت کرد و در پایان دو پارچه شعر به وسیله سلیمان لایق و دستگیر پنجشیری خوانده شد و با این ترتیب مراسم تدفین به پایان رسید. متن مکمل اعلامیه حزب و بیانیه سیاسی آنرا دستگیر پنجشیری در کتاب فوق الذکر خود درج نموده که نکات مهم و برجسته آن جهت مزید معلومات ذیلاً خدمت

علاقتمندان تقدیم می‌شود:

نورمحمد تره کی طی اعلامیه حزب تصریح کرد که: «شهادت رفیق ما دلالت گر تشدید مبارزه آشتی ناپذیر میان نیروهای وطنپرست انقلابی و نیروهای ارتجاع و پشتیبانان آنها امپریالیزم جهانی است که تا پیروزی قطعی زحمتکشان افغانستان ادامه خواهد یافت. ما به مناسبت مرگ رفیق شهید خویش نه تنها گریه و زاری نخواهیم کرد؛ بلکه بازهم خواهیم آموخت که چگونه نیروی خود را برای پیکار انقلابی علیه دشمنان وطن و خلق افغانستان بیش از پیش به کار بریم و هرگز در برابر وحشت و ترور، از راهیکه در پیش گرفته ایم عقب نه نشینیم.»

تره کی در بیانیه خود صریحاً به دولت اخطار داد و گفت: «ما در حالیکه در این محفل باشکوه که به خاطر بزرگداشت مرگ رفیق شهید میراکبر خیبر برپا گردیده است، به اداره و دستگاه به اصطلاح امنیتی آن اعتراض می‌نمائیم و با صراحت اعلام میداریم که هرگاه هیئت حاکمه کشور سیاست دروغ تهدید را که در برابر نیروهای ارتجاع داخلی وابسته به ارتجاع منطقه و بین المللی در پیش گرفته است، تغییر ندهد، دستگاه اداره را از وجود عناصر شناخته شده و نفوذ داده شده ارتجاع وابسته به امپریالیزم تصفیه نکند، مسئولیت زندگی مبارزان وطنپرست را تأمین ننماید و علیه تروریسم و تروریستها قاطعانه اقدام ننماید، مسؤول عواقب ناشی از آن خواهد بود.» (پنجشیری... صفحه ۶۸)

ببرک کارمل در بیانیه سیاسی حزب بیشتر به خصوصیات حزبی و آگاهی ایدئولوژیکی خیبر تماس گرفت و گفت: «میراکبر خیبر این اکبر شهدای وطن، از رهبران سر سپرده، از بنیان‌گذاران دلیر دموکراتیک خلق افغانستان پیشاهنگ طبقه کارگر افغانستان بود و نامش و این عنوان جاودان خواهد ماند. خیبر خونین ما، این پرچم سرخ خلق افغانستان، همیشه به رفقای

همرزم و همسنگر خود با فروتنی خلقی میگفت: رفقا! شرف والای شما افتخار بزرگ شما، عضویت پیشاهنگ دموکراتیک خلق افغانستان است و باید شایسته گی عضویت آن را تحصیل کرد، درفش آن را بلند و پاکیزه نگهداشت و وحدت آن را به مثابه عقل، شرف و وجدان خود حفظ کرد.»

کارمل خطاب به رفقا، دوستان و هموطنان گفت: «خیبر رفیق عزیز ما جان خود را بخاطر وطن و سعادت خلق خود فدا کرد، در دشوارترین شرایط پیکار ما با شجاعت و متانت خاطر نشان می ساخت که رفقا راه پیروزی بردشمنان غدار خلق افغانستان و نیروی ارتجاع اهریمنی که دستیاران مسلکی امپریالیزم خون آشام بین المللی به سردمداری امپریالیزم امریکا هستند، راه دموکراتیک خلق افغانستان، راه اندیشه های پیشرو عصر ما، راه خدمت فداکارانه به منافع خلق و وطن ماست. او به رفقا همرزم خویش میگفت: پیکار برضد طبقات حاکم ستمگر، استبدادگر، برضد قدرتهای ارتجاعی، برضد دولتها و حکومت های دروغگو و مستبد و برضد امپریالیزم مبارزه طولانی سرسخت و دشوار به کار دارد. مبارزات شدید و خونین طبقاتی به طور پیگیر در پیشروی ماست. ولی رفیق شهید ما میگفت: سرانجام پیروزی نیروهای انقلابی وطنپرست خلق افغانستان به پیشاهنگی دموکراتیک خلق افغانستان راه صلح، استقلال ملی، آزادی خلق، دموکراسی، ترقی و سوسیالیزم علمی است.»

کارمل تصریح کرد که: «میراث معنوی خیبر به رفقای همرزمش ایمان خدشه ناپذیر به سوسیالیزم علمی و اعتقادش به رسالت طبقه کارگر در ایجاد جامعه فارغ از استثمار و ستم ملی و اجتماعی است.... خیبر وطنپرست، پرشور و یک انترناسیونالیست صدیق بود.... خیبر به قدرت طبقه کارگر به حاکمیت خلق و به سوسیالیزم علمی، به انترناسیونالیزم پرولتری به خلق و وطن محبوب خود افغانستان وفادار بود.... خیبر پیوسته به رفقا میگفت که باید

در میان خلق رفت، با خلق پیوند نزدیک تأمین کرد. برای تجمع، تشکیل و اتحاد خلقهای وطن پیرامون راه های مشخص انقلابی مبارزه را سازمان داد و خلقها را علیه ارتجاع، استبداد و امپریالیزم بسیج کرد.»

در پایان کارمل اعلام داشت که: «قاتلین رفیق عزیز ما، این فرزند اصیل خلق کشور عبارتند از: قوای ارتجاع داخلی به سرمداری ارتجاع سیاه و افراطی و محافل راستگرای حاکم، ارتجاع منطقه و امپریالیزم در راس شبکه های جاسوسی امریکا، پاکستان، ایران و غیره و غیره همه و همه، عملاً در یک جبهه نامقدس سیاه به مثابه دشمنان داخلی و خارجی خلق افغانستان. بدین جهت ما در پیشگاه آرامگاه شهید خویش یک بار دیگر سوگند خود را در راه مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیزم تجدید مینمائیم و به بانگ رسا اعلام میداریم: رفیق شهید خیبر! خلق افغانستان انتقام تو و دیگر همزمان شهید تو عبدالرحمن ها، عبدالقادرها، نیازمحمدها [کسانیکه قبلاً ترور شده بودند] را خواهد گرفت.»

بیرک کارمل پس از دادن این شعار: «افتخار به شهیدان پیشآهنگ دموکراتیک خلق افغانستان و افتخار و احترام به رفیق شهید ما میراکبر خیبر...» گفتار خود را با این جملات خاتمه داد: «سوگند به تو رفیق خیبر که ما راه آرمان های والای تو، آرمانهای نجیبانه طبقه کارگر در راه به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک و ملی و انقلاب سوسیالیستی با شرافت و بی هراس به پیش میرویم و پرچم ظفرنمون مبارزه طبقاتی خلق افغانستان را که با خون پاک تو و شهیدان دیگر ما گلگون شده است، سربلند میداریم.» (پنجشیری... صفحه ۶۹ تا ۷۲)

عجب آنست که سران حزبی بدون آنکه به مفهوم واقعی "شهید" اعتقاد داشته باشند، خیبر را "شهید" خطاب کردند که با این زعم آنها خواستند بین "شهید سرخ" و "شهید سبز" حد فاصل ایجاد کنند.

روز تشیع جنازه خیبر اوضاع درکابل دگرگون شد و سران حزبی به ایراد بیانیه‌های انقلابی با ادبیات خاص مثل دوران سلطنت پرداختند که بعضی قسمت‌های مهم آن در بالا ذکر شد. نکته مهم اینست که سران حزب خواستند با استفاده از این فرصت طلسم سکوت پنج ساله خود را درهم شکنند و موجودیت خود و حزب خود را مجدداً در شرایطی تبارز دهند که قانون اساسی جمهوریت به آن اجازه نمی‌داد. هدف از این بیانات که ظاهراً قدردانی از خدمات حزبی میراکبرخیبر بود، در واقع چلنجی بود که برای رژیم جمهوری داده شد، ورنه بعد از آن دیگر هیچگاهی از خیبر نام نبردند و حتی قبر او را مثل کسیکه به فراموشی سپرده شده باشد، بحال گمنامی رها کردند.

در مراسم خاکسپاری خیبر در حالیکه دیگر سران حزب همه در جوش و خروش و آه و افسوس بودند، حفیظ الله امین در این محفل نه تنها سخنرانی نکرد؛ بلکه دور تر از حلقه هیئت رهبری در کنار یک درخت تکیه کرده و خاموشانه به سخنان دیگران گوش فرا داده بود و این کار او دلیلی داشت که بعداً به آن تمرکز خواهد شد. و اما دستگاه امنیتی دولت برای تهیه اسناد و شواهد عینی از جریان مراسم از شروع تا ختم چه در مکروریان، چه در طول راه و نیز حین خاکسپاری مصروف فلم برداری، عکاسی و ضبط صدا بودند. همچنان فردای آن روز یعنی پنجشنبه ۳۱ ماه حمل که با اعلان فاتحه از طرف تره کی، کارمل و اعضای فامیل خیبر برای دو روز از ساعت ۸ صبح تا عصر فاتحه در مسجد شاه دوشمشیره (ع) برگزار گردید و تعداد کثیر مردم در آن اشتراک نمودند، مأموران امنیتی بازهم به طور مخفی از جریان آن عکس برداری کردند. ناگفته نباید گذاشت که مراسم فوق‌الذکر از شروع تا ختم بدون کدام برخورد فیزیکی و اخلال امنیت عامه به طور آرام صورت گرفت و حکومت نیز از مداخله مستقیم و یا غیرمستقیم در جریان رویداد جداً خودداری کرد و گذاشت تا مراسم برطبق برنامه مطروحه منسوبین حزبی

۱۰۶۰ □ زندگی سیاسی شهید محمد داؤد از آغاز تا انجام

پیش برود.

با این شرح ظاهراً مراسم قتل خیر به پایان رسید و به گفته کریم میثاق این یک «خمودی قبل از طوفان» بود.

بازو
فرا
ز
بر

فصل پنجم

اقدامات دولت و بازداشت ها

مقدمات بازداشتها - تعیین هیئت ها

پس از آنکه مراسم فاتحه میراکبر خیبر بروزهای پنجشنبه ۳۱ حمل و جمعه اول ثور در مسجد شاه دوشمشیره (ع) به پایان رسید، ظاهراً اوضاع آرام معلوم می شد؛ اما این آرامی قبل از طوفان بود؛ زیرا هم سران جناح خلق و پرچم در فکر آینده بودند و هم ارگانهای امنیتی و استخباراتی با اشتراک دستگاه عدلی و قضائی دولت راپور جریانات سه چهار روز گذشته را بررسی می کردند تا نتایج آنرا هرچه زودتر به اطلاع رئیس جمهور محمد داؤد برسانند.

روز سه شنبه با این ترتیب گذشت. روز چهارشنبه ۳ ثور مجلس وزراء به طور فوق العاده در ارگ ریاست جمهوری دائر شد و پس از گزارش اوضاع

طی روزهای گذشته و مطالعه جوانب قانونی قضیه از طرف پوهاند وفی الله سمیعی وزیر عدلیه و لوی خاړنوال ادعای نقض قانون اساسی کشور مطرح گردید که تعدادی از سران خلق و پرچم درچندین مورد به خصوص دادن شعارها و نیز ایراد بیانیه‌ها که در قالب کلمات آشکار دولت را مورد اتهام و تهدید قرار داده بودند، چنانکه این مطالب دربیانه‌های تره کی و کارمل وضاحت یافت، متهم گردیدند. مجلس وزراء تحت ریاست رئیس جمهور فیصله کرد تا ۹ نفر از شخصیت‌ها و گردانندگان اصلی رویدادهای روز چهارشنبه ۳۰ حمل یعنی روزدفن میراکبرخیبر بصورت فوری بازداشت و مورد تحقیق قرار گیرند. اشخاص آتی شامل لست بازداشتی‌ها بودند: ۱ - نورمحمد تره کی، ۲ - ببرک کارمل، ۳ - دستگیر پنجشیری، ۴ - عبدالحکیم شرعی جوزجانی، ۵ - داکتر شاه ولی، ۶ - حسن ضمیر صافی، ۷ - سلیمان لایق، ۸ - بارق شفیع و ۹ - حفیظ الله امین. (گفته می‌شود که حسن ضمیر صافی در جمله رهبران نبوده، به احتمال قوی روی اشتباه شامل لست بازداشتی‌ها گردیده بود).

مجلس وزراء محمد شعیب "بابه" (برادر آصف خان قوماندان) از منسوبین لوی خاړنوالی را به حیث رئیس هیئت تحقیق توظیف نمود تا هرچه زودتر به وظیفه محوله رسیدگی نماید.

به تاسی از این فیصله بروز دوشنبه ۴ ثورحوالی بعد از ظهر مجلسی در ارگ زیرنظر شخص رئیس جمهور دائر شد که برعلاوه عبدالقدیر نورستانی - وزیرداخله، چند نفر از اراکین امورامنیتی از جمله جنرال محمدطاهر - قوماندان عمومی ژندارم و پولیس، میرگل - قوماندان امنیه کابل و محمد صدیق واحدی وردک - رئیس امنیت وزارت داخله در آن اشتراک داشتند تا پلان بازداشت و چگونگی را نهائی سازند.

در اینجا بهتر است قسمت‌های مهم جریان بازداشت‌ها، بالاخص

بازداشت حفیظ الله امین که از همه بیستراهمیت دارد، از زبان کسی نقل قول شود که شخصاً در جریان قراردادش و گزارش مربوطه خود را بعداً در یک کتاب تحت عنوان "شبهای کابل" با نام مستعار "جنرال عمرزی" نوشته است. (این کتاب در ۴۰۷ صفحه بار اول در سال ۱۳۸۸ ش ۲۰۰۹ م به وسیله بنگاه انتشارات میوند در کابل به چاپ رسیده و حاوی بعضی اسناد و نیز عکس ها می باشد و نام اصلی مؤلف آن "غنی صافی" است که افسر پولیس در وزارت داخله بود و قرار اعتراف خودش قبلاً عضویت مخفی جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق را داشته است.)

غنی صافی در صفحه ۲۷ کتاب خود می نویسد که به تاریخ ۴ ثور ۱۳۵۷ وقتی کار روزمره را به پایان رسانیده و شام بخانه رسیدم، « قوماندان امنیه کابل میرگل خان در تلیفون برایم گفت که با سلاح خود فوراً به دفتر قوماندانی حاضر شوم. وقتیکه به صحن احاطه قوماندانی امنیه رسیدم، مشاهده کردم که برخلاف معمول یک تعداد زیاد وسایط پولیس و تعداد زیاد افسران و سربازان حوزه های امنیتی سه گانه شهرکابل در صحن قوماندانی به حالت آماده باش قرار دارند. از اوضاع چنین فکر کردم که کدام وظیفه مهم و بزرگ در پیش است. به دفتر قوماندانی امنیه داخل شدم مشاهده کردم که برید جنرال محمدطاهر لغمانی قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس و غلام [محمد] صدیق واحدی رئیس امنیت، غلام فاروق یعقوبی رئیس جنایی مرکزی [پرچمی و بعداً وزیر امنیت ملی در دوره داکترنجیب]، چند نفر مساعد لوی خاړنوالی با میرگل خان قوماندان امنیه به دور یک میز مصروف کار و مذاکره اند و یک تعداد زیاد افسران بلند رتبه پولیس، رؤسا و مسوولین شعبات از قبیل حفیظ الله خان رئیس ترافیک، بریالی مدیر ترافیک ولایت کابل، محمدعلی احمدیار سابق سرحددار تورخم، محمد عیسی [نورزاد] مدیر استخبارات، رحیم چوچه معاون استخبارات، اسدالله احمدزی رئیس سرحدی، گل احمد

قندهاری قوماندان اکادمی پولیس و غیره افسران پولیس در اتاق قوماندان امنیه منتظر گرفتن امر و هدایت خاموش پهلوی هم نشسته اند.»

عمرزی یا به عبارت دیگر "غنی صافی" در ادامه می نویسد: «من هم بعد از ادای رسم و تعظیم در پهلوی شان به چوکی نشستم. تا اینحال از قضیه آگاهی ندارم. چند دقیقه بعد گروپ اول تحت قومانده حفیظ الله رئیس ترافیک به میز قوماندان عمومی نزدیک شده یک ورق کوچک پلان کار و وظیفه تعیین شده را گرفته بعد از ملاحظه هدایت نامه با هیئت معیتی اش از اتاق خارج شد و با قطعه موتر سوار بطرف وظیفه حرکت نمود. به همین ترتیب گروپ دوم، سوم، چهارم الی گروپ هشتم با یک ورق هدایت نامه تحریری به صورت جداگانه با قطعه مسلح عازم وظایف گرفتاری اشخاص مطلوب و تلاشی منازل شان شدند.»

او می افزاید که: «در هر گروپ عملیاتی تعداد افسران و سربازان و یک نفر خارنوال تعیین گردیده بود برای آمر گروپ یک عدد تایپ ریکادر میکروکست نیز توزیع شده بود تا تمام جریان عملیات گرفتاری اشخاص مورد نظر و تلاشی منازل ثبت نوار گردد. در ورقه هدایت نامه شهرت شخص گرفتار شونده، تصمیم دولت و حکم لوی خارنوال و طرز العمل گروپ گرفتاری بصورت خیلی مختصر و فشرده یادداشت گردیده بود. پرسونل و وسایط پولیس به وسایل تخنیکی و پولیسی مجهز گردیده بود، پروجکتورهای سیار دستگاه مخابره و ولچک ها شامل این تجهیزات بود.»

غنی صافی می نویسد که: «اینجانب در راس گروپ هشتم برای گرفتاری و تلاشی منزل دکتور شاه ولی که در وزیر اکبرخان مینه قرار داشت، مؤظف شده بودم... دکتور شاه ولی در دوره بکلوریا در لیسه غازی هم صنفی من بود... من هیچ باور نمی کردم که بعد از فراغت تحصیل به سیاست رو آورده و شامل یک حزب مارکسیستی و اپوزیسونی شده باشد... حینیکه من در مراسم

جنازه خیر و وظیفه‌اشتراک کرده بودم، بعد از دفن میت که میتنگ آغاز گردید، شاه ولی را دیدم که در قطار هیئت رهبری و سخنرانان ایستاده بود، تعجب کردم و خارج تصورم بود.»

غنی صافی در کتاب خود زیر یک عنوان فرعی از "دستگیری دکتور شاه ولی" گزارشی مفصل ارائه می‌دهد که چگونه بازداشت او بدون کدام مشکل انجام پذیرفت و او را با خود به نظارت خانه ولایت کابل برد و در اتاق شماره ۵ که قبلاً برای او تعیین شده بود، طبق دستور تسلیم نمود. او می‌افزاید که: «ورقه محضر، تفنگچه و نشرات حزبی و پول نقد که در نتیجه تلاشی منزلش بازداشت گردیده بود، در قوماندانی امنیه به شخص مؤظف تسلیم و رسید اخذ نمودم و نزد میرگل خان قوماندان امنیه رفتم تا راپور اجراءات خود را تقدیم نموده مرخص شوم. اما وظیفه ام ختم نگردیده بود، از جمله ۹ نفر تا همین لحظه سه نفر - نورمحمد تره کی، ببرک کارمل و دکتور شاه ولی گرفتار و تسلیم نظارت خانه شده بودند و متباقی گروپ ها مصروف وظیفه بودند... پولیس کابل در تمام شب مصروف این عملیات و گرفتاری ها بود، از جمله ۹ نفر در طول شب ۷ نفر گرفتار و دو نفر - سلیمان لایق و بارق شفیع در همان شب در منازل خود نبودند... برای گرفتاری نفر نهم گروپ عملیاتی تعیین نگردیده بود، ازاینکه من موجود و فارغ بودم،... به گرفتاری نفر نهم که حفیظ الله امین بود، مجدداً وظیفه گرفتم و رحیم چوپه معاون استخبارات به حیث راه بلد در گروپ ما اضافه گردید.» (اقتباسات فوق از صفحات ۲۶ تا ۳۳ کتاب "شب های کابل" برگرفته شده است)

چگونگی بازداشت حفیظ الله امین

از آنجایی که حفیظ الله امین شخص رابط جناح خلق با اعضای نظامی حزب دموکراتیک خلق بود و گفته می‌شود که او در راه اندازی کودتای نظامی بروز ۷ ثور نقش براننده داشت و بعداً خود را "قوماندان اعلی انقلاب ثور"

لقب داده بود، لذا شرح مفصل بازداشت او به وسیله همین غنی صافی و گروپ معینی او اهمیت بسزا دارد که در ذیل به نکات مهم آن توجه را جلب و علاوه می‌گردد که غنی صافی (پرچمی مخفی) در اجرای این وظیفه مهم از تسامح حزبی و اغماض خطیر از اصل وظیفوی خود کار گرفته و مرتکب کارهای شده که بعد خودش از آن ابراز ندامت و شرمندگی کرده است.

غنی صافی راجع به شناخت و دوستی خود با حفیظ الله امین می‌نویسد: «من از سال ۱۳۴۳ الی ۱۳۴۹ شمسی در ولایت کندز ماموریت داشتم؛ با عبدالله امین روابط دوستانه و مناسبات خوبی داشتم... حفیظ الله امین در ایام تعطیل مکاتب جهت دیدن و ملاقات برادرش به کندز می‌آمد، به شکار و تفریح می‌پرداخت. من هم که دوست برادرش بودم در محافل و مهمانی‌ها باهم معرفت پیدا و آشنا شده بودیم. سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۹ فرصتی بود که خلقی‌ها و پرچمی‌ها در جلب و جذب افراد و اشخاص باهم رقابت می‌کردند... هدف اساسی حفیظ الله امین در رخصتی‌های سه ماهه [مکاتب] در ولایات کندز و تخار و بغلان همین جلب و جذب بود؛ او از نفوذ استادی و مدیریت خود [در لیسه ابن سینا و دارالمعلمین] و هم از اعتبار ماموریت برادرش در شرکت سپین زر که یگانه موسسه مهم کارگری در صفحات شمال بود، برای جلب و جذب استفاده شایان نمود.»

غنی صافی درباره اجرای ماموریت خود جهت بازداشت حفیظ الله امین علاوه می‌کند که رحیم چوچه به حیث راه بلد نخست ما را به خانه حفیظ الله امین در گردنه باغ بالا برد، ولی امین چندی قبل از آنجا به خانه جدید خود واقع خوشحال خان مینه کوچ کرده بود که با صد مشکل و مراجعه به ماموریت پولیس آنجا، بالاخره خانه او را پیدا نمودیم. او می‌نویسد: «منزل امین را از هرطرف محاصره کردم، زنگ دروازه را فشردم، لحظه بعد جوانی به

نام عبدالرحمن پسر امین محصل پولیتخنیک به دروازه آمد. من در گفتگو و سوال و جواب با عبدالرحمن بودم که حفیظ الله با دو نفر مهمانان به دروازه آمدند. وقتیکه امین مرا دید، بخنده شده همراهیم مصافحه نمود و من برایش تصمیم لوی خارنوالی و حکم دولت را ابلاغ نمودم. در جواب به خونسردی جواب داد گفت: بفرمائید داخل منزل شوید، ممانعتی نداریم. طوری احساس کردم که در این ناوقت شب که با مهمانان خود بیدار نشسته، از تمام جریان گرفتاری و تلاشی منازل دیگران آگاهی دارد.»

غنی صافی در صفحه ۳۸ کتاب خود می نویسد: «در مورد مهمانان مشکوک که امین آنها را همصنفان پسر خود عبدالرحمن معرفی کرد، گفت که [آنها] برای درس خواندن در شبهای امتحان از لیلیه همراه پسر عبدالرحمن به خانه می آیند. امین دوام داد: "من به اختیار شما هستم، محصلان را بگذارید که به لیلیه خود بروند". اگرچه محمدنعیم خان خارنوال معیتی گروپ باین پیشنهاد امین موافق نبود، ولی من به مسؤولیت آمرانه خود به آنها اجازه دادم که به لیلیه خود بروند. بعداً معلوم گردید که این دونفر محصلان و همصنفان پسرش نبوده؛ بلکه انجنیر محمد ظریف و فقیر محمد فقیر اعضای باند امین بودند که در زمان حکومت امین اولی وزیر مخابرات و دومی وزیر امور داخله بود. آنها رفتند و ما داخل منزل شدیم. در حضور داشت امین و پسرش شروع به تلاشی نمودیم. یک تعداد کتب و نشرات حزبی و یک میل تفنگچه هسپانوی با تعداد ۹ عدد مرمی و یکصد و چهل هزار افغانی پول حق العضویت [؟؟] با یک لست اعضای حزبی که حق العضویت پرداخته بودند، بدست آمد و در ختم تلاشی مطابق دستور آنچه ضبط و اخذ گردیده بود، همه تشریح و درج ورقه محضر تلاشی گردید.»

غنی صافی در ادامه می افزاید: «در یک اتاق که همه دختران، خانم،

خشوی [مادر خانم] امین خوابیده بودند و خشوی امین مریض بود، از تلاشی دقیق آن صرف نظر گردید. امین به عذر میگفت که درین اتاق کتب و نشرات حزبی یا کدام سلاح و غیره وجود ندارد، همه زنان خوابیده اند، با آنهم اگر تلاشی حتمی باشد، یک نفر به آرامی می تواند اتاق را تفتیش نماید. من به نمایندگی گروپ [؟] با حفیظ الله امین یکجا به اتاق داخل شدیم. خانم امین که چادر کلان به سر داشت، در بستر خود نشسته بود و دختران هرکدام در بسترهای شان خوابیده بودند [در آن حالت پراضطراب چگونه میتوان به خواب رفت؟]، زن سرسفید که خشوی امین باشد در بستره اش آرام کرده بود، ولی بیدار به نظر میرسید. عبدالله امین و خانمش که از کندز بکابل مهمانی آمده بودند، نیز درهمین اتاق بحال خواب دیده میشدند [؟؟]. من به احتیاط تمام و خاموشی الماری اتاق را سراسری تفتیش نمودم، کدام سلاح و کتب و غیره که مورد دلچسپی ما بوده باشد، دیده نشد.

غنی صافی می نگارد: «ورقه محضر تلاشی تکمیل و از طرف صاحب منزل "امین" امضاء گردید، اسناد و کتب بعد از فهرست به داخل دو عدد بوجی انداخته شد. در این اثنا دریک گوشه اتاق چشمم به یک بکس دستی دیپلومات که قفل نمره دار داشت، خورد. می خواستم پول نقد و تفنگچه و ورقه محضر را در آن بگذارم به امین گفتم بکس را باز نماید. در اینوقت امین کمی به فکر رفت ولی هیچ نگفت، بکس را باز نمود و میگفت به داخل آن خطوط دوستان و اسناد و مصارف تعمیر همین خانه است و اما یک ورق را با عجله از جیب بکس کشیده پاره پاره کرد و به دهن خود انداخت و جویدن گرفت. بالایش صدا کردم درین ورقه چه بود که بدهن انداختید؟ باید دیده میشد! گفت: یک نامه دوست شخصی بود. با آنهم خارنوال کمی برآشفته گردید، ولی من چندان علاقه نگرفتم زیرا بعد از یک عمل انجام شده قرار داشتیم و کاغذ هرچه بود، ازبین رفته بود....دیگر کاغذهای عادی در بکس

بود که هیئت به آن علاقه نداشت.» (صفحه ۳۹ و ۴۰ کتاب)

غنی صافی اعتراف می‌کند که: «از اینکه منم در آنوقت [از یک طرف] از جمله اعضای مخفی حزب در درون دستگاه دولتی بودم، از طرف دیگر جناح خلق و پرچم در آن مقطع زمانی باهم وحدت کرده بودند، اگرچه امین از حزبی بودن من کدام اطلاع و معرفتی نداشت، من که در قبال یک عمل انجام شده، ولو هرچه بوده باشد، قرار داشتم، بیش ازین دردسر نکرده موضوع را سطحی گرفته از ذکر گزارش آن در ورقه محضر صرف نظر نمودم، گرچه بگومگوهای مان درین زمینه ثبت نوار شده بود.» (صفحه ۴۳ و ۴۴ کتاب)

کار تلاشی و تحریر ورقه مشاهدات و محضر در حوالی ساعت ۳:۳۰ شب به پایان رسید؛ اما امین روبه غنی صافی کرده و گفت که: «تاکنون دو پیشنهاد مرا قبول نموده اید - یکی آنکه دونفر محصل مهمان پسر مرا اجازه دادید که به لبله خود بروند و دوم اینکه در اتاق زنانه همه گروپ داخل نشدند و به مریضان و زنان فامیل کدام مزاحمت واقع نشد. ازین رویه و سلوک نیکو و شایسته پولیس یک جهان تشکر مینمایم. یک پیشنهاد دیگری هم دارم اگر منظور گردد خیلی ممنون خواهم بود... اکنون ناوقت شب و نزدیک به سحر است، شما خسته شده اید، یکی دوساعت درهمین اتاق باهم چای خورده، دم راستی میکنیم و تاریکی شب ختم می‌شود، در روشنی صبح همه باهم یکجا به قوماندانی امنیه می‌رویم.» [این بازداشت نبود؛ بلکه شباهت به یک مهمانی داشت] (صفحه ۴۵ کتاب)

غنی صافی خواست تا این پیشنهاد امین را با قوماندان امنیه مطرح و نظر او را جویا شود، قوماندان امنیه نسبت تراکم امور برایش گفت که: «به مسؤولیت خود درمورد تصمیم بگیری و از مخابره خارج شد؛ غنی صافی می‌نویسد که: «من با آنهم ریسک را قبول کرده برای امین گفتم که پیشنهاد

سومی را که خیلی مهم است، به مسئولیت خود بشرطی قبول خواهم کرد که در آینده در جنجال قرار نگیرم.» امین در جواب گفت: «من که این راه را انتخاب کرده ام از گرفتاری ها و زندانیها نمی ترسم، اگر من می خواستم فرار کنم در حوالی ساعت ده بجه شب اطلاع داشتم که حکومت به گرفتاری رهبران حزب اقدام کرده است... من فرار نکردم و هیچوقت چنین نخواهم کرد.»

غنی صافی می نگارد: «من برای آقای فدا محمد خان مامور پولیس وظیفه دادم که الی فردا ساعت ۷ بجه صبح محاصره اطراف بیرونی منزل توسط پولیس ماموریت و قطعه عملیاتی ما کما فی السابق بحالش تأمین و پابرجا بوده، شخص مامور پولیس با دونفر افسر به داخل منزل درهمین اتاق آقای امین را نگهداری و محافظت نماید. فردا وقتیکه تلفون کردم، مامور پولیس شخصاً امین را در موتر جیب بقوماندانی امنیه حاضر و تسلیم نظارت خانه نماید.... حوالی ۳:۴۵ بجه شب با امین خداحافظی نموده بطرف قرارگاه حرکت نمودیم. حفیظ الله امین امشب یعنی شب چهارشنبه ۶/۵ ثور ۱۳۵۷ در خانه خود تحت نظارت پولیس سپری نمود.»

غنی صافی اعتراف می کند که: «بعدها معلوم شد که امین بمجرد وقوف از بازداشت شدن تره کی، کارمل و دیگر رهبران حزب، فوراً دست به کار شده و برای قیام مسلحانه و سرنگونی رژیم پلان و قومانده انقلاب را آماده ساخت. هنوز قومانده تکمیل و صادر نشده بود که پولیس خانه اش را محاصره می کند، ورقه پلان قومانده را در آستین خانمش پنهان می نماید، بعد از انجام تلاشی وقتیکه چند ساعت در خانه خود باثر مساعدت من باقی می ماند، قومانده انقلاب را تکمیل و صادر نموده، فردا چهارشنبه راهی زندان و بروز پنجشنبه قیام مسلحانه آغاز می شود.» (صفحه ۴۷ و ۴۸ کتاب)

جریان بعدی را غنی صافی مختصر بیان می کند که: ساعت ۴ صبح با

اسناد و غیره به دفتر خود آمده و در آنجا استراحت نموده و حوالی ساعت ۸ صبح به دفتر قوماندان امنیه رفته و از اجرای «موفقانه» [۹۹] شب گرفتاری شخص شماره ۹ برایش گزارش داده است. او می‌نویسد که: «از دفتر قوماندان امنیه برای فدا محمد مامور پولیس گفتم که شخص خودش با دونفر محافظین مسلح امین را توسط موتر جیب محفوظاً به نظارت خانه ولایت کابل حاضرکند. خودم به نظارت خانه رفتم، نیم ساعت بعد امین را حاضر کردند و به اتاق شماره ۷ که قبلاً برایش تعیین گردیده بود، تحت نظارت قرار دادم.» (صفحه ۴۸ و ۴۹)

این بود گزارش نکات مهم جریان بازداشت حفیظ الله امین که از طرف هیئت موظف تحت امر غنی صافی "جنرال عمرزی" از کتاب "شب های کابل" اقتباس گردید که واقعاً به طور مسخره و مفتضحانه پیش برده شد.

ناگفته نباید گذاشت که غنی صافی - مشهور به "زنبور" به اعتراف خودش از جمله افسران مخفی پرچمی بود که در دستگاه امنیتی دولت شامل و اما در خدمت حزب قرار داشت. حینیکه چند ماه بعد از کودتا شاخه پرچم از قدرت کنار زده شد، او نیز در ماه جدی ۱۳۵۷ در بلاک دوم زندان پلچرخی زندانی شد و تا تهاجم قوای سرخ شوروی و به قدرت رسیدن ببرک کارمل زندانی بود و در همان شب اول سقوط امین، او با تعدادی از پرچمی ها از زندان رها و به حیث قوماندان محبس پلچرخی مقرر شد.

شرح مزید کارروائی های این شخص در مباحث بعدی ضمن گزارش های مربوط به چگونگی کودتا به روز پنجشنبه هفتم ثور و رهائی بازداشت شدگان از نظارت خانه بیان می گردد.

یک تذکر قابل اصلاح: جنرال محمد نذیر کبیر سراج در صفحه ۱۰۲ کتاب خود "رویدادهای نیمه اخیر سده بیست در افغانستان" نوشته است که: «از جمله سران این دو حزب تنها حفیظ الله به استعانت محمد عیسی

جگرن - آمر استخبارات وزارت داخله فرصت آنرا یافت که مدت ۲۴ ساعت وقت بدست آورده و امر اجرای کودتا را به قطعات اردو که قبلاً در آنها نفوذ کرده بود، صادر نماید.» این ادعای جنرال کبیر سراج با اعتراف جنرال عمرزی (غنی صافی) قابل اصلاح می‌باشد؛ زیرا عیسی نورستانی در جمله هیئت بازداشت امین نبود؛ بلکه با دونفر دیگر همان شب برای تلاشی منزل داکتر اناهیتا توظیف شده بود که جریان آن در یک نامه عیسی نورزاد درج است.

فصل ششم

روز هفتم ثور - راه اندازی کودتا

نگاه عمومی

رویدادها در این روز از دو جانب قابل بحث می‌باشند: یکی اقدامات کودتاچیان که چگونه به هدف فایق آمدند و دیگر دفاع قوت‌های نظامی در داخل و خارج ارگ که چرا و چگونه به ناکامی گرائید و بالاخره به سقوط رژیم منجر شد. بررسی موضوع اول یعنی جریان عملیات نظامی کودتاچیان در این فصل مورد بررسی قرار می‌گیرد و موضوع دوم اقدامات دفاعی رژیم در فصل بعدی مطرح می‌شود.

چگونگی عملیات نظامی کودتاچیان اعم از زمین و هوا در روز هفتم ثور با سؤال‌های زیاد توأم است، از جمله یکی اینکه: آیا برنامه کودتا قبلاً طوری عیار شده بود که به مجرد "امر آغاز" فوری همه قوت‌ها کودتائی بحرکت آیند و برنامه را تطبیق نمایند؟ اگر چنین بوده باشد، سؤال دیگر اینست که کی

این برنامه را قبلاً تهیه کرده بود و نیز آیا برنامه عملیاتی افغانی بود و به وسیله افسران اردو به تنهایی ترتیب گردیده بود و یا دست متخصصین شوروی در اردو و یا ایجننت های خاص آن کشور به طور مخفی در آن مستقیم یا غیرمستقیم شریک بود؟ گردانندگان افغان این کودتا در ساحه نظامی کی ها بودند و نقش قوای زمینی و هوایی در جهت موفقیت کودتا چه بود؟ چگونه ۹ نفر سران حزب که در بازداشت بودند، از نظارت خانه آزاد و به کجا برده شدند و آنها در آن روز و ساعات حساس مصروف چه کارها شدند؟

دریافت جواب کامل و واقعی به این سؤاها کار مشکل است، خاصتاً که تفاوت ها در روایات و نقل قول ها از این زبان و آن زبان براغلاقی موضوع می افزاید و در بسا موارد کار محقق را دشوار می سازد. گزارشاتی که در یک تعداد کتب و مقالات درباره رویدادهای این روز در قید قلم آورده شده اند، بسیار کم و حتی از چند نوشته تجاوز نمی کنند که به وسیله مجریان اصلی اقدامات نظامی تحریر گردیده و اما باقی بیشترین بر مبنای مصاحبه ها و نقل قولهای اشخاص خارج از صحنه بیان شده اند.

کتاب "و آن گلوله باران بامداد بهار"، اثر داکتر صبورالله سیاه سنگ یکی از کتابهای دلچسپ و همه جانبه است که از مجموع مصاحبه ها، گزارشات و نقل قولها به شیوه تحقیقی در ۳۳۲ صفحه با یک تعداد عکس ها در سال ۱۳۸۸ ش در کابل به چاپ رسیده است. کتاب دیگر تحت عنوان "اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان" در دو جلد به وسیله جنرال نبی عظیمی (پرچمی) در ۶۴۰ صفحه در بهار ۱۳۷۷ بار اول در پشاور به نشر رسیده که در یک قسمت آن شرحی از رویداد روز ۷ ثور گنجانیده شده است؛ اما چون نویسنده کتاب در آن روز در قوای مرکز (تپه تاج بیگ) ایفای وظیفه می کرد، در حاشیه کودتا قرار داشته و حتی به وقوع کودتا پس از نشر اعلامیه منشره از رادیو حوالی شام روز مذکور اطلاع یافته است. لذا او نیز شاهد عینی حوادث نبوده، ولی در باره رویداد به تأسی از نقل قولها پرداخته است.

قبل از همه می خواهم جریان روز کودتا را از قول دو جنرال وارد در قضیه

نقل کنم: یکی دگر جنرال محمد نذیر کبیرسراج و دیگر برید جنرال محمد زکریا ابوی.

کبیرسراج طی فصل پنجم کتاب خود "رویدادهای نیمه اخیر سده بیست در افغانستان" شرح مفصل در زمینه دارد که در یک قسمت آن چگونگی آغاز رویداد را چنین بیان می‌کند: «در صبح روز ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ [۷ ثور ۱۳۵۷] قوای ۴ زره‌دار تحت قوماندۀ جگرن محمد اسلم وطنجار از قشله بیرون شده و به استقامت کابل بحرکت درآمد. دگروال محمد سرور نورستانی قوماندان قوای ۴ زره‌دار و یکی از رفقای انقلاب جمهوری، چون در سال ۱۹۷۷ انتظار ترفیع به رتبه جنرالی را داشت و موفق نگردید، اعتراض کنان تمارض نموده و بغرض تداوی رهسپار ماسکو بود و عمداً میدان را برای تاخت و تاز کمونیستان خالی کرده بود.» [بعضاً گفته می‌شود که روسها او را اغفال کرده و به بهانه تداوی خانمش به ماسکو فرا خوانده بودند، در حالیکه او نمی‌دانست چه پلانی در غیاب او مطرح است - والله اعلم]

«در این وقتی که قوای ۴ زره‌دار بسرعت از پلچرخی بطرف کابل روان بود، دگر جنرال حیدر رسولی وزیر دفاع با دگر جنرال عبدالعزیز لوی درستیز و تورنجنرال عبدالله روکی در دفتر وزیر دفاع نشسته و مشغول مذاکره هستند که تلیفون زنگ زد. رئیس جمهور بود و پرسید: "وزیر صاحب دفاع! قوای ۴ زره‌دار را چرا بمركز خواسته اید؟"، وزیر دفاع از این واقعه اظهار بی‌خبری نموده و گفته بود که: "کدام امری در این مورد به قوای ۴ زره‌دار داده نشده است". بعد از این سؤال و جواب یک تشویش و سراسیمگی در قرارگاه وزارت دفاع پیدا شد، وزیر دفاع فوراً تلیفونی جنرال یحیی نوروز رئیس حرکات و جگرن خان محمد قوماندان قوای انضباط شهری را به نزد خود فرا خواند. بعد از احضار این دونفر، وزیر دفاع از جنرال نوروز پرسید: "امر حرکت قوای ۴ زره‌دار را بطرف شهر شما داده اید؟" چون او هم از این امر اظهار بی‌اطلاعی نمود، با عجله به قوای ۱۵ زره‌دار که در پلچرخی و در جوار قوای ۴ زره‌دار موقعیت داشت، تلیفون زده و به دگرمن محمدیوسف فراهی قوماندان این قوا امر داد تا جلو حرکت قوای ۴ زره‌دار را گرفته و به اوشان بفهماند که

کدام ضرورتی به آمدن شان به شهر نمی باشد. از آن سمت قوماندان قوای ۱۵ زره‌دار جواب داد که: "قوای ما از طرف قوای ۴ زره‌دار محاصره شده است، هیچ کاری از دست ما بر نمی آید؛ وزیر دفاع که از اینطرف مایوس شده، به حربی پوهنتون تلیفون کرده به تورنجنرال شاهپور قوماندان حربی پوهنتون امر داد که در برابر قوای ۴ زره‌دار برآمده و امر وزارت دفاع را دائر به عودت دوباره اوشان به قشله به آنها حالی سازد. قوماندان حربی پوهنتون چنین معذرت آورد: "قوای ۴ زره‌دار بسرعت از اینجا گذشته و از دست ما خارج شده اند. وزیر دفاع با شنیدن این همه لاطائلات به کلی گیج و دست و پاچه شده و برای آخرین چاره به جگرن خان محمد قوماندان انضباط شهری که در دفترش حاضر بود، دستور داد که شخصاً به استقامت پلچرخی رفته و بقوای ۴ زره‌دار به هر جایی که رسیده باشد، هدایت بدهد که به قشله خود باز گردند. جگرن خان محمد در یکه توت با این قوا مقابل شده و امر وزارت دفاع را ابلاغ نمود. او را از موترش بیرون کشیده، دست و پای بسته به یک تانک داخل کردند که از آنروز تاحال مفقودالاثراست [گفته می شود که این قوماندان باشهامت را در همان جا به شهادت رسانیدند و او اولین شهید راه دفاع از نظام جمهوری بود]؛ اندکی نگذشته بود که دگرمن صاحب جان قوماندان گارد جمهوری با شتاب به دفتر کار وزیر دفاع داخل شده و خواست چگونگی اوضاع را به خود معلوم کند، وزیر دفاع به او امر کرد که بالای وظیفه اش رفته و ترتیبات مدافعه ارگ را اتخاذ نماید. او اطمینان داد که برای این کار آمادگی کامل دارد. [قرار اعتراف دگروال عبدالقادر رئیس ارکان قوای هوایی: در اینوقت به دفترش تلیفون آمد وقتی گوشی را برداشت محمد داود رئیس جمهور بود و گفت: "کی هستی؟"، گفتم: "قادر هستم"، داودخان گفت: "هلیکوپترها را بخیزانید و تانک هایی را که از قوای ۴ زره‌دار آمده، نابود کنید" به داودخان گفتم: "اجرا می شود.." — شرح مزید از قول قادر در صفحات بعدی تقدیم می شود.]

دگرجنرال کبیر سراج می افزاید: «قوای ۴ زره‌دار بعد مواصلت به کابل به سه استقامت حمله بردند: یک قطار بطرف میدان هوایی عسکری رفته در آنجا

به کمک دگروال عبدالقادر درستیزوال قوای هوایی موفق شدند که دگرجنرال محمد موسی قوماندان هوایی و تورنجنرال عبدالستار معاون او را دستگیر و بقتل برسانند و قومانده قوای هوایی را دگروال عبدالقادر شخصاً بعهده گیرد. قطار دوم به جانب بالا حصار شتافته و در آنجا قطعه ۴۴۴ کوماندو را محاصره و خلع سلاح کردند. قطار سوم تحت قومانده جگرن محمد اسلم وطنجار متوجه مرکز شهر شده، ارگ و قرارگاه وزارت دفاع را تحت تهدید قرار داد.»

کبیرسراج می نویسد: «پوره ساعت ۱۲ روز اولین گلوله توپ به عمارت وزارت دفاع فیر شد. وزیر دفاع و لوی درستیز با وارخطائی مقرر خود را ترک گفته و از راه عقبی می خواستند به یکی از قطعات اردو خود را برسانند و کمک بخواهند. در این اثنا همه موظفین وزارت دفاع بحال پریشان از عمارت خارج شده و در صحن عقبی وزارت دفاع اجتماع کرده و هریک از دیگری می پرسید که چه خبر است؟ هیچکس نمی دانست چه روی داده است. در این گپ و دار برید جنرال محمد زکریا ابوی رئیس تشکیلات اردو به وزیر دفاع نزدیک شده و گفت: "وزیر صاحب! شما باید بزودی خود را بقوای مرکز برسانید."؛ وزیر دفاع و لوی درستیز با جیبی که حاضر بود سوار شده و از راه عقب وزارت دفاع ملی بسرعت زیاد جانب فرقه ۸ مقیم قرغه به حرکت افتیدند، در عرض راه تصادم خفیفی هم کردند؛ اما موفق شدند که به فرقه ۸ قرغه موصلت نمایند.» (کبیر سراج، دگرجنرال محمد نذیر: "رویدادهای نیمه اخیر سده بیست در افغانستان"، ... صفحه ۱۰۶ تا ۱۰۹)

از اینجا به بعد ادامه رویداد همان روز را از قول جنرال محمد زکریا ابوی رئیس تشکیلات وزارت دفاع که در صحنه حمله بر عمارت آن وزارت بروز ۷ ثور شاهد و ناظر بود و شرحی رویدادهای آنروز را در مقاله خود تحت عنوان "از کودتا تا کودتا" به طور اجمال به قید تحریر آورده است، بیان می دارم:

زکریا ابوی می نویسد: «کودتا اصلاً ساعت ۷ صبح در فرقه ۷ ریشخور شروع شد که دو نفر ضابطان ملحد [شهنواز تپی بعداً طی یک مصاحبه با طلوع آن دو نفر را که منسوب به جناح خلق بودند هریک تورن محمد علی و دوهم

بریدمن غفار نورستانی معرفی کرده است - کاظم] برای کشتن قوماندان فرقه و رئیس ارکان فرقه که هر کدام از صاحب‌منصبان مسلمان و اداره‌کننده جدی بود؛ اقدام کردند. رئیس ارکان دگروال محمد قاسم خان در اتاق اش زخمی شد و مگر جنرال گردیزی نظم خان قوماندان فرقه جان بسلامت برد [گفته می‌شود که جنرال نظم خان در آن ساعات هنوز از منزل به فرقه نیامده بود - کاظم] یک نفر از آن دو ملحد کشته شد و نفر دیگر اسیر گردید. مرادف [همزمان] به آن آتش سوزی در غند بالا حصار رخ داد. مگر این خبرها از میز وزیر دفاع ملی و لوی درستیز بیرون نه جست و نا چیز شمرده شد. در نقطه دیگر در قوای ۴ زره‌دار در منطقه پلچرخی بغاوت‌هایی تحت رهبری محمد اسلم و طن‌جار شروع شد و جنرال باب‌ه خان لغمانی رئیس تعلیم و تربیه وزارت دفاع ملی که آنوقت متصدی حربی پوهنخی و قوماندانی گارنیزیون پلچرخی را مؤقتاً اجراء می‌نمود و از موضوع کاملاً واقف بود و به مرکز خبر نداد. این کی جی بی شناخته شده و جنرال تحصیل یافته روسیه وقتی راپور را به وزیر دفاع داد که تانکها مقابل ارگ نزدیک شده بودند و با این گونه راپور هم پارتی [حزب] را حمایه کرد و هم راه عدم مسؤولیت را در صورت ناکامی کودتا برای خود باز داشته بود.. همزمان با این جنرال عبدالقادر [آنوقت دگروال] کمونیست دو آتش که بعد از توبیخ‌ها و آزارها دوباره در قوای هوائی و مدافع هوائی مقرر شده بود(؟؟) و رئیس ارکان آن قوا بود، به کمک رفقای زیرزمینی خود قوماندان عمومی هوائی و مدافعه هوائی دگر جنرال موسی خان و معاون او جنرال ستارخان لوگری را آنآ به شهادت رسانید؛ قوماندان غند ترانسپورت کشته شد و قطعه او اشغال گردید و برای فعالیت آینده به بگرام پرواز خود را در حمایت پیلوت‌های روسی که به نام معلمین و متخصصین میدان را بدست داشتند، قرار داد.»

جنرال ابوی در ادامه می‌نگارد: «این حرکات طوری پلان شده بود که موازی پیش میرفت. پوره ساعت ۱۲ بجه و پنج دقیقه ظهر روز پنجشنبه ۷ ثور اولین فیر تانک بطرف اتاق وزیر دفاع صورت گرفت؛ محمد عمر ضابط [برادر زاده جنرال عارف خان سابق وزیر دفاع ملی که تانک او بعداً آتش گرفت و او با همه فعله داخل تانک از بین رفتند و چندی بعد حکومت خلقی

لیسه نادریه را بنام نام گذاری کردند - کاظم] هدف را گرفته نتوانست و مرمی چند اتاق دورتر اصابت داد. فیر های ماشیندار عمارت را به گلوله بست. آنوقت بود که غلام حیدر رسولی وزیر دفاع ملی که مرد دلاور و متدین بود، بوخامت اوضاع پی برد و با اخذ یک ماشیندار به استقامت تانک حرکت کرد، مگر جنرال جانباز خان مانع او شد و آن حرکت را تفسیر و تعبیر به خودکشی کرد. پس مجبوراً در حالیکه خودش جیپ را می راند و لوی درستیز عبدالعزیز خان پهلویش نشسته بود و ضابط امرش دگرمن محمدهاشم جدران در سیت عقب بود، درحویلی عقبی وزارت دفاع ملی در بین ازدحام صاحب منصبان آمد. من [زکریا ابوی] با او تصادف کردم، برای اینکه در صحنه کشته نشود و کار و اقدامی بتواند، برایش گفتم فوراً به قوای مرکز برو و سوق و اداره قطعات را بدست گیرد. گفت مرا قبول کرد و سریعاً حرکت نمود و بعداً خبر شدم که راساً از طریق شهرنو به فرقه ۸ قرغه رفته بود.»

زکریا ابوی علاوه می کند: «اوامر او و قرارهای لوی درستیز عبدالعزیز خان شهید که شخص فوق العاده لایق و پاک نفس بود، چاره کار را نتوانست، چه نه تنها اوشان بلکه تمام مایان مادونهای خود را نشناخته بودیم؛ آنها [مادونها] دوچهره داشتند: ظاهراً افغان و مسلمان و باطناً مستخدم روس و فروشنده وطن. هر قطعه را که قومانده دادند، مقابل خود شان جبهه گرفت، کندک تانک فرقه، کندک های پیاده، غند توپچی از اوامر سرپیچی و تمرد کرده و طرف ملحدان را گرفته راه قرغه و کابل به نفع کمونیست ها بسته شد و از جانب دیگر قوای توپچی اردو از مهتاب قلعه تحت قومانده جنرال خانگل زرمی و رئیس ارکان او خلیل میاخیل، قرغه و قلعه تاج بیگ قرارگاه قوای مرکز را زیر آتش کتلوی قرار داد. جنرال خانگل نمک پرورده رسولی وزیر دفاع بود، رسولی او را از تقاعد خارج و به رتبه جنرالی ارتقا داد. ظاهراً شخص متدین و وطن پرست بود که بالایش حساب می شد، ولی در خفا مرتد و وطن فروش برآمد. این ناکامی ها سبب شد تا وزیردفاع و لوی درستیز اداره قرغه را به رئیس ارکان فرقه دگروال عبدالحنان وردک بسپارد و ضمناً امر نمود تا یک قطعه از راه دشت چمتله - کوتل خیرخانه به استقامت کابل و

حسین کوت حرکت کند. هدف این قطعه برای پاک کردن عناصر مخالف در بین راه بود، مگر در تاریکی شب این قطعه به تعرضات هوایی دچار و دشت چمتله را عبور نتوانست.»

جنرال زکریا ابوی می‌افزاید: «وزیر دفاع رسولی و لوی درستیز از طریق راههای فرعی و بیراهه خود را به تپه تاج بیگ رساندند که در آنجا جنرال عبدالعلی خان وردک رئیس ارکان قوای مرکز فعالیت داشت. قبلاً قطعات فرقه ریشخو به محاربه سوق شده بودند. جنرال محمد نظیم خان گردیزی با یک تن از قوماندان های دلیر خود دگروال محمد هاشم قندهاری به استقامت دهمزنگ پیش رفت، با جانفشانی های زیاد منطقه را از عناصر مخالف پاک نموده بودند، می‌گویند محمد هاشم دگروال را بعداً دامادش غلام رسول - دومین قوماندان محبس پلچرخی [مشهور به بیخدا] به شهادت رسانید.» [گفته می‌شود که موصوف را حین مقابله مسلحانه دستگیر کردند و بعد دامادش او را زیر چاینهای تانک خورد و خمیر کرد. در این برخورد تنها هاشم خان در راس قوا بود و نظیم خان موجود نبود، ورنه او نیز باید به سرنوشت هاشم خان گرفتار می‌شد. به همین دلیل بود که کمونیست بعداً نظیم خان را گرفتار و در پلچرخی زندانی کردند و او مثل دیگران بعد از تهاجم روسها به کابل از زندان آزاد شد - کاظم]

جنرال ابوی در ادامه می‌نویسد: «یک قطعه دیگر تقویت شده تحت امر دگروال چاریکاری قوماندان غند از راه چهار آسیاب به استقامت کابل برای اشغال رادیو کابل [افغانستان] فرستاده شد، لیک این قطعه که حکم خنجر را داشت، حین تقرب به رادیو بدون فیر و برخورد تسلیم دشمن شد و یک پلان مهم تبلیغی و مفید بخاک برابر گردید. حینیکه در زیرزمینی های وزارت دفاع با این قوماندان برخورددم، گفت: مرا چرا حبس نموده اند، من که همراهی شان جنگ نکردم!؛ برایش جواب دادم: خوب کاری کرده نواسه سام نریمان!»

ابوی در باره سرنوشت وزیر دفاع و همراهانش می‌نویسد: «وزیر دفاع رسولی و عبدالعزیز خان لوی درستیز و جنرال عبدالعلی وردک تصمیم

گرفتند تا از شهر بیرون گردند، تغییر لباس و دمی استراحت لازمی بود؛ اعتماد بدوست و مادون صادق محمد سرور مدیر زراعت قوای مرکز شد، به آقا علی شمس [نزدیک چهلستون] به منزل او رفتند. این میزبان او شانرا جای داد، ولی در خفا پسر خود را به کابل فرستاد و از موجودیت شان راپور داد، دسته ملحدان رسیدند، همه شانرا دستگیر و به وزارت دفاع ملی آوردند که فوراً به پلچرخ [در پولیگون] برده، اعدام و شهید شدند.»

«همزمان با این همه فعالیت ها اکثر تانکهای که ارگ را محاصره کرده بودند، توسط جگرن صاحب جان خان شهید قوماندان گارد جمهوری [طبق دستور شهید محمد سرور خان] به آتش کشیده شدند. کودتا در حال خنثی شدن بود، چنانچه می گویند اسلم وطنجار با دیدن ناکامی در برابر خود آماده خودکشی شده بود؛ مگر ظلمت شب فضای کابل را تیره نمود، در ظلمت شب حمله طیارات شدت یافت، قشله ها و قطعات زیر آتش شدید قرار گرفت. طیارات از کجا پرواز می کرد و از کدام بیس [پایگاه] ها بر می خاست و پیلوت های آن کجایی بودند، همه میدانیم: عده محدودی از بیس بگرام و تعداد بیشتری از بیس های ماورای سرحد سوق و اداره می شدند؛ در این تاریکی دوست و دشمن شناخته شده نمی توانست... روسها پلان کودتا را خوب ترتیب داده بودند، فکر کرده بودند که اگر ناکامی صورت گیرد، باید در حلول شب باشد تا بتوانند در حملات هوائی اشتراک و نفرهای تهیه دیده را از میکروریان ها و سفارت و پناه گاهای مخفی از انظار بیرون کشند.»

«در قطعات اطراف همزمان هرج و مرج رخداد. جنرال فرح الدین خان قندهاری قوماندان خوست و دگر جنرال سراج الدین خان قندهاری قوماندان قوای پکتیا با قرار گاهش در گردیز تحت محاصره قرار گرفت و ارتباط شان با خارج قطع گردید و هم کاری اجراء نکردند. پسر دگر جنرال محمد عظیم خان لغمانی قوماندان قوای قندهار که سالیان دراز قوماندان قوای کار و وزیر فواید عامه و از دوستان نزدیک و مدیون و نمک پرورده داؤدخان بود، در کابل گرفتار شد و به پدرش تلیفونی اخطار داده شد تا قوای قندهار را فوراً تسلیم نماید، ورنه پسرش را به قتل می رسانند - وفا از پهلوی دیوانه خیزد - پسر نجات یافت!»

«قوماندان جسور فرقه ۱۱ ننگرهار جنرال محمد یونس خان از غزنی معه والی ننگرهار آقای [عبدالخالق] رفیقی توسط دگرمن حیات الله قوماندان کوماندو گرفتار و در تپه های ریگ شامردخان جلال آباد به شهادت رسیدند و پلان های مقابله این قوماندان رشید و سوقیانش بطرف کابل نیمه تمام و ناکام ماند. [طوری که از پسر جنرال یونس خان پرسیده شد او گفت که قوا تا ماهیپر رسیده بود که سوء قصد علیه جنرال مذکور صورت گرفت و به شهادت رسید؟] (برای شرح مزید دیده شود - جنرال زکریا ابوی: مقاله "از کودتا تا کودتا"، منتشره مجله "نامه خراسان" شماره دوم، سال اول، فبروی ۱۹۹۰، صفحه ۴۲ تا ۵۱)

آنچه در گزارش جنرال ابوی که ۲۷ سال قبل نوشته و به نشر رسیده است، نکاتی مشابه به گفته های دگروال عبدالقادر دارد که موصوف در کتاب خاطرات خود ۲۲ سال بعد از او نوشته، در حالیکه قادر از این مقاله جنرال ابوی آگاهی نداشته است، چون این مجله با تیراژ بسیار کم فقط در امریکا و آنهم بیشتر در کالیفورنیا در دسترس علاقمندان قرار داشته است. از روی این تشابه میتوان تا حدی به واقعیت ها و چگونگی وقوع کودتای ۷ ثور با اطمینان بیشتری برد.

یگانه کسیکه در محراق فعالیت های نظامی کودتا چیان قرار داشت و حتی موفقیت کودتا مرهون اقدامات او در قوای هوایی بود، دگروال عبدالقادر هراتی (بعد از کودتا جنرال و وزیر دفاع) است که کتاب خاطرات او تحت عنوان "خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر درگفت و گو با دکتر پرویز آرزو" بار اول در سال ۱۳۹۲ش در ۴۵۹ صفحه در هرات به چاپ رسیده و چون این کتاب در چند سال اخیر در اختیار قرار گرفته است، لذا محققان دیگر قبل از آن با محتویات آن دسترس نداشته و از آن استفاده نکرده اند. در اینجا می خواهم بیشتر به اظهارات جنرال قادر و اقدامات او طی روز هفت ثور بیشتر تمسک جویم. همچنان جنرال عمرزی (غنی صافی) در کتاب "شب های کابل" که قبلاً از آن در زمینه بازداشت حفیظ الله امین نقل قول صورت گرفت، بازهم شرح مبسوطی از جریان رهائی ۹ تن سران حزبی از نظارت خانه ولایت کابل دارد که خودش در آن نقش مستقیم داشته و نکات عمده آنرا در پایان این مبحث می گنجانم.

افسران برجسته شامل در کودتا:

قبل از آغاز این بخش بیمورد نخواهد بود، نگاهی به اسامی اشتراک کنندگان فعال در راه اندازی کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ انداخت که نبی عظیمی در کتاب "سیاست و اردو..... صفحه ۱۳۲ و ۱۳۳ ذکر کرده است، از اینقرار:

۱ - دگروال عبدالقادر پیلوت، رئیس ارکان قوای هوایی (خلقی) - تحصیل در شوروی؛ ۲ - جگرن محمد اسلم وطنجار، قوماندان کندک در قوای ۴ زره‌دار (خلقی) - تحصیل در شوروی؛ ۳ - جگرن محمد رفیع، رئیس ارکان قوای ۴ و سرپرست آن قوا (پرچمی) - تحصیل در شوروی؛ ۴ - جگرن شیرجان مزدوریار، قوماندان کندک قوای ۴ (خلقی)؛ ۵ - جکتورن فتح محمد، افسر تانکیست قوای ۴ (خلقی) - تحصیل در شوروی؛ ۶ - تورن محمد داؤد عزیزی، قوماندان تولى قوای ۴ (پرچمی)؛ ۷ - جگرن خلیل الله، رئیس ارکان لوای ۸۸ توپچی (پرچمی)؛ ۸ - جگرن اسدالله سروری، پیلوت (خلقی) - تحصیل در شوروی؛ ۹ - جگرن سید داؤد ترون، میخانیک قوای هوایی (خلقی) - تحصیل در شوروی؛ ۱۰ - خورد ضابط سیدمحمد گلابزوی، میخانیک قوای هوایی (خلقی)؛ ۱۱ - جگرن نظر محمد، پیلوت قوای هوایی (خلقی) - تحصیل در شوروی؛ ۱۲ - جگرن غوث الدین، پیلوت قوای هوایی (خلقی) - تحصیل در شوروی؛ ۱۳ - تورن وهاب، پیلوت قوای هوایی (پرچمی) - تحصیل در شوروی؛ ۱۴ - تورن اسدالله پیام، آمر مخابره گارد جمهوری (خلقی) - تحصیل در شوروی؛ ۱۵ - جگرن گل آقا [آقا محمد]، آمر اوپراسیون گارد جمهوری (پرچمی) تحصیل در شوروی؛ ۱۶ - جگرن عبدالحق علومى، افسر گارد جمهوری (پرچمی) - تحصیل در شوروی؛ ۱۷ - تورن مهمند، افسر قوای ۴ زره‌دار (خلقی)؛ ۱۸ - تورن محمد عمر [شریفی - برادرزاده جنرال عارف خان] افسر قوای ۴ (پرچمی)؛ ۱۹ - جکتورن محمد یعقوب، رئیس ارکان قوای ۴۴۴ کوماندو (خلقی) - تحصیل در شوروی؛ ۲۰ - لمری بریدمن امام الدین، افسر قطعه ۴۴۴ کوماندو (خلقی) - تحصیل در شوروی؛ ۲۱ - جگرن محمد امین، افسر قوای ۴ زره‌دار (خلقی)؛ ۲۲ - جگرن عبدالحق صمدی، میخانیک قوای هوایی

(خلقی) - تحصیل در شوروی؛ ۲۳ - [جکتورن توفیق احمد افسر تانکیست قوای ۱۵ (خلقی) - تحصیل در شوروی].

از لست فوق برمی آید که از جمله ۲۳ نفر فوق ۱۶ نفر در اتحاد شوروی تحصیل نموده و نیز از جمله ۲۳ نفر ۱۶ نفر آن منسوب به جناح خلق و باقی ۷ نفر مربوط به جناح پرچم بودند که از ورای آن میتوان به این واقعیت واضحاً پی برد که این کودتا ظاهراً به وسیله گماشتگان و تحصیل یافتگان شوروی اعم از خلقی و پرچمی براه افتاد، ولی دست نامرئی شوروی و مشاوران آن در اردو و نیز سفارت آن کشور در کابل در آن غیرقابل تردید می باشد.

کسانیکه می گویند که در آن روز هیچ یک از اتباع شوروی را در جریان اقدامات نظامی ندیده اند و مسلماً که خود کودتاچیان به طور قطع از دست داشتن شوروی در کودتا انکار میدارند؛ اما نا گفته پیداست که شوروی ها در چنین حالت از کمال احتیاط کار گرفته و هرگز سندی را مبنی بر حضور خود در این اقدام بدست نمی دادند و لذا همه اقدامات و پلان کودتا را در پشت پرده آنها طراحی کرده بودند که طی این مبحث در موارد مختلف به آن اشاره می گردد.

توضیحات جنرال عبدالقادر و نقش او در کودتا

جنرال عبدالقادر درباره لزوم سقوط جمهوری چنین بیان می دارد: «داوود خان زمانی می گفت که منافع افغانستان را به خاطر چند ملیون پول خدشه دار نمی سازد. این زمانی بود که احساس می شد داوود خان به شوروی تکیه دارد. اما در اواخر، وضع تغییر کرد. شاه ایران، داوود خان را دعوت کرد. داوود خان برای حج عمره به عربستان رفت. بعد به عراق و کویت و اندونیزیا رفت. در همان زمان بود که این مفکوره در بین ما چپی های حزب دموکراتیک پیدا شد که "وقتش فرا رسیده! داوود خان انحراف کرده است و به اسلام میست ها رو می آورد. همین حالا باید چاره اش شود."» (صفحه ۱۵۸ کتاب خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر...)

این اعتراف جنرال قادر ریشه از همان تصمیم مقامات شوروی می گیرد که برای سرنگونی نظام جمهوری در کشور دست به اقدام یازیده و برای سفارت

خود در کابل هدایت داده بودند تا برای تدارک مقدمات یک کودتای نظامی نخست بر سران دو جناح رقیب (جناح خلق و جناح پرچم) درحزب دموکراتیک خلق فشار وارد کند تا اختلافات خود را کنار گذاشته و به همکاری و تفاهم در ایجاد "حزب واحد دموکراتیک خلق" بپردازند.

او در کتاب خاطرات خود می‌نویسد: «رهبری حزب در روز دفن خیبر تظاهرات بزرگی را براه انداخت. حزب اعلان کرد که "پرده سیاست دریده شد، داوود خیبر را کشت"؛ رهبری حزب بندی شد. عضو ارتباطی من با حزب پیشم آمد. امین که رهبری عمومی نظامی خلق و پرچم را به دست گرفته بود، هدایت داده بود که پلانی که بعد از وحدت حزب در خانه "اسدالله سروری" ساخته شده بود، اجراء شود و چنین بود که تصمیم گرفته شد دسترخوان داوود جمع شود. یکی از دلایل شتاب ما برای اقدام، تلاش های بود که گروه اسلام گرا برای براندازی رژیم داوود می‌کردند. ما مجبور بودیم برای جلوگیری از اقدام آنها، پیشی بگیریم و کاری بکنیم.» (صفحه ۱۶۶- خاطرات...)

در اینجا قادر به دلیل دیگر برای لزوم راه اندازی کودتا اشاره می‌کند یعنی جلوگیری از خطر اسلام گراها در سقوط رژیم جمهوری. این نوع اظهارات بیانگر آنست که نه پیری و فقدان شناخت محمد داود از جامعه دلیل کودتا بود و نه خطر اسلام گراها؛ بلکه چرخش بزرگ محمد داود به سوی توازن بین شرق و غرب و بیرون کشیدن افغانستان از نفوذ روبه تزاید شوروی، چنانکه او صریحاً به سفرهای محمد داود به عربستان، عراق، کویت و اندونیزیا اشاره می‌کند که این چرخش قابل تحمل مقامات شوروی نبوده و لذا آنها با راه اندازی کودتا تغییر نظام را به نفع ایجننت های خلقی و پرچمی خود زمینه سازی کردند.

قادر درباره پلان کودتا که ادعا دارد در اواسط ۱۳۵۶ به وسیله خودش و یکی دونفر دیگر طرح گردید، چنین می گوید: «براساس پلان قبلاً تهیه شده، تانک ها باید از قوای چهار زره دار بیرون می شدند و در قسمت "فاضل بیگ" تقسیم می شدند. یک تانک باید به وزارت دفاع فیر می کرد و یک تانک هم به ارگ. یک گروه با تانک که ارگ را هدف قرار داده یک جا می شد. دروازه های

شمالی و جنوبی و غربی ارگ بسته بود. ارگ را باید محاصره می کردند و مانع ورود و خروج می شدند. دو تانک و یک گروه دیگر باید راه "گردیز" را می بستند و مانع ورود نیرو از گردیز به کابل می شدند. دو تانک باید بطرف قوای هوایی می رفتند و منزل فوقانی قوماندانی مدافعه هوایی را هدف می گرفتند. باید به سه کنجی منزل فوقانی فیر می کردند تا دست من [قادر] باز شود و بتوانم در داخل قوای هوایی پروازها را سازمان دهم و به دیگر انقلابیون [کودتاچیان] کمک کنم. قوماندان کندک تانک در غرقه [قرغه] "علاءالدین" بود. چهار تانک از آن جا باید آورده می شد. دو تانک باید راه کوتل خیرخانه را می بستند و دو تانک هم در گردنه باغ بالا موضع می گرفتند. دیگر قوای زرهدار هم برای حمایت از قوت های نظامی ما در کابل و کمک به انقلابیون وارد عمل می شدند.» (صفحه ۶۶۱ و ۱۶۷ خاطرات..)

قادر در برابر این سؤال که پلان را کی ساخته بود و آیا ساخت کابل بود و یا خارج، چنین جواب می گوید: «من خودم این پلان را ساختم. چیزی حدود یک سال قبل از هفت ثور؛ امین [حفیظ الله] من و وطنجار را به خانه سروری دعوت کرد. وطنجار نیامد. به جای او "قادر عاکا" [آکا] آمد. ما خاکه آن پلان را ساختیم. یک هفته بعد من و وطنجار به خانه اسدالله سروری رفتیم و پلان نهائی را من و وطنجار باهم ساختیم... و امین هم در وقت نهائی کردن پلان در روز دوم حضور داشتند.» (صفحه ۱۶۷)

بروز ۷ ثور قادر می گوید که: «براساس برنامه، تانک ها باید از قوای ۴ زرهدار بیرون می شدند و به استقامت نقاط از پیش تعیین شده حرکت می کردند. اگر کسی می پرسید که تانک ها به کجا می روند، باید گفته می شد که: ما مانور اجرا می کنیم. این مانور قطعات نظامی است برای مقابله با دشمن فرضی و آمادگی در مقابل حوادث احتمالی.»

قادر از رفیع که در آنوقت رئیس ارکان قوای ۴ زرهدار و کفیل سرور نورستانی - قوماندان قوای مذکور که به مسکورفته بود، کار می کرد، بعداً که هردو در زندان بودند، نقل قول می کند که وطنجار در روز هفت ثور به مرمی

بیشتر تانک ضرورت داشت و در حالت عادی برای هر تانک یک "حق سوق" یعنی یک مرمی داده می شد، او برای حصول مرمی بیشتر راه دیگر نیافت و به اتاق خواب رفیع در قوای زره دار رفت و او را از خواب بیدار کرد و در ورقه پیشنهاد امر ۶ عدد مرمی تانک را از او گرفت. اما بعدتر عدد صفر را جلو ۶ علاوه کرد و طبق آن ۶۰ عدد مرمی از دیپوی سلاح برای تانکهای خود بدست آورد. (صفحه ۱۷۰ خاطرات...)

از این معلوم می شود که بین وطنجار (خلقی) و رفیع (پرچمی) حتی در داخل قوای ۴ زره دار تفاهم قبلی مبنی بر راه اندازی کودتا وجود نداشت. گذشته از آن قادر اعتراف می کند: «مشکلی که در آغاز عملیات هفت ثور پیدا شد، شفر بود. دو شفر آمده بود: برای گروه خلقی های طرفدار امین شفر "سیلاب - توفان" و برای من و گروه من و پرچمی ها شفر "هلمند - دریا"» (صفحه ۱۷۱ خاطرات...)

اینکه کی این شفرها را ترتیب داده بود، سؤالیست که باید جواب آنرا از یک مرجع بالاتر جستجو کرد و این مرجع کی خواهد بود؟ اینجاست که میتوان به عمق واقعیت پی برد و دانست که در پشت پرده دست دیگر در کار بوده است. اگرچه نبی عظیمی به این نکته اشاره می کند که: «حفیظ الله امین دستور قیام را توسط عبدالرحمن پسرش به سید محمد گلابزوی خورد ضابط و میخانیک در قوای مدافعه هوایی به سرگروپ های نظامی بخش خلقی ها صادر نمود. او قبلاً به هواداران خود دستور داده بود که در صورتیکه دستگیر شود، خلقی ها باید قیام مسلحانه را از قوای ۴ و ۱۵ زره دار و قوتهای هوایی و مدافعه هوایی آغاز کنند. وی متذکر شده بود که بخش نظامی پرچمی ها نباید از ساعت شروع قیام واقف باشند؛ زیرا هنگامیکه پیروزی بدست آید، پرچمی ها امتیازات مساوی با خلقی ها در دولت آینده مطالبه خواهند کرد. ولی در صورتیکه حوادث بطرف منفی انکشاف نماید، در آن صورت باید پرچمی ها نیز در حوادث کشانیده شده، خلقی ها خود را از صحنه بکشند و گناه را برگردن پرچمی ها بگذارند.» (نبی عظیمی، اردو سیاست... صفحه ۱۲۶)

از این گفته نبی عظیمی بازهم معلوم می‌شود که دست دیگر در کار بود که چنین حالتی را بین عناصر خلقی و پرچمی در آن مرحله سرنوشت ساز رهبری می‌کرد و در این اندیشه بود که اگر کودتا ناکام شود، بار آنرا به گردن پرچمی‌ها اندازد و بدینوسیله خلقی‌ها را برای آینده به حیث "ذخیره بعدی" محفوظ نگاهدارد و این دست نامرئی، غیر از مرجع شوروی دست دیگری نبود.

قادر شرح اقدامات را در روز هفت ثور هنگامیکه از خانه به دفتر خود به قوای مدافعه هوایی در خواجه روаш رفت و برطبق پلان انتظار ورود یکی دو تانک را داشت که باید کنج اتاق دفتر او را نشانه گیرند و با فیر خودهرج و مرج ایجاد نمایند، چنین شرح می‌دهد: «پیش خود فکر می‌کردم که این چه گپ شد. در کابل آوازه افتاد که تانکی آمده، فیر کرده و گریخته است. تانک وطنجار بود، فیر کرده بود [به وزارت دفاع]. پشت سرش را دیده بود. وقتی فهمیده بود کسی نیست، از راه "پل محمودخان" برگشته بود. هیچ کس مانعش نشده بود. مولاداد آمر دایره مرکز وزارت دفاع بود، از ولایت فراه و پرچمی بود. مولاداد بر موترش سوار بطرف قوای ۱۵ زره‌دار که یوسف قوماندان آن جا بود، حرکت کرده بود. وقتی مولاداد به "یکه توت" رسیده بود، مخابره کرده بود و پرسیده بود: "چرا توقف کرده اید؟" پس از آن دستور داده بود که دو تانک بطرف من [قوای مدافعه هوایی] بیایند. نمی‌دانم کجا و چگونه اسدالله سروری و گلابزوی هم با آن دو تانک همراه شده بودند. تانک‌ها به طرف میدان هوایی آمدند. در چهارراهی هوایی ملکی، جائیکه مکتب هوایی ملکی است، در پیچی که بطرف ترمینال میدان هوایی می‌رود، توقف کرده بودند. همان جا ایستاده بودند و جلوتر نرفته بودند.»

«همزمان با دور خوردن وطنجار [بطرف وزارت دفاع]، تانک‌هایی که پشت سر وطنجار را خالی کرده بودند، به حرکت افتاده بودند و روبه روی ارگ و وزارت دفاع موضع گرفته بودند. در همین لحظه دو طیاره در هوا پیدا شدند. طیاره‌ها از بگرام برخاسته بودند. به دستور کی پرواز کرده بودند؟ نمی‌فهمم. اما پیلوت‌های گروه امین بودند و من آنها را می‌شناختم. طیاره‌های "سو" بود. یکی از پیلوت‌ها حکیم نام داشت از لغمان بود... نمی‌دانم چرا آن طیاره‌ها به

زره پوش هایی که پیش مکتب هوایی ملکی موضع گرفته بودند، فیر کرده بودند. مرمی های زرهمی به سنگ های مکتب هوایی ملکی اصابت کرده بود و پارچه پارچه شده بودند. گلابزوی و اسدالله سروری در آن زره پوش ها بودند. در نتیجه اصابت پارچه ها، گلابزوی از ناحیه شکم زخمی شده بود. زره پوش های حامل آن دو تصمیم گرفته بودند دور بخورند و گلابزوی را به شفاخانه ببرند. اما گلابزوی به وسیله موتری به شفاخانه رفته بود. وقتی طیاره ها در هوا پدیدار شدند، سرانجنیر قوای هوایی از دفتر قوماندانی مدافعه پایین شد. آن طیاره ها از قوای هوایی بودند، نه از مدافعه.» (صفحه ۱۷۲ خاطرات...)

قادر در ادامه می افزاید: «در این لحظه که قوماندان مدافعه به تشناب رفته بود، زنگ تلفونش به صدا آمد. من گوشی را برداشتم. داوود خان بود. گفت: "کی هستی؟"، گفتم قادر هستم. داوود خان گفت: "هلیکوپتر ها را بخیزانید و تانک هایی را که از قوای ۴ زره دار آمده، نابود کنید" این را داوود خان گفت و من فهمیدم که وطنجار پلان را عملی کرده است. به داوود خان گفتم: اجرا می شود... من و قوماندان مدافعه پایین شدیم و در دفتر قوماندانده مخابره نشستیم. در همین لحظه مرتضی قل ترکمن سرانجنیر قوای هوایی و مدافعه هوایی رو به من کرد و گفت که شما را کار دارند. گوشی را برداشتم، اسدالله سروری بود. به من گفت: "ای حرامزاده پدر لعنت، ارگ را بمبارد کن!"»

«این لحظه بود که تانک ها ارگ را محاصره کرده بودند و قوماندان گارد ارگ یکی دو تانک را نابود کرده بود و ما کاملاً بی خبر مانده بودیم و رابطه من با وطنجار هم قطع بود. گپ های اسدالله سروری را شنیدم و گوشی مخابره را گذاشتم. چیزی نگفتم. پلان به هم خورده بود. تانک ها باید قوماندانی مدافعه را هدف می گرفتند؛ اما این کار نشده بود. در فکر بودم که چه کنم. در همین لحظه صدای واسطه ثقیل به گوشم رسید. پیش خود گفتم تانک آمد. دو تا زره پوش آمده بودند. اما به جای این که طبق پلان زاویه دفتر قوماندانی مدافعه در منزل سوم هدف گرفته شود، مرمی به پنجره منزل پایین اصابت کرد. کلکین با خشت و خاکش افتاد. چیزی به سرم خورد. به دلم گشت که بلای بد به جانم خورد!... حالا وقت اقدام من رسیده بود. باید هرچه زودتر می رفتم. اسدالله

سروری دوباره تماس گرفت. ناسزا می گفت، می گفت: "ارگ را بمبارد کن!" در همان حالت آشوب گفتم: "بر پدرت لعنت! شفر چیست؟" بعد معلوم شد که شفر "هلمند - دریا" نیست، شفر "سیلاب - توفان" است و این کار را امین کرده بود. او می خواست عملیات توسط خلقی های طرفدارش صورت بگیرد. اما حالا مجبور شده بود که قادر و چپی ها هم شامل حرکت شوند. تا این لحظه تنها خلقی ها وارد عمل شده بودند. وطنجار و اسدالله سروری و گلابزوی همه خلقی بودند.» (صفحه ۱۷۵ خاطرات)

قادر از دفتر به سرعت روانه زره پوش گردید که نزدیک هلیکوپتر ها اخذ موقع کرده بود و هرکی دم راهش را می گرفت، او را نابود می کرد و از این کشتار و بیرحمی خود در کتاب خاطرات خود هیچ یاد نمی کند. او می افزاید: قاسم مدیر استخبارات - هم پشت سر من می دوید و می گفت: "بایست! فیر میکنم!"؛ اما یکی از زره پوش ها بر قاسم فیر کرد و او را به هوا پراند. او می گوید: «در این موقع من به زره پوش نشستم، زره پوش قوای ۴ زره دار بود و گفتم: پیش وطنجار برو و به زره پوش دیگر گفتم: محاصره میدان را بگیر، هیچکس را نگذار به طیاره ها و هلیکوپتر ها نزدیک شود... به نزدیک چهارراهی صحت عامه رسیده بودیم که وطنجار از آن طرف آمد. تانک وطنجار آمد و پیشم توقف کرد. من سرتانک نشسته بودم. شروع کردم به فحش دادن: بر پدر شما لعنت! شفر شما چی بود؟ گفت: "سیلاب توفان دی، هلمند دریا غلط دی"، گفتم دیشب کدام شفر را رسانیدید؟ گفت: پشتش نگرد.» (صفحه ۱۷۶ خاطرات)

قادر می افزاید: برگشتم و به میدان هوایی رفتم با اشاره امر روشن شدن یک هلیکوپتر را دادم. پیلوت آن "کریم" از فراه بود. هلیکوپتر به پرواز آمد. قوماندان مدافعه در این اثنا خبر شده بود که قادر فرار کرده است. به بگرام دستور داده بود که: "به محض آمدن قادر، او را تیرباران کنید."

هلیکوپتر قادر وقتی بر فراز میدان هوایی بگرام رسید، او مشاهده کرد که چند طیاره در میدان آماده پرواز استند و وقتی هلیکوپتر او در میدان بگرام

بزمین نشست و او در جمع حضار پیوست و پرسید: چی گپ است؟ گفتند که: "می گویند در کابل کودتا شده"، قادر گفت: «احضارات درجه یک است؛ آماده باشید!»؛ بعد قادری گوید که به آنها چنین ابلاغ نمودم: «ای رفقا! ای برادران! انقلاب پیروز می شود. خاندان آل یحیی از بین رفت. افغانستان ازین خاندان نجات پیدا کرد. به سمت طیاره های خود بروید!» قادر می گوید که در این اثنا: «هورا گفتن ها و جیغ زدن و دویدن ها شروع شد. همه به سمت طیاره ها می دویدند. یکی راکت می برد. یکی بمب می بست. خاطر جمع تر شدم.... به همه گفتم: آماده باشید و منتظر دستور من. امر پرواز را خودم میدهم.... خودم در هلیکوپتر نشستم. دو طیاره اول به هوا برخاستند. یک پیلوت عبدالوهاب نام داشت و پیلوت دیگر کروخان. سرعت طیاره ها زیاد بود. تا من با هلیکوپتر به هوا بلند شدم، دو طیاره سر ارگ کابل رسیده بودند. تماس ما از طریق مخابره تأمین بود... یک طیاره بمب داشت و یک طیاره توپ. گفتم: حرمسرا را بزن! طیاره اول دور خورد و بمب را انداخت. بمب پیش روی وزارت خارجه و مسجد مجنون شاه افتاد.... در مخابره صدا کردم: اشتباه کردی صد متر بطرف راست!؛ طیاره دوم پیکه کرد. به گلخانه اصابت کرده بود. بعداً که رفتیم و دیدیم، طوری زده بود که زینه منزل اول به منزل دوم را قطع کرده بود یعنی اگر کسی در منزل دوم بود، نمی توانست به منزل اول پایین بیاید و برعکس. فرمان دادم که دو طیاره دیگر که در احضارات نمبر یک بودند، پرواز کنند. تا آن لحظه قوماندان ارگ شش تانک ورزه پوش را زده بود.» (صفحه ۱۷۹ خاطرات)

او در ادامه می گوید: «تماس مخابره برقرار شده بود. در کابل پایین شدم. لعل محمد با موترش پیشم آمد. گفتم: چه گپ است؟، گفت: قرار قراری! امریکائی ها را دستگیر کردیم. منظورش تحصیل کرده های امریکا و کسانی که ضد شوروی بودند، بود. گفتم: کی به شما امر داده؟»

«قوماندان مدافعه را برده بودند، ستارخان، سرانجنیر قوای هوایی [مرتضی قل ترکمن]، تیمورشاه رئیس لوژستیک قوای هوایی و مدافعه، دین محمد نورستانی قوماندان هوایی همه را دستگیر کرده بودند و برده بودند. من هنوز

نمی دانستم آن ها را کشته اند. به من گفتند که آن ها را دستگیر کردند و بردند... این معما بود که کی امر داده بود که آنها را دستگیر و ببرند؟»

«وقتی به قوماندانی مدافعه نزدیک شدم، صدای رگبار "په په شا" آمد... وقتی [به آنجا] رسیدم به من گفتند که دشتی [معین وزارت داخله] و یاور وزیر داخله [خالد] را آوردند و کشتند... پسان فهمیدم که یک خورد ضابط از فراه این کار را کرده بود، از گروه امین.» (صفحه ۱۸۰ خاطرات..)

قادر علاوه می کند که: «وقتی قوای هوایی وارد عمل شده بودند؛ فهمیده بود [مقصد داودخان است] که گپ خراب است. داوود خان گفته بود: هرکس کی می رود، برود و هرکس می ماند، بماند. من نه می گویم بروید، نه می گویم بمانید! عده ای به مسجد ارگ رفته بودند و در آن جا نشسته بودند. وزیر داخله و عبدالاله در دروازه دفتر داوود خان نشسته بودند. وزیر دفاع با موتر به طرف غرقه [قرغه] یا در آن ساحه در جوی افتاده بود. وارخطا بوده، سرش به درخت یا دیوار یا چیز دیگر خورده بود و خونین شده بود. نزدیکی شام بود. هوا کم کم تاریک شده بود. نمی دانم کسی را آنجا دیده بود یا نه... دور خورده بود و بطرف قوای مرکز در دارالامان حرکت کرده بود... در همین وقت قدر می گوید که: «گروه دوم طیاره هایی که از من دستور پرواز گرفته بودند، تنها برفراز کابل می گشتند، فیر نمی کردند. یک گروه طیاره ها "سو" بود و گروه دوم طیاره های "میگ ۲۱".» (صفحه ۱۸۰ خاطرات...)

قادر می گوید: «ساعت حدود پنج و شش عصر بود. لعل محمد پیشم آمد و گفت: "شما را به رادیو افغانستان خواسته اند". گفتم: کی خواسته؟، گفت: "رهبری حزب در آن جا است."»

قادر می افزاید: «حزبی هایی که در وزارت داخله بودند، وزارت را گرفته بودند و تره کی و کارمل و کسانی که بندی بودند، را آزاد کرده بودند. آنها را بیرون کرده بودند و نمی دانستند کجا ببرند. آنها را به رادیو افغانستان برده بودند. وقتی به رادیو رسیدم، گفتند امین و سلیمان لایق آن جا هستند. امین را ندیدم. سلیمان لایق آن جا بود. کاغذی به دستش بود. گفت: "بیا این را بخوان".

وطنجار هم با تانک خود آمده بود. همان جا بود. من به وطنجار گفتم: برو بخوان! اعلامیه پشتو را وطنجار خواند. متن فارسی را به من دادند. خواندم. خواندیم که: آل یحیی از بین رفت. حکومت بدست انقلابیون افغانستان است. ای پدران! ای بزرگان! ما اولاد شما هستیم. بنابر آرمان های دیرینه شما این عمل را انجام دادیم... همین گپ های فورمالیته...» (صفحه ۱۸۱ خاطرات...)

قادر آنچه را در ارتباط به متن اعلامیه فوقاً بیان کرد، از روی حافظه گفته، در حالیکه متن اصلی آن به دری از اینقرار می باشد:

«اعلامیه شورای نظامی قوای مسلح افغانستان»

«سردار محمد داود آخرین فرد خاندان مستبد نادرخان، این عوام فریب بی نظیر تاریخ و خاین به اراده خلق افغانستان برای همیشه از میان رفت، حاکمیت ملی بعد از این به شما خلق نجیب افغانستان تعلق دارد. دفاع از دست آورد های انقلاب، از بین بردن هواخواهان این سردار مستبد و ستمگر وظیفه فرد فرد مردمان شرافتمند افغانستان است.»

این اعلامیه وقتی از رادیو نشر گردید که هنوز محمد داود زنده بود و جنگ در طول شب و فردای آن در حواشی شهر کابل جریان داشت. اینکه چگونه ۹ نفر از رهبران حزب که دو روز قبل بازداشت شده و در نظارت خانه ولایت کابل زندانی بودند، از آنجا آزاد و به رادیو افغانستان انتقال داده شدند، موضوعیست که بهتر است شرح آنرا از قول شخصی نقل کنم که خودش در این کار نقش اساسی داشته و جریان را در کتاب خود "شب های کابل" به تفصیل بیان کرده است.

چگونگی رهائی سران حزبی از زندان در روز هفتم ثور

در مبحث قبلی از جریان بازداشت ۹ نفر رهبران حزب دموکراتیک خلق، به خصوص حفیظ الله امین بحث کردیم که هیئت موظف و آمر گروپ چگونه با تخطی از اصل وظیفه از تسامح حزبی کار گرفت و برای موصوف زمینه های تماس با عناصر نظامی قیام را فراهم ساخت. آمراین گروپ همانا

افسر پولیس غنی صافی بود که بعد ها کتاب "شب های کابل" را با نام مستعار "جنرال عمرزی" نوشت. او در این کتاب شرحی از کارکردها و نقش خود به حیث یک عضو مخفی حزب مربوط جناح پرچم جهت رهائی بازداشت شدگان حزبی و انتقال شان به رادیو افغانستان به تفصیل بیان داشته که تقریباً ۵۰ صفحه کتاب به همین موضوع اختصاص یافته و در برخی موارد به ذکر جزئیات آن پرداخته است که در اینجا کوشش می شود به ذکر اهم مطالب آن به طور مختصر بسنده شود.

غنی صافی می نویسد که: صبح ۷ ثور قرار بود مجلسی مرکب از یک تعداد معین های وزارت ها در اتاق کتابخانه وزارت داخله دائر شود. او نیز عضو این مجلس بود و هنگامیکه حوالی ساعت ده بجه صبح برای کشیدن سگرت اتاق مجلس را ترک کرد، متوجه شد که اوضاع در داخل وزارت به حالت غیر معمول در آمده و می افزاید که: «غرش تانکها در جاده مقابل وزارت، فیرهای هوائی ثقیل و ضعیف بصورت پراکنده و وقفه یی از مسافات دور و نزدیک شنیده می شد، افسران و نظامیان وزارت داخله اینطرف و آنطرف طور غیرعادی در حرکت بودند. از هر کس می پرسیدم موضوع چیست، معلومات دقیق ارائه کرده نمی توانست. به منزل دوم دفتر قوماندان عمومی جنرال محمد طاهر رفتم تا معلومات حاصل کنم، جنرال هم مضطرب و یک حالت غیرعادی داشت. همین قدر برایم گفت که جلسه را ختم کنید و مهمانان هرکدام بوزارت های مربوطه خود بروند و خودت که یونیفورم پولیس به تن داری، در قرارگاه وزارت سلاح توزیع می شود، شما هم سلاح بگیرید و آماده وظیفه باشید. جلسه را ختم و معینان را به اشاره از وضع غیرعادی فهاندم و معین وزارت داخله آقای دشتی با مهمانان وداع کرده به دفتر خود رفت.» (شب های کابل... صفحه ۶۱)

او در ادامه می نویسد: «برای افسران یونیفورم دار اسلحه توزیع گردید و احضارات درجه یک اعلان شده بود.... قضیه روشن نبود، هیچکس نمی فهمید احضارات درجه یک برای چه؟ یک شب قبل رادیو افغانستان در سرویس خبری راجع به گرفتاری نورمحمد مشهور به تره کی، ببرک مشهور به

کارمل، دستگیر پنجشیری و عبدالحکیم مشهور به جوزجانی، حفیظ الله مشهور به امین که برخلاف قانون اساسی موجودیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان را اعلان و در مارش و میتنگ جنازه خیبر علیه دولت تبلیغات نموده بودند، خبری نشر نموده بود و چنین گفته میشد که محصلان پوهنتون و پولتخنیک نسبت دستگیری رهبران حزب دموکراتیک و از اینکه در اخبار رادیو به اهانت یاد شده اند، میخواهند بدون استیذان دولت به مظاهرات خیابانی بپردازند. دولت بخاطر تهدید و جلوگیری مظاهرات وسایط و تانکها را به شهر کشیده اند تا محصلان از مؤسسات تعلیمی بیرون نشوند.» او علاوه می کند: «فکر میکنم که این افواه فریب دهنده از طرف حزب دموکراتیک خلق برآه انداخته شده بود.» (شبهای کابل... صفحه ۶۲ و ۶۳)

«فیرها آهسته آهسته به داخل شهر نزدیک شده میرفت، دراطراف ارگ جمهوری و جاده پشتونستان فیرها زیاد شنیده میشد. چند دقیقه نگذشته بود که هشت عراده تانک از جاده پیشروی وزارت داخله به طرف کارته پروان در حرکت بودند و فیر نمی کردند.... در این وقت یکدم دوعراده تانک زنجیردار، یکعراده "بیردم" با یک عراده موتر جیپ روسی مخابره دار از دروازه جنوبی داخل محوطه وزارت شدند و در اطراف تعمیر چار منزله وزارت توقف نموده بلا معطل منزل چهارم تعمیر را تحت آتش ده شکه قرار دادند... مامورین و کارمندان که همه شان افسران پولیس بودند، سراسیمه شده اینطرف و آنطرف میدویدند... درین هنگام در کارنر [کنج] زینه بین منزل اول و دویم قرار داشتم [دیدم] از موتر جیپ یک نفر جکتورن بلند قامت کلاشنکوف بدست با لباس دگری و کلاه تانکسیت پایان گردید از لودسپیکر دستی اش آواز بلند گردید که میگفت: "افسران، خورد ضابطان، مامورین و سربازان شریف وزارت امور داخله! انقلاب است، انقلاب. وزارت دفاع، رادیو تلویزیون و قوه گارد ملی به دست قوه انقلابیست. رئیس جمهور داود با کابینه اش تحت محاصره شدید قرار دارد. سلاح دست داشته خود را به زمین بگذارید و به محل تجمع که در صحن وزارت تعیین شده جمع شوید. ما با کسانی که مقاومت نکند، کاری نداریم. هرچه زودتر به محل تجمع حاضر شوید!"» (شب های

کابل... صفحه ۶۹)

غنی صافی با شنیدن ابلاغیه فوق که به وسیله جکتورن توفیق احمد افسر تانکیست قوای ۱۵ زره‌دار که قوماندان پوسته و گروپ اشغال وزارت امور داخله بود، بیان گردید، تصمیم گرفت تا خود را تسلیم کند. او می‌نویسد: «نزد قوماندان پوسته جکتورن محمد رفیع رفتم، موصوف از جمله افسران خلقی و تانکیست قوای ۱۵ زره‌دار پلچرخی بود. برایش سلام دادم و گفتم: با آواز انقلاب که از بلندگوی شما شنیدم، اولین کسی بودم که سلاح خود را بزمین گذاشتم و به محل تجمع آمدم. لطفاً برایم توضیح فرمائید که این انقلاب از طرف کدام حزب و کدام قطعه نظامی براه انداخته شده است؟ گفت: انقلاب به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان از طرف رفقای حزبی قوای ۴ و قوای ۱۵ زره‌دار براه انداخته شده است. گفتم: که چنین است، من هم از جمله اعضای مخفی حزب در بخش پولیس هستم. پس من چه همکاری کرده می‌توانم؟... گفت: قدیر نورستانی وزیر داخله در کدام منزل و در کدام اتاق است؟ برایش گفتم: وزیر داخله در وزارت موجود نیست. او از ۸ بجه صبح... جهت اشتراک در جلسه فوق العاده کابینه که در ارگ جمهوری دایر است، رفته است»؛ بعد او مرا به جکتورن توفیق احمد آمر گروپ معرفی کرد و پس از سؤال جواب مبنی بر هویت حزبی ام بالاخره قبول کرد که با ایشان به حیث همکار حزبی داخل فعالیت شوم. جکتورن برایم گفت: از ۳ الی ۴ صد نفر افسران وزارت تعداد کمی به محل تجمع آمده اند، سایرین شاید به فکر مقاومت باشند. گفتم: نه خیر! هیچکس مقاومت نمی‌کند.. افسران شعبات پیژند، پاسپورت، تخنیک، لوژستیک و غیره را در دفتر شان رفته برایشان گفتم: اگر می‌خواهید زنده و سالم و آزاد بمانید، سلاح خود را یکجا سلاح کوت نموده برایشان تسلیم و به محل تجمع با من یکجا حرکت کنید. همانا برید جنرال محمد آجان رئیس لوژستیک، دگروال محمد موسی نعیمی، دگروال غلام حیدر مشاهد حرف مرا پذیرفتند و همه افسران و کارمندان سلاح خود را گذاشته و با قطار منظم در حالیکه هر دو دست را بالا گرفته بودند، بطرف میدان تجمع حرکت کردند. از ریاست جنایی کارمندان و

رئیس آن غلام فاروق یعقوبی [پرچمی] نیز در محل تجمع حاضر شدند. ... دگروال محمد افضل آمرمخابره و سعید اتمر نیز با پاچا سرباز در جمع آنها پیوست که دو نفر اخیرالذکر نسبت کمی بی اعتنائی زیر مشت و لگد جگتورن توفیق قرار گرفتند. در ظرف یک ساعت تمام وزارت داخله خلع سلاح و سربازان مسلح تولی قرارگاه تسلیم شدند و به محل تجمع گرد آمدند. بعد جگتورن مرا با دو عسکر مسلح به دفتر جنرال طاهر خان قوماندان عمومی ژندارم و پولیس و آقای دشتی معین وزارت اعزام کرد. محمد عیسی [نورزاد] مدیر استخبارات نیز در آنجا بود همه آنها به شمول خالد سکرتر وزیر داخله به میدان تجمع حاضر شدند. نمی دانم چرا معین وزارت و خالد زیر مشت و لگد قرار گرفتند. وقتیکه جنرال [طاهر خان] خلع سلاح و دست‌ها بالا بطرف محل تجمع انتقال داده میشد و از پهلویم میگذشت، برایم آهسته گفت: شما هم همراه آنها هستید؟ گفتم: بلی! (برای مزید معلومات دیده شود: شبهای کابل... صفحات ۶۷ تا ۷۹)

غنی صافی می‌افزاید: «جگتورن به قوماندان عمومی گفت: رهبران حزب در کجا زندانی اند؟ قوماندان جواب داد: به من معلوم نیست، در وزارت داخله هیچکس بندی نیست. جگتورن بالایش به قهر و غضب صدا کرد: بگو فوراً بگو! رهبران ما در کجا اند؟ گفت: نمی دانم! در وزارت هیچکس زندانی نیست. جگتورن توسط کلاشنکوف بالایش سه فیر تهدیدی و هوایی نمود و گفت: کشتن خودت مانند یک گنجشک به من اهمیتی ندارد. بگو که رهبران حزب ما در کجا زندانی اند؟»

غنی صافی می‌نویسد: «من که در فاصله کمی از آنها ایستاد بودم، قوماندان عمومی اشاره بطرف من کرد و برای جگتورن گفت: آنها "رهبران" در ولایت کابل بودند، برای سمونیار معلوم است و با اشاره دست به طرف من کرد. جگتورن روبه من پرسید که واقعاً رهبران در ولایت کابل زندانی اند؟ گفتم: بلی! آنها در نظارت خانه ولایت کابل زندانی اند. گفت: عجله کنید! یک موتر بگیریم و غرض نجات آنها اقدام کنیم که برای شان کدام صدمه و ضرر نرسد. گفتم: امروز ۸ بجه صبح که من از ولایت کابل به وزارت داخله

می‌آمدم، آنها صحیح و سالم در نظارت خانه ولایت کابل زندانی بودند، ولی اکنون که عصر روز است، چه می‌دانم که در ولایت کابل چه گذشته خواهد بود.... توفیق احمد جکتورن خودش دریوری را به دوش گرفته مرا پهلویش و دونفر افسران به نامهای یوسف سحر و سیدرحیم لمری برید من های قوای انقلابی و دونفر سرباز مسلح را باخود گرفته طرف چهارراهی قوای مرکز حرکت شدیم. من تعجب کردم که ولایت کابل بطرف شرق و موتر بطرف غرب حرکت می‌کند. توفیق احمد جکتورن گفت: از چهارراهی قوای مرکز که تانک ها و وسایط محاربوی ما در آنجا قرار دارند، می‌رویم تا دو عراده تانک را با شما مؤظف سازم. من در این اندیشه بودم که در خلال این مدت از صبح الی عصر اگر رهبران زندانی را به کدام طرف انتقال داده باشند و یا امکان دارد قوماندان امنیه کابل میرگل آنها را تلف کرده باشد، نتیجه این قیام چه خواهد شد؟» (صفحه ۹۷ تا ۸۱)

طوری که قبلاً تذکار یافت، پس از بازداشت ۹ نفر رهبران حزب دموکراتیک خلق مسؤولیت نظارت خانه و مراقبت این گروپ از زندانی ها رسماً به دوش غنی صافی گذاشته شده و او به اصطلاح به حیث آمر آنجا مقرر گردیده بود، لذا برنامه رهائی زندان برایش با استفاده از صلاحیت مفوضه قبلی چندان دشوار نبود. او می‌نویسد: «من که مسؤولیت عملیات و نجات آنها [رهبران زندانی] را به دوشم گذاشته بودند، در اثنای حرکت به جانب ولایت کابل به طور عاجل پلان عملیاتی را با خود سنجیدم که اگر از دروازه شمالی [عمارت] ولایت کابل عملیات صورت گیرد، تولی قرارگاه مقاومت خواهد کرد که در اثر تبادله آتش تانکهای ما، مستقیماً نظارت خانه تخریب می‌شود و اگر از دروازه غربی داخل شویم، موجودیت درختان بزرگ تعمیر پخته کاری سارنوالی و محاکم عدلی مانع پیشرفت وسایط بطرف نظارت خانه می‌شود. لهذا عاجلاً تجویز گرفتم تا از راه سالنگ وات دیوار احاطه جوار نظارت خانه را توسط تانکها باید تخریب نمود که عقب دیوار احاطه میدانی مربوط آمریت لوژستیک بود که در آن چوب و ذغال سنگ ذخیره گردیده بود و به بسیار آسانی به دروازه نظارت خانه بدون کدام مقاومت

و تلفات میتوان رسید... برای تانکیستها هدف را توضیح و تشریح نمودم و هدایت دادم تا تانکها به صورت جوهره بی یکدم دیوار احاطه میدانی ذغال سنگ را تخریب نمایند. بعد از اینکه دیوار تخریب گردید، وسایط به آسانی بدون کدام مقاومت به لب جوی جاری که پهلوی نظارت خانه قرار داشت، رسیدیم.» (شبهای کابل... صفحه ۸۷ و ۸۸)

«افسران موجود از کلکین ها و روشندانهای تشناب ها مرا دیده بودند که با تانکها به ولایت کابل داخل شده ام. در شک و تردید بودند که صبح همین روز پنجشنبه ۷ ثور به حیث یک افسر مسؤول نظارت خانه اجراءات می نمودم و در عصر همان روز با قیام کنندگان یکجا عملیات ضد دولتی و رژیم انجام می نمایم.» (مأخذ بالا... صفحه ۹۰)

غنی صافی علاوه می کند که: بالای دفتر قوماندان امنیه [ولایت]، دفتر والی کابل و آمر امنیت کابل فیرهای ده شکه نمودیم و تعمیر را زیر پوشش قرار دادیم، ولی از طرف مقابل کدام فیری صورت نگرفت. قرار اطلاع آمران مذکور قبلاً دفاتر خود را ترک کرده بودند. سپس از وسایط خود پیاده شدیم و به طرف دروازه نظارت خانه رفتیم. وسایط ما چالان و آماده حرکت بودند. ولایت کابل مانند وزارت داخله بدون کدام مقاومت در تصرف ما درآمد. (شرح مزید: مأخذ بالا.. صفحه ۹۱)

او می افزاید که: نظارت خانه یک دروازه بزرگ و یک دروازه کوچک در بین دروازه بزرگ داشت. از دهن پنجره برای بریدمن محمد ابراهیم افسر موظف امر کردم که دروازه را باز کند.. رنگش پرید گفت: باز کنم! گفتم بلی! گفت: شما که آمر بزرگ ما و مسؤول همین نظارت خانه هستید، اینک به امر شما دروازه را باز میکنم. وقتیکه دروازه باز گردید، همه داخل شدیم. محمد ابراهیم طبق مقررات نظامی راپور موجودیت ۹ نفر زندانی و ۱۸ نفر محافظان را ارائه کرد. با شنیدن این راپور که زندانیان سیاسی سالم و موجود اند، تشویشم رفع گردید و شروع کردم به تخلیه نظارت خانه از موجودیت محافظان؛ زیرا همه میدانستند که من شخصاً آمر مسؤول نظارت خانه هستم.

از این به بعد غنی صافی جریان رهایی رهبران حزب را چنین شرح می‌دهد: «به اتفاق یوسف سحر و سیدرحیم و محمد ابراهیم به اتاق نمبر یک رفتیم، سلام دادم و الچک‌های بند دست نورمحمد تره‌کی را باز نمودم. تا این لحظه تره‌کی نمی‌دانست که چه واقع شده، برایش تبریک گفتم. تعجب کنان بطرفم نگاه می‌کرد. یوسف سحر و سیدرحیم که در پهلویم ایستاده بودند، با تره‌کی کدام شناخت رویاروی قبلی نداشتند. برایش گفتم پیروزی انقلاب را به شما تبریک می‌گویم. شما اکنون آزاد هستید. گفت: چه می‌شنوم انقلاب؟ این فیرها از انقلاب است؟ یا برضد انقلاب؟ گفتم: بلی این فیرها از انقلاب است.. گفت انقلاب از طرف کی و از کجا آغاز شده؟ گفتم انقلاب از طرف حزب دموکراتیک خلق افغانستان توسط قوای چار و پانزده زره‌دار آغاز گردیده است. تاحال وزارت دفاع، وزارت داخله، رادیو افغانستان اشغال گردیده و محمد داؤدخان رئیس جمهور با اعضای کابینه اش در ارگ جمهوری محاصره اند. گفت: مرا اکنون به کجا می‌برید؟ گفتم: شما را با رفقای‌تان به استیشن رادیو افغانستان می‌بریم. [غنی صافی چگونه می‌دانست که رادیو افغانستان بدست کودتاچیان است و در راه نیز خطری برای از بین بردن گویا رهبران زندانی وجود ندارد؟ از این معلوم می‌شود که دست‌های پشت پرده تصامیم مهم و جدی را اخذ کرده و به زیردستان هدایت می‌دادند. در این موقع که همه قوای کودتاچی در حالت بین مرگ و زندگی قرار داشتند، فقط سفارت شوروی و مشاوران روسی می‌توانستند قوای کودتاچی را راهنمایی کنند - کاظم] اگرچه با شنیدن این جملات لحظه به لحظه در چهره اش تغییر وارد میشد، بازهم ازاینکه مرا به حیث یک افسر رژیم برحال می‌شناخت، صد فیصد یقین نکرده بود و میگفت من که در زندان هستم، از بیرون خبر ندارم.» (مأخذ بالا.. صفحه ۹۴)

غنی صافی می‌نویسد: «نورمحمد تره‌کی و ببرک کارمل را وقتی از اتاقهای شان به دهلیز آوردم و برای شان از قیام و انقلاب تبریک می‌گفتم، آنها اصلاً ازین قیام و کودتا هیچ آگاهی و اطلاعی نداشتند. وقتی برای شان از پیروزی انقلاب تبریک می‌گفتم، باور نمی‌کردند. بیخبری و چهره‌های

حیرت انگیز منشی اول و دوم حزب از قیام مسلحانه و کودتا برای من هم سوالی خلق نموده بود که این چگونه قیام خودسر است که رهبران حزب از آن اطلاعی ندارند؟ اندکی بعد وقتیکه ۹ نفر را از اتاقهای شان به صحن نظارت خانه بیرون آوردم، معلوم گردید که این قیام به ابتکار متهورانه حفیظ الله امین صورت گرفته بود.... لهذا میتوان گفت که قیام مسلحانه ثور به اساس کدام پلان پیشبینی شده حزب دموکراتیک خلق افغانستان نه؛ بلکه به اراده شخصی حفیظ الله امین صورت گرفته بود.» (مأخذ بالا... صفحه ۹۴ و ۹۶)

«وقتیکه ۹ نفر زندانی کوته قفلی را یکجا به صحن حویلی نظارت خانه آوردم، همه باهم مصافحه و روبوسی نمودند. حفیظ الله امین برای تره کی و سایرین پیروزی انقلاب را تبریک گفت. تره کی از نزدش پرسید: شما ازین انقلاب خبر دارید؟ گفت: بلی! حینیکه دولت به گرفتاری ما و شما اقدام نمود، من هم بلا معطل دست به کار شدم و الی رسیدن پولیس بدهن دروازه خانه ام قومانده قیام مسلحانه را به رفقای اردو ترتیب کردم. خوش بختانه برای گرفتاری من یک نفر پولیس دوست سابقه برادرم به خانه ما آمده بود. بعد از ختم تلاشی در اثر خواهش و تقاضایم مرا همان شب در خانه خود تحت نظارت قرار دادند. من هم قومانده انقلاب را در همان شب به اردو صادر نمودم و اینک نتیجه آنرا بچشم و سر مشاهده میکنیم. این مساعدت و همکاری از طرف این صاحب منصب اشاره بطرف من، که دوست قدیمی عبدالله امین برادرم است، صورت گرفته است. دستگیر پنجشیری تا این لحظه متحیر و خاموش بود، در حالیکه چشمانش بطرف من نگاه می کرد، برای امین گفت: بیشک بچه وطن که مرد میدان هستی! اشک چشمان سلیمان لایق جاری بود، برایش گفتم چرا اشک میریزید؟ گفت: اشک خوشی است من این حالت را هیچ تصور هم نمی کردم. اکنون نمی دانم خواب می بینم یا حقیقت است!» (مأخذ بالا... صفحه ۹۷)

با دیدن این منظره و بی اطلاعی سران حزب از کودتا، غنی صافی در ادامه می افزاید: «حقیقت در این جاست برخلاف آنچه در رژیم تره کی گفته میشد که انقلاب ثور به اثر تصمیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دستور

دسته جمعی که یک اصل مهم احزاب مارکسیستی است، صورت گرفته است و در صورتیکه چنین می بود، منشی اول و دوم حزب دموکراتیک خلق آقای تره کی و کارمل اصلاً از قیام و انقلاب خبری نداشتند. وقتی من الچک های بنددست های شانرا خلاص می کردم، متحیر و متعجب بودند، از شنیدن فیرهای پراکنده و منتشر روز ۷ ثور شهر کابل به خود می اندیشیدند که سرنوشت شان بکجا خواهد کشید؟؟؟ تنها حفیظ الله امین میگفت که قومانده انقلاب را شخصاً خودش به تنهایی به رفقای اردو صادر نموده است.» (مأخذ بالا... صفحه ۹۷ و ۹۸)

غنی صافی خود به خیانت خود در همان شب بازداشت حفیظ الله امین اعتراف می کند و می نویسد: «تلاشی خانه امین در حوالی ۳:۳۰ بجه شب انجام یافت، من در اثر تقاضای او برای فدا محمد خان مامور سمت وظیفه دادم تا ۷ بجه صبح او را در خانه اش تحت نظارت قرار دهد. باین ترتیب امین همان شب را در خانه اش سپری نمود. اگر از فرصت استفاده نموده باشد، طوری که خودش ادعا می کرد، از حقیقت دور نبوده بلکه در شب تلاشی دو نفر جوانیکه به نام محصلان پولیتخنیک همصنفان عبدالرحمن پسر امین به ما معرفی شده بودند و آنها را رها کردم، بعدها معلوم گردید که آنها محصلان نه؛ بلکه انجنیر ظریف و فقیر محمد فقیر بودند که از فراکسیون خاص امین محسوب می شدند که از طرف امین [بعداً] انجنیر ظریف به حیث وزیر مخابرات و فقیر محمد فقیر به حیث وزیر امور داخله مقرر گردیدند. از حقیقت دور نیست که در همان شب قومانده انقلاب را آنها به قوای چار و پانزده زره دار رسانیده باشند. اما تره کی و کارمل و سایر اعضای رهبری حزب دموکراتیک خلق بعد از پیروزی انقلاب ثور دریانات خود میگفتند: "حزب قبلاً فیصله نموده بود، هرگاه از طرف رژیم رهبران حزب دموکراتیک خلق گرفتار و زندانی می شوند، رفقای که مسؤول بخش نظامی اند برای سرنگونی رژیم بلامعطل قیام نمایند"، ولی این سند مهم و فیصله حزبی هیچوقت در سازمان های حزبی مادون شایع نشده بود و کسی از آن آگاهی نداشت.» (مأخذ بالا... صفحه ۹۸ و ۹۹)

اینکه رهبران حزبی چگونه از نظارت خانه به رادیو افغانستان انتقال داده شدند، غنی صافی هنگام عبور آنها بطرف تانکها و وسایط نقلیه چنین می نویسد: «وقتی که به وسایط خود نزدیک شدیم، صدها عابر به رسم تماشا وسایط ما را حلقه زده بودند و لحظه به لحظه تعداد تماشاچیان اضافه میگردید. به مشکل رهبران را از انبوه مردم گذشتانده بوسایط دست داشته جابه جا نمودم. باز مجال حرکت وسایط نسبت ازدحام بیحد و حصر مردم میسر نبود. هرکس می خواست با تره کی و کارمل شخصاً دست دهد و تبریک بگوید.... من به کمک گروپ انقلابی معیتی ام وظیفه ترافیک را به دوش گرفته به مشکل برای وسایط راه باز می نمودیم و آهسته آهسته ... به جاده اصلی سالنک وات داخل شدیم و به خط السیر خود ادامه دادیم. از راه سالنک وات، چهارراهی صدارت، چهارراهی هوتل آریانا به رادیو افغانستان مواصلت نمودیم و درعرض راه چندین جا از طرف گروپ های انقلابی وسایط ما توقف داده شد. ازاینکه نزد آقای یوسف سحر و سیدرحیم نام روز موجود بود، با ارائه آن به خط السیر خود ادامه می دادیم. وقتی که رهبران سیاسی را به داخل دستگاه رادیو پیاده نمودم، خودم با همکاران انقلابی واپس به وزارت داخله عودت نمودم که نزدیک شام بود. برای جکورتون توفیق احمد راپور اجراآت خود را کاملاً گزارش دادم.» (مأخذ بالا... صفحه ۱۰۰ و ۱۰۱)

اینکه سران حزبی در رادیو افغانستان چه کردند و از آنجا به کجا رفتند و نیز اینکه دیگران سران حزب که زندانی نشده بودند، در روز ۷ ثور چه می کردند و در کجا بودند، سؤال های اند که جواب آنرا به طور مختصر با استفاده از خاطرات دگروال عبدالقادر میتوان دریافت. او پس از آنکه از بگرام به کابل برگشت و به مقر قوای هوایی (در جوار میدان هوایی - محلی موسوم به "چنار" عقب مکتب هوایی ملکی) رفت و دستور داد تا جسد خونبار آقای دشتی و خالد سکرتر وزیر داخله را به شفاخانه چهارصد بستر برند تا به اقارب شان تسلیم داده شود، برایش اطلاع دادند تا به رادیو افغانستان برود. قادر می نویسد: «پس از آن به رادیو افغانستان رفتم و کاغذی را به من دادند و خواندم [همان اعلامیه که قبلاً متن آن ذکر شد]. وقتی پس برگشتم، باخبر

شدم که چهارنفر را از گروهی که امریکائی نامیده می شدند [چهار عضو ارشد قوایی هوانی که در امریکا تحصیل کرده بودند که نامهای شان قبلاً ذکر شد]، کشته شدند. تأثرم بی نهایت شده بود.... به دفترم در ریاست ارکان قوای هوایی برگشتم. رهبری حزب آمده بود [آنها را به منظور حفاظت بیشتر از رادیو به انجا انتقال داده بودند]. همه در دفتر من نشسته بودند. پشت سر من یک میز گرد بود.... حالا من نشسته بودم. دونفر حزبی با کلاشنکوف ایستاده بودند و اعضای رهبری حزب پشت سرم نشسته بودند؛ تره کی، کارمل، دستگیر پنجشیری، طاهر [صالح محمد] زیری و... امین رادیو افغانستان را رها نمی کرد [سلیمان لایق نیز با امین در رادیو افغانستان بود و متن اعلامیه حزبی را نوشته بود]. در جمع آنها میثاق [عبدالکریم - خلقی بعداً وزیر مالیه رژیم کودتایی] بود، کشتمند [سلطان علی - پرچمی و بعداً برای ۹ سال صدراعظم رژیم] هنوز پیدا نبود... بعداً خبر شدم که کشتمند همراه یکی دو نفر از اعضای کمیته مرکزی در خانه یی درشش درک پنهان شده بودند.» (خاطرات جنرال عبدالقادر... صفحه ۱۸۳ و ۱۸۴)

فصل هفتم

رویدادهای مهم روز هفت ثور

در داخل ارگ

طوری که قبلاً گفته شد، رویدادهای کلی هفتم ثور از دو وجه قابل بحث و بررسی می‌باشد: یکی اقدامات کودتاچیان که چگونه به هدف فایق آمدند و دیگر دفاع قوتهای نظامی در داخل و خارج ارگ که چرا و چگونه به ناکامی گرائید و بالاخره به سقوط رژیم جمهوری منجر شد. موضوع اول فوقاً بررسی شد و اکنون به گزارش موضوع دوم پرداخته می‌شود و کوشش در آنست که موضوعات مورد بحث به استناد منابع و مآخذ دست اول یعنی مبتنی بر نوشته کسانی که خود مستقماً در جریان رویدادها قرار داشته و چشم دیده‌ها و اقدامات خود را به رشته تحریر درآورده و به نشر سپرده اند، بیان گردند.

درارتباط با رویدادهای داخل ارگ دو مقاله مهم به نشر رسیده: یکی -

تحت عنوان "مدافعه ارگ افغانستان بمقابل هجوم باغیان خلقی و پرچمی توسط قطعات گارد در جریان کودتای هفت ثور ۱۳۵۷" که توسط جگتورن فضل الرحمن تاجیار آمر اوپراسیون گارد جمهوری نوشته شده و در پورتال افغان جرمن آنالین به تاریخ ۲۶ دسمبر ۲۰۰۸ در ۱۱ صفحه به نشر رسیده است و دیگر - گزارش تحت عنوان "روز سیاه هفت ثور ۱۳۵۷ ش - یک پارچه منحوس از تاریخ افغانستان" که بقلم انجنیر کریم عطائی وزیر مخابرات در کابینه جمهوری محمد داؤد نگارش یافته که آن هم به تاریخ ۲۷ جنوری ۲۰۰۲ در پورتال افغان جرمن آنالین نشر گردیده است. همچنان در این بخش از یک کتاب تحقیقی و تحلیلی مهم دیگر نیز استفاده شده که محتوای آن بیشتر برچگونگی شهادت رئیس جمهور محمد داؤد و موضوعات مربوط به آن متمرکز می باشد که توسط داکتر صبورالله سیاه سنگ نوشته شده است. مؤلف آن کتاب از منابع مختلف به شمول دو مقاله فوق الذکر و مصاحبه با تعدادی از اشخاص خیبر معلومات همه جانبه را گردآوری نموده و تحت عنوان "و آن گلوله باران بامداد بهار" بچاپ رسانیده است که با استفاده از مآخذ فوق و دیگر منابع مؤثق به بررسی جریان رویدادها در داخل ارگ اعم از نظامی و غیرنظامی در آن روز سیاه پرداخته می شود. علاوه تا خاطره محمد داؤد غازی نواسه دختری محمد داؤد رئیس جمهور از آنروز که طی یک مصاحبه با تلویزیون "بهار" انجام داده است، نیز یکی از مأخذی معتبر دیگر در شرح این جریان می باشد که بعداً تقدیم می گردد:

گزارشی از زبان انجنیر عبدالکریم عطائی:

«در عمارت گلخانه قبل از شروع مجلس با وزیر داخله حین مصافحه از گفتار رئیس اداری یاد آور شدم. او گفت برادر باید چشم و گوش خود را باز داشته باشیم. با این گفته هردوی ما داخل تالار مجلس گردیدیم. مانند همیشه

مرحوم محمد داؤد لحظه ای بعد به تالار آمده و بعد از احوال پرسی با هریک از وزراء، در صدر مجلس قرار گرفتند. در شروع وزیر داخله راپور امنیتی را ارائه کرده و اینکه سرگله های خلق و پرچم در کجا در توقیف به سر می برند، به مجلس معلومات داد. وزیر عدلیه که عهده لوی خاړنوال را نیز داشت، در قسمت اقامه دعوا مطابق به قانون توضیحات داد. بعداً مجلس روی آجندهای پیش بینی شده به بحث و مذاکره پرداخت. یکی از موضوعات را قانون کار و کارگر محتوا می کرد، که باید روی فصل اعتصاب درین قانون مذاکره بعمل می آمد.

از شروع مجلس هنوز دیری نگذشته بود که یکی از یاوران ریاست جمهوری داخل اتاق شد و مستقیماً به طرف رئیس جمهور رفته و کاغذی را برای شان تقدیم نمود. آن مرحوم به یاور چیزی گفتند و او را با اشاره سر رخصت کردند. هنوز لحظه ای چند نگذشته بود که صاحب جان قوماندان گارد جمهوری با یک نفر دیگر به تالار آمده باز هم کاغذی را به ایشان تقدیم داشتند. رئیس جمهور بعد از مطالعه کاغذ فوراً جای خود را ترک گفته و با قدم های سریع روانه دفتر کار خود گردیدند.

چند دقیقه بعد صدای مهیب یک فیر توپ عمارت را تکان داد. منشی مجلس و معاون وزارت خارجه به من که در نزدیکی اش بودم، گفت که قوای زره دار از پلچرخی به طرف کابل حرکت کرده که همین موضوع گوش بگوش به همه رسید و مجلس قطع گردید. بعد از آن اعضای مجلس همه در بین تالار مجلس، در دهلیز و اتاق رئیس دفتر در رفت و آمد بودیم. وزیر مالیه سید عبدالاله و وزیر داخله عبدالقدیر در دفتر رئیس جمهور بودند و وزیر دفاع غلام حیدر رسولی و وزیر فواید عامه غوث الدین فایق، اصلاً در مجلس حضور نداشتند. من که اکثر وقت را با رئیس دفتر می بودم، گاه گاه به دهلیز و چمن مقابل عمارت گلخانه می برآمدم تا بینم اوضاع از چه قرار است.

درین فرصت رفت و آمد مکرر مرحوم صاحب جان قوماندان گارد جمهوری، غرض اخذ هدایت به حضور رئیس جمهور، توجهم را جلب می کرد. دروازه های ارگ جمهوری همه مسدود شده بودند، عساکر اضافی در اطراف عمارات بهره داری و نظارت داشتند، آواز غرش تانک ها و فیر های ماشیندار از بیرون ارگ به گوش می رسید..... حال دیگر اعضای فامیل همه به عمارت گلخانه انتقال یافته و در اتاق های عقب دفتر رئیس جمهور جا به جا شده بودند. مرحوم محمد نعیم، مرحوم سید عبدالاله، مرحوم عبدالقدیر و یک یا دو نفر دیگر (نه اعضای کابینه) در دفتر رئیس جمهور با آن مرحوم یک جا بودند. ایشان از طریق تلفون با وزارت دفاع تماس دائمی داشتند ولی اوضاع زیاد مغشوش احساس میشد. در دهلیز نزدیک دروازه دخولی ایستاده و بفکر رفته بودم، دیدم که وزیر مالیه با یک قبضه کلشنیکوف بدستش از زینه پایان آمد. با او از عمارت بیرون رفته و در چمن توقف کردیم. آفتاب می درخشید و هوا روشن بود، به کلشنیکوف اشاره کرده پرسیدم اینرا چه می کنید؟ برادر گفته نمی شود اقلاً از خود دفاع کرده بتوانیم، جوابش بود.

درین موقع یک افسر گارد (عبدالحق علومی که بعداً پرچمی کلان از آب بیرون شد) به ما نزدیک شده گفت: "تا از سر سینه ما کسی نگذرد، به شما آسیبی نمی رسد". بعد از چند لحظه صحبت، هردوی ما دوباره داخل عمارت شدیم، او به منزل بالا رفت و من می خواستم به ریاست دفتر داخل شوم، دیدم که مجید یاور به بسیار عجله از زینه به پایان می دود و با کلشنیکوف دست داشته از کلکین در نیمائی زینه به طرف باغ دلکشا به سوی طیارات جت فیر می کند. خود را به او رسانیده پرسیدم گپ چیست؟ او بدون اینکه به من نگاهی کرده باشد گفت، آنها بر خلاف ما انداخت می کنند. این کلمات وی، امیدی را که با اطلاع رئیس مصونیت ملی که از پرواز طیارات جت سخن می گفت، خلق شده بود، به یأس تبدیل کرد. در عین وقت از کلکین به بیرون

دیدم که برج ساعت باغ دلکشا هدف راکت طیاره قرار گرفت و قسمت بالائی آن تخریب گردید.»

عطائی آغاز ماجرای خونبار آنشب را چنین شرح می دهد: «هنوز انتقال مرکز [از کابل] به قندهار به فیصله نرسیده بود که باقی اعضای فامیل از منزل بالائی گلخانه، در حالیکه میرمن زینب، خانم رئیس جمهور پیشاپیش همه قرار داشتند، به پایان آمدند. درین فرصت از طرف مسجد ارگ که مقابل عمارت گلخانه قرار دارد، ناگهان از بین درخت ها یک فیر یک و باز یک فیر دومی ماشیندار به دیوار سنگی عمارت اصابت کرد. با چشم برهم زدن فیر های متواتر ماشیندار شدت گرفته از طریق دروازه در آمد، دهلیز، زینه و دیوار آن زیر آتش ماشیندار گرفته شد و قندیل دهلیز پاشان گردید. دیدم پهره دار دروازه در آمد با اصابت گلوله به زمین افتاد، عمارت تاریک گردید و قیامت برپا شد. بعد از دقایقی چند که گوئی پایان نمی یافت، فیر های ماشیندار قطع گردید. فرصتی ضرور بود تا اراده از دست رفته دوباره اعاده گردد. همه در روشنی خفیف که از طریق کلکین ها به داخل می تابید، در جست و جو شدیم تا ببینیم به که چه صدمه رسیده است.

از نظام الدین غازی که در نزدیکی من ایستاده بود، پریشان بهر سو نگاه می کرد و در تلاش بود به مجروحین کمک کند، پرسیدم، رئیس صاحب جمهور چطور و به کجا هستند؟ گفت شکر خوب هستند و در اتاق عقبی می باشند. درین اثنا آواز میرمن زینب داؤد را شنیدم که می گفتند، بگیرید کمک نمائید! نظام الدین غازی فوراً به عجله بسته و پیغله زلشت داؤد را که در پا جراحت برداشته بود، در بغل برداشت. وزیر داخله عبدالقدیر را دیدم که ماشیندار کوچک دست داشته اش را بالای بخاری دیواری می گذارد و از دستش خون جاری است.

افکار همه متلاشی بود و من نمی دانستم چه کنم و از که در کجا احوال

بگیرم و به که زودتر برسم. نمی دانم چه واقع شد که من جان به سلامت ماندم؟ در تاریکی شب گاهی ایستاده و گاهی بروی زمین نشسته و ماحول خود را کمتر درک می کردم. وقت به همین منوال می گذشت، مأیوسی سراپایم را گرفته بود، احساس عمیق داشتم همه چیز از دست رفته است. ملتفت گردیدم مرحوم محمد نعیم از برابرم گذشته و به یک چوکی که در نزدیکی کلکین قرار داشت، نشستند. من با قدری تأمل به ایشان نزدیک شده، پرسیدم چه باید کرد؟ آیا بیرق سفید بلند کرد؟ آن مرحوم با مأیوسی کامل و آواز بسیار گرفته گفتند، هرچه دل تان باشد بکنید! بسیار دیرتر فهمیدم ایشان نیز مجروح گردیده بودند.»

عطائی می افزاید: «در دفتر ریاست جمهوری با میرمن زهره نعیم برخوردیم که آنجا تشریف داشتند. ایشان به من گفتند، عقب عمارت یک جای می سوزد. از اتاق عقبی دیدم که یکی از پیاده خانه ها در اثر انداخت مرمی آتش گرفته است. ناگفته نماند که در همه اتاق ها صرف با نفوذ روشنی مهتاب که در آن شب می درخشید، امکان آن موجود شده بود تا پیش پای دیده شده بتواند.»

او در ادامه می نویسد: «با همین پریشانی صبح دمید مقاومت و محاصره شکسته بود. نمایندگان کمونیست ها داخل ارگ شدند و در قدم اول آن اعضای کابینه را که مسلح نبودند در حبس گرفتند. وزیر مالیه و وزیر داخله که مسلح بودند با رئیس جمهور ماندند. درین ضمن قطعه عسکری (یک دلگی) در چمن مقابل عمارت گلخانه به سبیل شادپایه به یک قوماندان فیر هوایی کرده داخل قصر گردیدند. لحظه ای بعد جرس گلوله باری تکان دهنده که گوئی جاغور های چندین قبضه کلشنیکوف همزمان خالی شده باشد و متعاقب آن خاموشی مرگبار، سر آغاز بدبختی کشور بود.»

عطائی اذعان می دارد که: «از همین دقایق تا امروز افغانستان تاریکترین

روزهای تأریخ خود را که پایان آن معلق است، می گذرانند. به این ترتیب کلاترین قربانی در راه محبت به وطن در تأریخ کشور، در بامداد ۸ ثور ۱۳۵۷ هـ ش در حوالی ساعت ۷ ثبت گردید که دو نفر مردان بزرگ تأریخ با عزیز ترین وابستگان شان را با خون خود رقم زدند. درین خون ریزی ۲۸ نفر از فامیل مرحوم محمد داؤد، به شمول خود شان به شهادت رسیدند. سید عبدالاله نیز جان خود را درین آتش باری از دست داد و عبدالقدیر وزیر داخله که در آتش باری شب گذشته سخت مجروح شده بود بعداً در شفاخانه چار صد بستر اردو جان به حق سپرد. عمر داؤد و خالد داؤد در آتش باری شب گذشته مجروح و فوت کرده بودند. در همین حال دیدم شماری از اعضای فامیل، کسی مجروح و کسی سالم از برابر دروازه می گذرند و میرمن سلطانه خانم محمد عمر نور زکریا، در پیشاپیش دیگران روان است. زهرا و داؤد فرزندان نظام الدین غازی را دیدم که هر دو مجروح شده اند. میرمن سلطانه نور به ما نظر انداخته با اشاره دست به همه گفت، گناه ازین هاست، اینها را چاندواری کنید! در حالیکه شهداء در خون غوطه ور بودند، زنده ها را بردند به سوی سرنوشت!

مصاحبه محمد داؤد محمود غازی - یک شاهد عینی:

محمد داؤد محمود غازی پسر نظام الدین محمود غازی و تورپیکی داؤد غازی است که از طرف پدر نواسه سپهسالار شاه محمودخان غازی و از طرف مادر نواسه شهید محمد داؤد اولین رئیس جمهور افغانستان می باشد. او از حوالی ظهر روز ۷ ثور تا صبح روز ۸ ثور و سقوط ارگ بدست کودتاجیان ناظر و شاهد رویدادهای خونبار همان روز و شب مصیبت بار بود و بعد از ۳۹ سال حاضر شد با تلویزیون "بهار" با گرداننده برنامه "نگاه نو" مصاحبه کند و خاطرات و چشم دید های خود را از طریق آن برنامه با هموطنان شریک سازد.

بدون شک یادآوری آن لحظات خونبار و خاطره های طاقت فرسا و جواب گفتن به سؤال های حساس و مهم که با تغییر مسیر تاریخ کشور پیوند دارد، با وجود گذشت تقریباً ۴ دهه و با آنکه درد آنرا چرخ زمان و حوادث بعدی تاحدی تسکین داده، کار ساده نیست. اینکه چرا این عضو خانواده محمد داود شهید تا کنون به بیان خاطرات خود از آن رویداد حزین نپرداخته بود، جواب این سؤال را میتوان از سیما و طرز ادای بیانات او در آن برنامه که بامتانت خاص و سادگی کلام و اما پر از غم و اندوه بود، به وضاحت دریافت. بدینوسیله از محمد داود نظام غازی (ازاین به بعد ایشان را در این نوشته با اختصار "داود جان" می نامم تا از پدرکلانش شهید محمد داود تفکیک شده بتواند) که درهمچو یک مصاحبه پر محتوا و دلچسپ تاریخی اشتراک کرده و به بیان حقایق پرداخته است، قدردانی میکنم.

این مصاحبه بدون شک یک سند مهم تاریخی محسوب می شود، به این دلیل که مصاحبه شونده (داود جان) دقیقاً کوشیده تا چشم دیده های خود را، آنچه به نظرش رسیده و آنچه را به گوش خود شنیده، در برابر کمره و برطبق سؤال و بدون گریز از مطلب بیان کند و هر آنچه که نمی دانسته، به وضاحت گفته است که نمی فهمد. گذشته از آن وقتی اظهارات او با گفته های دیگر شاهدان عینی مقایسه می گردند، صحت گفتار و صداقت او در بیان رویدادها به اثبات میرسد. با بررسی و تدقیق مآخذ متعدد دیگر در این مورد، هیچ نکته ای را در گفتار داود جان پیدا نکردم که نشانه ای از اضافه گوئی و یا پنهان کاری دراصل موضوع بوده باشد. حتی با استناد گفتار او میتوان به نکات مغشوش دیگر راه یافت. لذا میکوشم این مصاحبه مهم را با دقت هرچه بیشتر، تا جائیکه به مسائل تاریخی کشور ارتباط می گیرد، از روی کلیپ ویدیوئی موجود در "یوتیوب" به قید قلم آورم و به حیث یک سند در این بخش این سلسله بگنجانم.

قبل از آن می خواهم به این نکته اشاره کنم که محتوای این مصاحبه را

میتوان در سه قسمت از هم جدا کرد: قسمت اول آن بیشتر در باره معرفی اعضای خانواده و قرابت های باهمی ایشان است که یک صحبت مقدماتی در موضوع محسوب می شود و قسمت اخیر آن پس از سقوط ارگ بدست کودتاچیان، شامل شرح حال داؤد جان و برخی دیگر از اعضای خانواده می گردد که از فاجعه ۷ ثور جان سلامت بردند و این بخش شکل اختتامیه را دارد.

از آنجایی که قسمت اول و آخر مصاحبه کمتر با موضوع بحث ما در این نوشته ارتباط می گیرد، لذا به ذکر خلاصه آن اکتفا می شود. اما قسمت اصلی و قابل توجه مصاحبه همانا چشم دیدهای داؤد جان است که از همان لحظه شنیدن اولین آواز مهیب یک انفجار و آمدن به ارگ حوالی ظهر روز ۷ ثور آغاز می شود و تا لحظاتی که شاهد کشته شدن تعدادی زیاد اعضای خانواده خود به شمول پدرکلان، مادرکلان، ماماها و خاله هایش و دیگر رویدادهای مهم در روز بعد یعنی جمعه ۸ ثور (۲۸ اپریل ۱۹۷۸) بوده است، ادامه می یابد. نظریه اهمیت تاریخی این قسمت کوشیده ام تا جریان مکمل مصاحبه را از روی کلیپ مذکور به قید قلم آورم، طوری که در آن مختصری از سؤالات گرداننده برنامه را در داخل براکت {...} و پاسخ های داؤد جان را در ادامه بگنجانم. آنچه در بین براکت [...] آمده، طبق معمول همیشگی مطالبی توضیحی را در بردارد که از این قلم علاوه شده است.

گرداننده برنامه پس از ابراز امتنان از حضور مهمان خود در برنامه، با طرح سؤالات متعدد از داؤد جان خواست تا در باره خود و خانواده خود معلومات دهد که عصاره همه سؤالات و جوابها چنین خلاصه می شود:

داؤد جان گفت: نامم محمد داؤد محمود غازی، نا پدرم نظام الدین محمودغازی و نام مادرم تورپیکی داؤد غازی است. پدر کلان پدری ام صدراعظم صاحب شاه محمودخان غازی و پدر کلان مادری ام شهید محمد

داؤدخان می‌باشد. برادر بزرگم شاه محمود نام دارد که در کابل زندگی می‌کند و خواهرم زهرا که در هندوستان اقامت دارد. فامیل پدرکلانم به شمول مادرکلانم متشکل از سه پسر و چهار دختر و تعدادی از نواسه‌ها بود. ماما هایم هریک: ماما عمرجان، ماما خالد و ماما ویس و خاله هایم: خاله شینکی، خاله درخانی و خاله زرلشتی بودند. مادرم را خدا ببخشد - تورپیکی دختر کلان پدر کلانم بود. خاله شینکی و خاله زرلشتی را خدا ببخشد - هر دو در همان حادثه در قصر گلخانه شهید شدند و اما خاله درخانی در وقت حادثه در سوئیس زندگی می‌کرد و شوهرش توریالی نور در آنجا داکتر طب بود. خاله درخانی دو پسر بنام های اکبر و داؤد دارد و دخترش چند وقت پیش فوت کرد.

{ دوران کودکی تانرا چگونه گذشتانید، در کجا و با کی بودید؟ } دوران کودکی را در کابل بودم. وقتی که ده ماهه بودم، پدرم از طرف وزارت خارجه مقرر شد به لندن به حیث دیپلمات و پدرم و مادرم همراه خواهر و برادرم رفتند به لندن و من ماندم پیش پدرکلانم که آنوقت در خانه بودند یعنی از صدارت خلاص شده بودند. وقتی که پدر و مادرم به کابل آمدند، من ۴ ساله بودم. در آن ۴ سال مرا پدرکلانم کلان کرد. من خودم پدرکلانم را "بابه" صدا می‌کردم. پدرکلانم و مادرکلانم را خدا ببخشند برایم مثل پدر و مادرم بودند.

{ خاطرات دوران کودکی تان یاد تان است؟ } چون چوچه [خوردسال] بودم، بخاطر ندارم... بخاطر دارم که پدر کلانم گاهی قهر می‌شد؛ اما بی موجب قهر نمیشد. اگر چیزی می‌کردم، قهر می‌شد. آدم عصبانی نبود. نازدانه بودم؛ اما ناز نمی‌داد. نمی‌خواست مغرور شوم. مادرکلانم نام شان زینب داؤد بود. فرشته خانم بود. راستی فرشته زن بود، خانم بسیار مهربان. { بعد از چهار سالگی چطور؟ } باز پدر و مادرم آمدند و درعین خانه زندگی می‌کردیم و خانه پدرکلانم در آنجا می‌بودیم { در بخشی از قصر؟ } آن قصر

نبود، یک خانه بود.

سؤال‌های مربوط مبحث اصلی از اینجا شروع می‌شود:

{درباره حادثات روز ۷ ثور کتاب‌ها و مقالات به صد ها و هزار ها نوشته شده و هرکس نظر خود را بیان کرده است. اما جالب است که ما از زبان شما یک سلسله گپ‌ها را بشنویم؟}

{در روز ۷ ثور ۱۳۵۷ (۲۷ اپریل ۱۹۸۷) شما در کجا بودید؟}: من در مکتب استقلال نو که در پهلوی ارگ می‌باشد، آنجا بودم. ساعت‌های ۱۱ بجه بود که یک "گرم" [یعنی آواز مهیب] شد، یک "گرم" خوب صحیح شد. {آنوقت صنف چند بودید؟}: من صنف ۷ بودم. پیش از آن پدرم مقرر شده بود به حیث دیپلمات به هندوستان. به هندوستان که رفتم و پس که آمدم، فارسی من هم خراب بود. دیگر هم‌صنفی‌های من کلش [همه‌شان] صنف‌های ۱۱ بودند. من به صنف ۵ رفتم، [صنف] ۶ و ۷ را امتحان دادم. {چند ساله بودید در وقت کودتا؟}: من ۱۴ ساله بودم.

{دوباره بر می‌گردیم به موضوعی که شما در صنف بودید و صدای انفجار را شنیدید!}: صدای انفجار شد، چون هوا هم ابر بود، همه فکر می‌کردند که الماسک [رعد و برق] باشد تا که ۱۲ بجه شد و همه ما برآمدم. من که برآمدم، دیدم که موتوروان بود. پیش هیچوقت موتوروان نمی‌آمد؛ خود ما میرفتیم [به مکتب] یا به بایسکل یا به پای. مگر وقتی که بسیار خورد بودیم، ما را موتوروان ما می‌برد. اما وقتی کلان شدیم، خود ما می‌رفتیم. پرسیدم [از موتوروان] که چطور آمدی اینجا؟، گفت که خاستن، بسیار زود خاستن ات. مظاهره است باید زود خانه برویم. دگر [بعد] از همانجا از مکتب از پیش روی وزارت خارجه تیر شدیم. عسکر‌های نظامی بین جوی‌ها سنگر گرفته بودند. سرک پیش روی خانه پدرکلانم بیخی بند شده بود. عسکر‌های نظامی بین جوی‌ها سنگر گرفته بودند. در بین خانه در آمدم. خانه بیخی خالی بود

و {عسکرها از رژیم بودند، تانک و دیگر چیز نبود؟}: نه خیر! خو داخل خانه شدم. در خانه هیچ کس نبود. پهلوی خانه ما دلکشا [قصر دلکشا] بود. پشت سر خانه یک دروازه گک چوچه گک بود که آدم می توانست به دلکشا برود. در آنجا رفتم. {شما هیچ ندیده بودید ارگ را؟}: نی! هیچ قطعاً ندیده بودم. آنجا که رفتم در گلخانه [قصر گلخانه کمی دور تر از قصر دلکشا قرار دارد، جائیکه دفتر رئیس جمهور بود]. از زینه بالا شدم، همه فامیل آنجا بودند.

{پدر و مادر شما در آنوقت در کجا بودند؟}: برادرم در هندوستان بود. مادرم شش هایش آب جمع کرده بود، رفته بود به سویس. خاله ام به سویس بود. شوهرش داکتر بود در سویس. {اعضای خانواده تان کی کی ها بودند در آنجا اگر نام ببرید؟}: پدرکلانم بود، مادر کلانم بود، ماماهایم بود هر سه مامایم. {نامهای شان؟}: ماما عمرجان، ماما ویس و ماما خالد، خاله هایم بودند. خاله شینکی و خاله زرلشتی و دیگر براتیان عرض کنم دیگر خواهرم بود، دخترهای مامایم هیله و غزال خدا بیخشد و دیگر زیاد بودند. {ماما های تانرا گفتید، خانم های شان هم بودند؟}: بلی! ماما عمر جان دو دختر شان هیله و غزال. {چند ساله بودند؟}: هیله دختر کلان شان یک سال از من کلانتر بود، شاید ۱۵ ساله و غزال دو سال خوردتر از من شاید ۱۲ ساله. ماما ویس پسر کلانش بنام حارث ۶ - ۷ ساله بود و بچه خوردش وایگل شاید دو یا سه ساله بوده باشد. ماما خالد بچه اش طارق که بسیار خورد بود، چهار ماه بود {و خانم های شان؟}: بلی! {از خاله ها کی بود؟}: خاله شینکی بود. {اولادهای شان؟}: نه خیر! اولادهای شان به قاهره بودند. {دیگر به خاطر دارید که کی ها بودند در آنجا؟}: نعیم خان بود، خانم شان بود {که کاکا کلان شما می شود؟}: بلی! {اولادهای شان هم بودند؟}: اولادهای شان به انگلستان رفته بودند. دیلمات بودند به انگلستان و دختر شان زرمینه در ارگ بودند. {همراه اولاد های خود؟ کی بودند اولاد های شان؟}: او سه دختر

داشت. خورشید، زهره {چند ساله بودند؟}: خورشید تقریباً ۱۸ ساله بوده باشد. زهره از من کرده کلاتر شاید ۱۵ ساله و دختر دیگر شان صفورا که از من کرده شاید ۲ سال خوردتر باشد یعنی ۱۲ ساله و اسدالله [؟] بچه شان شاید ۱۰ ساله بوده باشد. {نعیم خان چند اولاد داشت؟}: دو اولاد - عزیز جان و خانم زرمینه {از آنها کی مانده فعلاً؟}: از عزیز جان مامایم، ماما می گویم. از او یک بچه بنام نادر نعیم. نمی فهمم که شما او را می شناسید و از خانم زرمینه که شهید شدند، در آنجا صفورا و سه دختر {عروسی کرده بودند؟}: نه خیر! ۱۲ ساله بود. شیلا [؟]، خورشید و زهره... در هندوستان هستند.

{دوباره می رویم به صحنه: شما رفتید آنجا همین حوادث را مثل قصه بگوئید!}: وقتیکه از زینه ها بالا شدم، برایتان گفتم که چون دفعه اول بود {در قصر دلکشا داخل شدید!}: در قصر دلکشا داخل نشدم. از باغ قصر تیر شدم [گذشتم] که آنجا {در زینه قصر گلخانه} بالا شدم، برایم گفتند که اینطرف برو. رفتم که آنجا پدرکلانم بود. آنجا برایم اشاره کرده که برو پشت سر [اتاق عقب]. در پشت سر همه فامیل بود {ساعت چند بجه بود؟}: اگر غلط نکنم طرفهای ۱ و نیم - یک بجه [بعد از ظهر] بوده باشد. در آنجا نشسته بودند. کلانها یک کمی گرفته تر، جوان ها هیچ نمی فهمیدیم که چه گپ است. فکر نمی کردیم که یک چیز کلان است. در آنجا نشسته بودیم. گفتم طفل بودیم دیگر قطعه بازی و این چیزها. در همان وقت بود که فیر شروع شد و آمدن طیاره ها. {طیاره های ساعت چند آمدند بمب انداختند؟}: به ساعت دقیق گفته نمی توانم بین ۲ تا شاید ۵ و یا ۶ بوده باشد. {در این جریان خانم ها بودند در آنجا در عقب و مردها در پیش روی بودند، گفتید؟ چه می کردید تا ۷ شام؟}: ما در اول از هر چیز بی خبر بودیم. وقتی فیرها هم شروع شد. از طرف ارگ هم فیر شد، دلکشا را هم زدند و آنجا دور ارگ آنطور گنبد ها است در نزدیک ما، در گرفته [آتش گرفته] بود، خوب آتش کلان. در این وقت رفتم

در دفتر پدر کلانم که از پدرکلانم پرسان کنم که پیلوت‌ها کی است؟ چه می‌کنند؟ آنجا رفتیم. در همان جا احوال آمد که پیلوت‌ها فارسی گپ نمی‌زنند. باز پرسان که خبر شدم، پرسان و بسیار پرسان که پیش از اینکه ارگ را بزنند، پارک شهرنورا زده بودند. غلط کرده بودند. باز از آنجا سر ارگ آمده بودند و فیر کرده بودند.

{ خانم‌ها و همه در پشت سر دفتر رئیس جمهور بودند، در دفتر رئیس جمهور کی‌ها بودند؟ } :قدیر بود، وزیر دفاع [وزیر دفاع در آن روز هیچگاه به ارگ نرفته بود] و سید عبدالاله بودند، نعیم خان بودند، نظام محمود غازی پدرم بودند، ماما‌هایم بودند دیگر { کابینه و دیگر وزیر‌ها یاد تان نیست؟ } : راستش را بپرسید یادم نیست. { وضع چطور بود، یاد تان است که پدر کلان تان چه حالت داشت، اعضای خانواده و دیگر کسانی را که یاد کردید؟ } : از چهره، کُل [همه] شان گرفته بودند. جوان‌ها هم سن من که بودند، فکر نمی‌کردند که چیزی حقیقت باشد. خانم‌ها کُل شان گرفته [متأثر] بودند. به خیالم که آنها درک می‌کردند که چه گپ است. { شما چه فکر می‌کردید؟ } : قطعاً یادم نیست. همین قدر می‌فهمیدم که خوب صحیح ترسیده بودم. درهمی وقت یک بمب بر سر خود ارگ افتید. شام شده بود. صدای هلیکوپتر. { گارد ریاست جمهوری بود یا سربازها که آنجا بودند و می‌آمدند، چه می‌گفتند؟ } : آنها به درون نمی‌آمدند. چون در خوردی ما را همیشه ازاین چیزها دور نگه می‌کردند، حتی وقت خبرها [که در رادیو] می‌شد، می‌گفتند اولادها بروید که ما خبر‌ها را می‌شنویم. چیزی بخاطر ندارم. { سربازها، قوماندانها بودند؟ } : بودند، صاحب جان خان [قوماندان گارد] بودند، نفر بود.

{ بعد از آن چه شد، قصه کنید! شب چگونه شد؟ } : گفتم یک چیزی یک بمب واری افتید سر ارگ، تمام چیز شور می‌خورد. پس آرام شد. همه جا تاریکی بود، چراغ نبود، چند دانه شمع بَل [روشن] بود. اطفال قطعه بازی

می‌کردند. خانم‌ها... از آنجا در گلخانه [از منزل بالا] پایان شدیم به منزل اول. همین جا آوازه برآمد، مثل خواب یادم می‌آید که باید گل ما طرف قندهار برویم. {اینرا کی می‌گفت؟}: چندی از اطفال شله بودیم که برویم برویم و وزیر آغای عطائی بود، وزیر مخابرات بود {آنها این گپ را می‌گفتند؟}: نمی‌فهمم! می‌گفتند که شما [خطاب به رئیس جمهور] مهم هستید باید بروید. شما زنده باشید، باز بروید از خاطریکه مهم هستید. اگر میخواهید بیرق صلح را بلند کنید. پدرکلان گفت: نی! {بیرق صلح یعنی بیرق تسلیمی یعنی بیرق سفید؟}: بلی! {اینرا کی پیشنهاد می‌کرد؟}: نمی‌فهمم! {کدام وزیر؟}: صدا را می‌شنیدم، ولی آوازش را نمی‌شناختم. گفته نمی‌توانم. دیگر پدرکلانم قبول نمی‌کرد، مادرکلانم هم قطعاً قبول نمی‌کرد. پدرکلانم می‌گفت که شما بروید. من همین جا هستم. ما اُشُک‌ها [اطفال] همه شله بودیم که برویم برویم. خوب آخر پدرکلانم نمی‌رفتند صدفیصد و ما اگر بتوانیم برویم، موتر را آوردند. موتر که آمد فیر شروع شد از درون [ارگ]. بیخی در تاریکی شب فیرها شروع شد. نفرها شهید شدند، مامایم شهید شد، خاله ام شهید شد. {فیرها از کجا می‌آمد؟}: از بیرون می‌آمد. مامامر جان و ماما خالد که بسیار زخمی شد، دختر مامایم غزال شهید شد، خاله ام زرلشتی شهید شد. {درهمین نیم شب و تاریکی اینرا کی اطلاع داد؟ آیا شما بودید در آنجا که باید دیده باشید که مرمی آمده؟}: نمی‌دانم... {خالد جان، عمر جان و ویس جان سلاح داشتند؟}: من ندیدم {مردم می‌گویند که به خالد جان داودخان امر کرده بود به بچه خود که بزن فامیل خود را، فامیل خود را زد و کشت و بعد از آن خود را! این واقعیت دارد؟}: خالد مامایم در همان فیر اول بیخی زخمی بود. {یعنی که اینها پیش خود سلاح نداشتند؟}: من خودم ندیدم. {هوا روشن بود گرمی بود، می‌دیدید؟ کلاشنکوف و تفنگچه کسی که سلاح داشته باشد؟}: من هیچ چیز را ندیدم.

شاید دو سه بجه شب شده باشد. من می‌خواستم از دروازه پشت سر از آنجا [از قصر گلخانه] برایم [بیرون شوم]. پتی کده [مخفیانه] از آنجا برآمدم. تنها بودم. از دروازه پشت سر برآمدم. یک عسکر گفت: کجا می‌روی؟، گفتم: من می‌روم، زیر شک بودم. گفت: کجا می‌روی؟، گفتم: از اینجا می‌روم، گفت: جانی رفته نمی‌توانی! اینرا گفتم از دروازه [قصر] تیر شدم. عسکر گفت: پس برو! پس آمدم اینطرف، می‌خواستم دورن بروم. دیدم درهمین جا یک پیاده خانه بود. وزیرها در پیاده خانه بودند. کُل شان در همانجا بودند. {پدرکلان تان آنجا نبود؟}: نی نی! آنها کُل شان در گلخانه بودند، وزیرها در پیاده خانه همانجا بودند.

{شما خبر شدید که مامای تان شهید شده؟}: من خودم دیدم شان. بعد از آن آهسته آهسته صبح شد. باز آمدم در داخل، روشنی شد. ۵ یا ۶ بجه شده بود. دیدم مامایم بسیار چیز است، چطور بگویم برایتان درد دارد ماما خالد. ماما عمر جان خوشهید شده بود. ماما خالد با ماما ویس دوگانگی بودند. به ماما ویس می‌گفت: مرا بکُش مرا بکُش! ماما ویس گفته میرفت که کشته نمی‌توانم، گفته میرفت که نمی‌کنم. اینطرف دیگر غزال بیچاره - خدا ببخشش شب پیشتر فوت شده بود، یک رقم شخ مانده بود. {شما که رفتید [به داخل گلخانه] پدر کلان شما هنوز زنده بود بعد از آن حادثه چطور بود؟}: بسیار صحنه خراب بود، گریان بود و چیز بود بوی خون. راستی صحنه چیز بود. یک بار غالمغالک [آوازا بلند] شد که آمدم می‌خواستم که بروم پیش آنها، فکر می‌کردم که فیر از طرفدارهای پدرکلانم است. بالایم فیر شد. مرمی در پایم خورد. چیزی شد که آنجا من ایستاده بودم که فیر ها شروع شد. باز دویدم. آنطرف یک دروازه گک بود. طرف دروازه دویدم. خودم را انداختم. در دورن انداختم. یک چیز که به آن مسخره بود. اینجا هایم [اشاره با دست به زیر بغل طرف چپ خود] به کلی تر شده بود. فکر کردم مرمی خورده ام. مگر هیچ درد ندارم و دیدم که هیچ خون هم نیست. وقتی دیدم که

آنجا که تر شده، وقتی بوده که مرمی به مرکز گرمی خورده و آب مرکز گرمی سرم ریخته و که دیدم زخمی نشدیم، دروازه را باز کردم، رفتم که آنطرف دروازه - خدا ببخشد وزیر اطلاعات و کلتور آقای نوین بودند که یادم می‌آید و چند نفر وزیر دیگر که آقای نوین گفتند که چه شده پایت را؟ سیل کردم که پایم زخمی است. همانجا ایستاده شده توانستم. همانجا افتیدم.

{وقتی شما خواستید پدرکلان تان و نعیم خان سلاح داشتند - پدرکلان شما کدام سلاح داشتند؟}: پدرکلانم سلاح نداشتند. {نعیم خان سلاح داشت؟}: من ندیدم. {ماما ها، کاکاهای شما سلاح داشتند؟}: نه خیر! {دربین خانواده شما کی سلاح داشتند؟}: چیزی که یادم می‌آید، فکر میکنم که وزیر دفاع بخیالم سلاح داشت [وزیر دفاع قطعاً در آن روز و شب در ارگ نبود]، وزیر داخله و سیدعبدالله سلاح داشتند.

{یاد تان نمی‌آید که کسی یا صاحب منصبی یا پنج یا شش عسکر یا صاحب منصب داخل شده باشد در ارگ در دفتر پدرکلان شما و گفته باشد که تسلیم شوید و باز پدرکلان شما فیر کرده باشد سر او؟}: اول گفتم که در اول همه در منزل بالا بودیم. بعد از فیر گُل در منزل اول منزل زمین که دروازه درآمد گلخانه است، در دهلیزش آمدیم. اما من چیزی که می‌دیدم، صدا را شنیدم که تسلیم شو، چیزی که شنیدم فیر شد و بس و من پدرکلانم را ندیدم که فیر کرده باشد یا کسی از فامیل ما را دیده باشم که فیر کرده باشد. {یعنی کودتایان که آمدند و داخل شدند یعنی پدرکلان شما سلاح نداشت که بالای آنها فیر کند یا مثلاً اعضای خانواده شما؟}: من ندیدم {این را به خاطر دارید که چگونه براضای خانواده شما فیر کردند؟}: من گفتم که من از آنجا برآمدم. چیزی که می‌فهمم به خاطریکه... [برای داود جان در این حال نهایت تأثر دست می‌دهد که حرفش به درستی شنیده نمی‌شود] خانم ها و اولادها همگی در گلخانه بودند. اگر پدرکلانم شهید شده در آنجا، نمی‌فهمم که چه وقت آنها در آمدند و چه شد. پدرکلانم در چی [ردیف] اول بود. اگر

شهید شد، او شهید شد. نفهمیدم که چه وقت درآمدند.

{حیدر رسولی، قدیر و عبدالاله گفتید سلاح داشتند. آنها فیر کردند سرکودتاچیان؟}: من گفته نمی‌توانم. از خاطریکه وقتی من آمدم، آنوقت گپ از گپ تیر شده بود. {بخاطر دارید که در دفاع از گارد، رئیس جمهور بادیگارد داشته در درون؟}: نه خیر! {یعنی کسی از گارد های اونها فیر کرده باشد؟}: نه خیر! تنها صاحب جان خان. {شما او را دیدید در آنجا یا که شما دیدید او را در آنجا؟}: در آنجا بود. {فیر می‌کرد؟}: ندیدم! {صاحب جان چه می‌کرد؟}: من ندیدم کسی را که از طرف درون فیر کند. از خاطری وقتیکه برآمدم، من فکر می‌کردم که از طرفدارهای پدرکلانم است. اگر فیر می‌کردند، خو می‌دیدم و من نزدیک نمیرفتم. {یعنی شما فکر می‌کردید که طرفدار رژیم است، در حالیکه این ها کودتاچی بودند. شما این صحنه که این ها آمدند فیر کردند، در داخل پدرکلان شما را کشتند، ماماهاهای شما را، طفل های خورد را به چشم خود دیدید یا نه؟}: من پدرکلانم را، مادرکلانم را، خاله ام را و ماماهایم را خودم به چشم خود دیدم. نعیم خان را. آنها در چی [ردیف] اول بودند. {جریان فیر را دیدید که افتادند و کشته شدند... که سربازها آمدند همان لحظه چرا تسلیم نشدند؟}: نمی‌فهمم. {بخاطر دارید که کدام افسر آمده باشد به نام امام الدین و گفته باشد که من از نام فلان حزب یا فلان کس آمدم و تسلیم شو، بخاطر دارید؟}: نه! من دور بودم {می‌فهمین؟}: نه خیر!

{آیا بخاطر دارید که کدام افسر بنام خان آقا یا جان آقا آمده باشد که پدرکلان شما این افسر را موظف ساخته باشد که تو برو کتی [همراه] وطنجار و قادرخان که در راس کودتاچی ها است، گپ بزن و بگو که من می‌خواهم کتی شما صحبت کنم یا ملاقات کنم، بخاطر دارید؟}: نه خیر! {فقط اینها در داخل ارگ بودند و سلاح هم نداشتند، قسمی که از گپ های تان می‌فهمم و کودتاچی ها آمدند، محاصره کردند، زد و خورد شد، داخل آمدند و

اینها فیر کردند و کشتند اینها را! بلی!

{ پدرکلان شما در روز کشته شد، بخاطر دارید ساعت چند روز بود؟ }:
 شاید اگر غلط نکنم بین ۵ و ۷ صبح بود. { درهمین جریان اینها کشته شدند؟ }
 در پهلوی پدرکلان کی زنده ماند در آنجا؟ شما خود دیدید کی زنده ماند
 در بین این تعداد اعضای خانواده تان؟ { همشیره ام زنده بود، دخترکاکایم
 زنده بود دو دانه یک دیگرش زخمی شده بود. به طور کل ۱۷ نفر شهید شده
 بودند. { از ۱۷ نفر تعداد خانواده زیاد بود در آنجا؟ }:
 شاید کل ما در آنجا ۳۵ نفر ۴۰ نفر بوده باشیم. { از ۱۷ نفر که طفل ها بوده؛ جوان ها بوده و خود
 رئیس جمهور. این را شما می فهمین که در کتاب ها اکثراً نوشته کرده اند،
 خلقی ها بیشتر، رژیم بعد از رژیم جمهوری محمد داود که افسری بنام امام
 الدین رفت و از داودخان خواهش کرد که تسلیم شود و او تسلیم نشد و آنها
 اینطور می گویند که خود رئیس جمهور داودخان فیر کرد سر صاحب منصب
 و یک سرباز هزاره که در پهلوی امام الدین که لمری برید من بوده، افسر
 نظامی قطعه کوماندو کشته شده و در بازوی چپ امام الدین یک مرمی
 خورده و او را زخمی و پس فرار کرده و پس امر داده که کل را قتل کند. اینطور
 چیزی را شما دیدید؟ }:
 چي؟ اینکه نفر از طرف آنها کشته شده باشد؟
 { بلی؟ }:
 هیچ ندیدم. { یا کسی زخمی شده باشد؟ }:
 ندیدم! { یا از جانب
 خانواده شما کسی فیر کرده باشد؟ }:
 گفتم که نی! { ایکه عبدالاله و قدیر هم
 شما فهمیدید که فیر کردن یا نه؟ }:
 ای همان چیز اول بود که پدرکلانم بود،
 مادرکلانم بود، نعیم خان بود، خاله ام بود، مامایم بود و پدرم بود که من از
 آنطرف آمدم. قدیرخان این ها آنطرف دیگر بودند.

{ می گویند وقتی به رئیس جمهور گفتند که تسلیم شو، گفتند که ما به
 کمونیست ها تسلیم نمی شویم و مقاومت کردند. پس شما این را تردید می
 کنید؟ }:
 اینکه گفته غیر از خدا به کسی تسلیم نمیشوم، راستش را بگویم من
 نشنیدم. هیچ نمی توانم بگویم. { پس شما اینطور می گوئید که رئیس جمهور

بدست خود اعضای خانواده خود را نکشته است؟}: نه خیر! هیچ امکان ندارد، هیچ... {و سرباز یا صاحب منصب هم که گفته تسلیم شو، سر از او هم فیر نکرده؟}: من ندیدم، نه خیر من ندیدم. اول اینکه خود خانواده را پدرکلانم کشته باشد، بیخی حتی حتی [کاملاً بی اساس] است و باز که سر او از چی [افسر] فیر کرده باشد، من ندیدم.

{کدام وزیر یادتان است که از آنجا فرار کردند؟ کدام ها زنده بودند؟}: در بندی خانه بودند، آقای نوین بودند، به خیالم آقای عطائی بودند... وزیر ها در پیاده خانه بودند و خانواده در گلخانه... وزیرها می خواستند که پدرکلانم از ارگ برود طرف قندهار. {پدرکلان تان می خواستند این کار را کنند؟}: پیشنهاد کردند. {اما پدرکلان شما قبول نکردند؟}: قبول نکردند. {چه می گفتند چه دلیل می آوردند؟}: می گفت من نمیروم. می گفت که اگر میخواهی خودت برو، من همین جا می باشم من از اینجا شور نمی خورم.

اینکه داؤد جان پس از حوادث روزهای خونبار ۷ و ۸ ثور به چه سرنوشتی گرفتار شد، بحث جدگانه است که مروری کوتاه برآن از زبان خودش بازهم گوشه ای از داستان دنباله دار تراژیدی کودتای ثور را دربر می گیرد. او با آنکه تعداد زیاد اعضای خانواده خود را به شمول پدرکلان نامدارش که او را "بابه" خطاب می کرد، از دست داده بود، ولی این خوشبختی را داشت که از حادثه باوجود زخم در پایش، جان به سلامت برده و پس از گذشتاندن دوره های دشوار، اکنون با سن ۵۳ سالگی در ایالات متحده امریکا اقامت دارد.

{بعد کجا رفتید؟ قدم به قدم حادثه چطور شد؟}: بعد من برای دوماه در اتاق تنها ماندم {درهمین اتاق؟}: نه خیر! در اتاق که فیر و اینها شد به اتاق دیگر. آقای نوین مرا گفت که پایت اوگار [افگار- زخمی] شده، بعد از آنجا

تقریباً برای دو ماه تنها ماندم. {درکجا تنها ماندید؟}: در آنجا که عسکرها آمدند، مرا بردند به شفاخانه. در آنجا من زخمی بودم. چیز کردند تداوی کردند. برای یک و نیم ماه در آنجا بودم. یک شب بود ساعت های ۳ یا ۴ بجه. بخاطری که کی زنده است و کی مرده، هیچ خبر نداشتم. {اما می فهمیدید که یک تعداد کشته شده}: بلی! اینکه کی زنده مانده بود، نمی فهمیدم. شب ۳ بجه بود. رئیس شفاخانه چهارصد بستر آمد و گفت برای ت پایواز آمده. راستی خوش شدم که حداقل یک کسی زنده است و آمده پشت من. برآمدم با دریشی خواب. پایان شدم، عسکرها با ماشیندارها، اولچک و زولانه در پایم کردند، بسته کردند و بردند. از آنجا بردندم به بالاحصار. در بالاحصار آنجا چند نفر بندی های دیگر را گرفتند. روان شدیم طرف پلچرخی در قوای ۴ و من تقریباً ۲۰ روز در قوای ۴ ماندم. {نام یا چهره کسی از قوماندان یاد تان است؟}: نام شان یادم نیست. رئیس ارکان قوای ۴ بود.... یک وقتی عبدالعظیم محمود کاکایم رئیس ارکان قوای ۴ بود. یکی پرسانم کرد که کی هستی؟ نامم را گفتم. راستی ترسیده بودم. گفتم: محمد داود. گفت: داود کی؟ گفتم: داود محمود غازی. گفت: عبدالعظیم چه ات میشد؟ گفتم: کاکایم. گفت: وارخطا نباش. او رئیس ما بود. بسیار آدم خوب بود، وارخطا نباش!

در آنجا در شفاخانه قوای ۴ کوک پایم را از پایم پس کردند و از آنجا بردند به بندیخانه پلچرخی. {تا چه وقت در پلچرخی ماندید؟}: شش ماه. {کی کی ها بودند در پلچرخی؟}: یادم نیست {چیزی که یاد تان بوده است؟}: خانم نعیم خان بود، عمه هایم بودند، کاکایم بود. تقریباً ۸۰ نفر بودیم. خواهرم بود، من بودم، خانم ها... از مردها کاکایم صلاح الدین [محمود غازی] و باز محمد خان از دوستان پدرکلانم...

به این ترتیب گرداننده برنامه چند سؤال دیگر راجع به موضوعات زندان می پرسد که داود جان چیزی را دقیقاً بخاطر ندارد و گرداننده برنامه پس از

چند سؤال و جواب مختصر دیگر و با ابراز امتنان از مهمان مصاحبه را پایان می‌دهد.

این بود فشرده از مصاحبه آقای محمد داؤد محمود غازی نواسه دختری شهید محمد داؤد که به دلیل اهمیت تاریخی آن از روی کلیپ ویدیویی منتشره "یوتیوب" در قید قلم آورده شد و خدمت علاقمندان تاریخ معاصر کشور تقدیم شد. (این مصاحبه نخست در سلسله مقالات از این قلم تحت عنوان "شهرکابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال ۱۳۵۷" در افغان جرمن آنلاین، بخش نهم، مورخ اول جون ۲۰۱۷ به نشر رسید)

فصل هشتم

ننگ تاریخ: تباہی یک خانواده

آغاز فاجعه

متن گفتار شهنواز تی در کلیپ منتشره تلویزیون طلوع: «من به ساعت ۵ بجہ صبح به تاریخ ۸ ثور تعرض خود را بالای ارگ جمهوری شروع کردیم و به ساعت ۶ بجہ صبح توسط یک گروپ کومانندو قصر گلخانه را وقتیکہ محاصره کردیم، از داؤدخان خواهش شد کہ تسلیم شود، ولی داؤدخان قبول نکرد و گفت کہ ما تسلیم نمی شویم و روبرو سر کومانندوہائیکہ موجود بودند، فیر کردند و بعد از آن قدمہ دوم گروپ کومانندوئی ما بخاطر دفاع از خود و حفظ جان خود فیر کردند. داؤدخان و کسانیکہ ہمراہ شان بودند، از بین بردند» (برگرفته از متن کلیپ).

برای شرح فجایع کودتاچیان ۷ ثور در داخل قصر گلخانه ارگ ریاست جمهوری و کشتار بدون چون و چرای یک عده زنان، جوانان و اطفال بیگناه به طور بسیار بیرحمانه که در تاریخ قدیم و جدید کشور هیچگاه نظیر نداشته است، عنوانی جز "تنگ تاریخ"، دیگر عنوانی را نیافتم که افتتاح این حادثه را به طور کوتاه در یکی دو کلمه بیان کند.

"تنگ تاریخ"، یعنی آنچه که نه در فرهنگ و عنعنه دیرینه افغانستان و نه در غیرت و شهامت تاریخی مرد افغان و نه در هیچ معیار دیگر همچو ناروا صورت نگرفته و هیچ جوابی برای ندای آن طفل معصوم دو سه ساله که "گناه من چیست؟؟" و بيموجب بدست گرگان تشنه به خون کشته شده است، وجود ندارد.

"تنگ تاریخ"، برای آنکه کسانی از این ماجرا زخم برداشتند و اما جان بسلامت بردند، بازهم بدون گناه به زندان رفتند و از آنجا پس از سپری کردن ماه ها رنج و مشقت رها شدند و نیز چند نفری را از زندان به پولیگون بردند و در آنجا کشتند.

"تنگ تاریخ"، بازهم برای آنکه حتی اجساد خونبار شهداء را مخفیانه در گودالهای گم نام انداختند و به روی شان خاک پاشیدند تا کسی از محل دفن آنها آگاه نشود.

"تنگ تاریخ"، بازهم زندانی ساختن آن عده از مردان، زنان و اطفال بیگناه که مستقیماً شامل قدرت نبودند، و اما هریک را زیر نام یک خانواده به "آل یحیی" مسمی کردند و آنها را از هرکوی و برزن جمع کردند و بيموجب به زندان انداختند.

"تنگ تاریخ"، برای آنکه جای دادهای شانرا تصاحب نمودند و زنان و اطفال شان را پس از یک دوره پرمشقت زندان، بدون سرپرست و غمخوار و با دستان خالی مجبور به جلای وطن و عزیمت به سوی بی سرنوشتی ساختند، در حالیکه مردان شانرا برای مدت های نامعلوم هنوز در زندان

نگهداشتند.

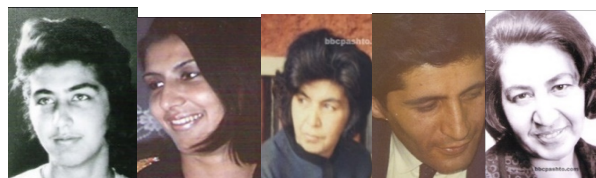
بازهم "تنگ تاریخ"، چونکه سلسله این زجرها تنها به یک گروپ مشخص "آل یحیی" منحصر نماند؛ بلکه همه اقشار ملت را با گذشت روزها، ماه ها و سال های بعد دربرگرفت و همه را به عین سرنوشت گرفتار کردند، به زندان انداختند، کشتند، فراری و مهاجر ساختند و به هزار بدبختی و مصیبت دچار کردند.

در این مبحث می خواهم فقط از یک گوشه کوچک و اختصاصی عنوان "تنگ تاریخ" با ذکر نام و پیوند خانوادگی ازهریک کسانی که در فاجعه داخل ارگ در شب و روز کودتا به شهادت رسیدند، ازکسانیکه جان سلامت بردند و بعد به زندان رفتند به شمول یک تعداد از اعضای کابینه و نیز ازکسانیکه زیر نام خانواده "آل یحیی" زندانی شدند، یاد کنم.

اسمای شهداء، زخمی ها و زندانی های خانواده:

"انا لله و انا الیه راجعون"





الف - اسمای ۱۸ تن اعضای خانواده محمد داؤد که در رویداد شوم ۷ ثور در قصر گلخانه ارگ جمهوری به طور بیرحمانه به شهادت رسیدند: (از بالا به پایان و از چپ به راست)

۱. رئیس جمهور محمد داؤد (۶۸ ساله) با وایگل پسر ویس داؤد (۳ ساله) (عکس بالا)؛

۲. میرمن زینب داؤد - خانم محمد داؤد (خواهر شاه سابق اعلیحضرت محمد ظاهر شاه)؛

۳. سردار محمد نعیم (برادر محمد داؤد) - سابق وزیر امور خارجه (مختصر سوانح موصوف در پایان این فصل دیده شود*)

۴. محمد عمر داؤد (۴۳ ساله) (پسر ارشد محمد داؤد)؛

۵. خالد داؤد (۳۱ ساله) (پسر دوم محمد داؤد)؛

۶. ویس داؤد (۳۱ ساله) (پسر سوم محمد داؤد) [ویس و خالد دو گانگی بودند]؛

۷. شیما داؤد (۳۱ ساله) و حارث داؤد (۵ ساله) - (خانم و فرزند ویس داؤد - "شیما دختر تیمور شاه آصفی و بلقیس آصفی")؛

۸. شینکی داؤد (۳۸ ساله) - (خانم زلمی محمود غازی "دختر دوم محمد داؤد")؛

۹. زرلشت (۱۴ ساله) - (دختر چهارم محمد داؤد)؛

۱۰. هیله (۱۳ ساله) - (دختر عمر داؤد)؛

۱۱. غزال (۸ ساله) - (دختر عمر داؤد)؛

۱۲. صفورا (۱۳ ساله) - (دختر عبدالعظیم غازی، "نواسه سردار محمد نعیم")؛
 ۱۳. زرمینه (۴۱ ساله) - (دختر سردار محمد نعیم - خانم عبدالعظیم غازی)؛
 ۱۴. عایشه (خواهر محمد داؤد که از دوپا فلج و به روی چوکی عراده دار حرکت می کرد)؛
 ۱۵. نظام الدین غازی (۴۰ ساله) - (داماد محمد داؤد، "شوهر تورپیکی دختر ارشد محمد داؤد)؛
 ۱۶. میرمن بلقیس آصفی (خانم تیمورشاه آصفی، "خواهر اعلیحضرت محمد ظاهر شاه")
 ۱۷. وایگل (۳ ساله) - (پسر ویس داؤد - درآغوش پدر کلانش محمد داؤد - عکس بالا)؛
 ۱۸. حارث (۵ ساله) - (پسر ویس داؤد - درآغوش مادرش شیما داؤد)
- ب - اسمای ۱۶ تن از اعضای خانواده محمد داؤد که در قصر گلخانه بودند و اما زخمی و یا سالم از فاجعه جان به سلامت بردند و همه پس از تداوی از شفاخانه به زندان پلچرخ برده شدند:
۱. گلالی داؤد (خانم عمر داؤد، دختر عبدالله خان ملکپار)؛
 ۲. خورشید (دختر عبدالعظیم محمود غازی، "نواسه سردار محمد نعیم")؛
 ۳. زهرا (دختر نظام الدین غازی، "نواسه محمد داؤد")؛
 ۴. محمد داؤد محمود غازی (پسر نظام الدین غازی، "نواسه محمد داؤد")؛
 ۵. تورن (پسر تیمورشاه آصفی)؛

۶. هما داؤد (خانم خالد داؤد، "دختر محمد اسمعیل عثمان")؛
 ۷. زهره (دختر تیمورشاه آصفی)؛
 ۸. میرمن زهره (خانم سردار محمد نعیم، "خواهر اعلیحضرت محمد ظاهرشاه")؛
 ۹. میرمن سلطانه نور (خانم محمد عمر نور زکریا، "خواهر اعلیحضرت محمد ظاهرشاه")؛
 ۱۰. طارق (پسر خالد داؤد، "نواسه محمد داؤد")؛
 ۱۱. یحیی (پسر تیمورشاه آصفی)؛
 ۱۲. تورپیکی آصفی (خانم یحیی آصفی)؛
 ۱۳. احمد شاه (پسر یحیی آصفی)؛
 ۱۴. سلیم (پسر یحیی آصفی)؛
 ۱۵. تیمورشاه آصفی (برادر ملکه حمیرا و پسر ارشد احمد شاه خان وزیر دربار و شوهر خواهر شاه سابق - "میرمن بلقیس")؛ قابل یاد آوریست که تیمورشاه آصفی با وحید عبدالله معین وزارت خارجه حوالی عصر ۷ ثور از راه وزارت خارجه از ارگ بیرون شد و حین رویدادهای خونین شب و صبح زود ۸ ثور در قصر گلخانه نبود.
 ۱۶. شرین گل (پرستار عایشه خواهر محمد داؤد، نیز در گلخانه حضور داشت).
- ج - کسانی که بر علاوه ۱۶ تن مندرج در لست "ب"، در ارتباط با عضویت و یا منسوبیت با خانواده مسمی به "آل یحیی" متعاقب کودتا و یا در فاصله های کوتاه در محبس پلچرخی زندانی گردیدند:

- گروپ زنان:

- ۱- میرمن سلطانه نور- خانم محمد عمر نور زکریا - خواهر شاه سابق؛ ۲ -

میرمن امینه روکی سلیمان - خانم جنرال عبدالله روکی، خواهر اعلیحضرت
شاه سابق؛ ۳ - روح افزا سلیمان؛ ۴ - محبوبه سلیمان؛ ۵ - وریشمینہ سلیمان
(دختر علیشاه خان سلیمان)؛ ۶ - حمیدہ شیرزاد (خانم غلام محمد شیرزاد)؛
۷ - زرمینہ شیرزاد؛ ۸ - شایستہ شیرزاد؛ ۹ - محبوبہ شیرزاد؛ ۱۰ - حمیرا
غازی، ۱۱ - عالیہ غازی؛ ۱۲ - نظیفہ غازی نواز؛ ۱۳ - لطیفہ غازی؛ ۱۴ -
مروارید غازی؛ ۱۵ - ہیلی غازی؛ ۱۶ - جمیلہ یوسف (خانم محمد ولی
یوسف)؛ ۱۷ - ماری نور (خانم گل احمد نور زکریا)؛ ۱۸ - رخشانہ آصفی
(دختر تیمور شاہ آصفی)؛ ۱۹ - رمیکہ - دختر عبدالله روکی سلیمان؛ ۲۰ -

- گروپ مردان:

۱. انجنیر محمد ولی یوسف پسر محمد علی خان - پسر کاکای
اعلیحضرت شاه سابق،
۲. غلام محمد شیرزاد - سابق وزیر تجارت؛
۳. یحیی شیرزاد؛
۴. غلام غوث شیرزاد؛
۵. زلاند شیرزاد؛
۶. علی شیرزاد؛
۷. احمد علی خان سلیمان - سابق وزیر دربار (در زندان بہ سن بیش از
۸۰ سالگی وفات کرد)؛
۸. عبدالعلی سلیمان - پسر احمد علی خان سلیمان؛
۹. جنرال علیشاه خان سلیمان؛
۱۰. ولی شاہ (پسر علیشاه خان)؛
۱۱. غلام محمد سلیمان - سابق سفیر و معین وزارت خارجہ؛
۱۲. سلیمان سلیمان (پسر غلام محمد سلیمان)؛

۱۳. محمد قادر سلیمان (داماد شاه محمودخان غازی)؛

۱۴. احمد ولی - پسر مارشال شاه ولیخان؛

۱۵. فریدون - پسر احمد ولی نواسه شاه ولیخان؛

۱۶. داکتر قیس روکی - پسر عبدالله روکی سلیمان (جنرال عبدالله روکی سلیمان از جمله کسانی بود که فردای کودتا بازداشت گردید و روز بعد در پولیگون در جمع دیگران شهید شد)،

۱۷. هارون آصفی - پسر احمد شاه خان وزیر دربار (افسر پولیس)؛

۱۸. گل احمد نور زکریا - رئیس پشتیبانی تجارتنی بانک، برادر محمد عمر نور زکریا؛

۱۹. صلاح الدین غازی - پسر شاه محمودخان غازی (موصوف بعد از گذشتادن چند هفته در زندان پلچرخی با چند نفر دیگر از جمله محمد اکبر رئیس دفتر ریاست جمهوری، باز محمد خان از دوستان وفادار محمد داود، و پسرش عبدالمجید باز به پولیگون قوای ۴ برده شدند و به شهادت رسیدند)؛

۲۰. محمد روکی - پسر جنرال عبدالله روکی؛

۲۱. اسمای چند نفر از جوانان، از جمله نواسه‌های غلام محمد شیرزاد در یادداشت هایم از قلم افتاده است.

د - کسانی که حین وقوع کودتای شور در خارج بودند و جان بسلامت بردند:

۱. تورپیکی - دختر ارشد محمد داود، خانم نظام الدین غازی که نسبت مریضی قبلاً برای تداوی به سویس نزد خواهر خود درخانی رفته بود؛

۲. همه منسوبین فامیل اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، به شمول شخص اعلیحضرت و ملکه حمیرا، شاهدخت بلقیس و شوهرش جنرال عبدالولی، شهزاده احمد شاه، شهزاده محمد نادر، شهزاده شاه

محمود، شهزاده محمد داود پشتونیار و شهزاده میرویس با هریک ازخانم ها و فرزندان شان که پس از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به ایتالیا و بعضی کشورهای دیگر اقامت گزین شده بودند.

۳. سلطان محمود غازی - پسر ارشد شاه محمودخان غازی و همسرش عالیه - خواهر اعلیحضرت پادشاه سابق چندی قبل جهت دیدار اعلیحضرت به روم رفته بودند و از آنجا برای دیدن دختر شان به تهران آمدند و هنوز در آنجا بودند که کودتای ۷ ثور به وقوع پیوست.

۴. درخانی - دختر سوم محمد داود (خانم داکتر توریالی نور) که در آنوقت با شوهرش و دو پسرش بنام های: محمد اکبر نور و محمد داود نور و دخترش که چندی قبل وفات کرد (نواسه های محمد داود)، در سوئیس زندگی می کرد؛

۵. محمد عزیز نعیم پسر سردار محمد نعیم با خانمش شاهدخت مریم دختر اعلیحضرت شاه سابق - عزیز نعیم مامور وزارت خارجه در آنوقت به حیث دیپلمات در سفارت افغانستان در لندن ایفای وظیفه می کرد؛

۶. محمد نادر نعیم - پسر محمد عزیز نعیم با والدین خود در لندن بود و فعلاً در کابل اقامت دارد.

مختصر سوانح شهید سردار محمد نعیم



او پسر سردار محمد عزیز خان و برادر کهنتر محمد داؤد است که در سال ۱۹۱۲م در شهرکابل بدنیا آمد، تحصیلات ابتدائی را در لیسه های حبیبیه و امانیه گذشتاند، در سال ۱۹۳۱ بعد از آنکه اعلیحضرت محمد نادرشاه عمش به سلطنت رسید، به حیث مدیر عمومی سیاسی در وزارت امور خارجه مقرر شد و به همین سلسله در سال ۱۹۳۲ وزیر مختار افغانی در روم و بین سالهای ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۷

به حیث معین وزارت خارجه و از آن بعد تا ۱۹۴۶ وزیر معارف و درعین زمان به حیث معاون صدارت ایفای وظیفه کرد. در سال ۱۹۴۶ به حیث وزیر مختار افغانی در لندن و از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۰ به حیث سفیر کیبر افغانستان در واشنگتن مقرر شد. در کابینه محمد داؤد از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۳ به حیث وزیر امور خارجه و معاون صدارت کار کرد. با استعفا محمد داؤد از صدارت او نیز باز نشسته شد و مدت ده سال دردهه دموکراسی از امور رسمی کناره گرفت؛ اما پس از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به طور رسمی به حیث نماینده خاص رئیس دولت محمد داؤد در واقع گردانندگی چرخ امور خارجی نظام جمهوری را پیش می برد و در تمام امور مشاور خاص و ارشد رئیس دولت بود. تا آنکه در صبح زود ۸ ثور ۱۳۵۷ به وسیله حمله خونبار کودتاچیان ۷ ثور در ارگ ریاست جمهوری با برادر خود محمد داؤد و دیگر اعضای خانواده جام شهادت نوشید و به رحمت حق پیوست. رمیم او نیز در عین محل با تعدادی دیگر از شهدای آن فاجعه پس از ۳۰ سال پیدا شد و در ساحات غرب کابل بر بالای تپه ای در حواشی بین قوای مرکز و فرقه ۷ ریشخور بخاک سپرده شد.

فصل نهم

چگونگی پیدا شدن اجساد شهداء پس از سی سال

توظیف یک هیئت برای جستجو

در بخش قبلی از ۱۸ تن کسانی نام برده شد که در روز ۷ ثور و فردای آن در قصر گلخانه جام شهادت نوشیدند. از آنروز تا ۲۰۰۸ که ۳۰ سال می گذرد، هیچکس به فکر آن نیفتاد که در پی یافتن گورستان گمنام این شهداء از ترس رژیم دست به کار شود، چه رژیم خلقی - پرچمی هرگز نمی خواست، سلسله این جنایت و جنایات بعدی شان برملاء شود و می خواستند خاموشانه بر آن سرپوش بگذارند تا گذشت روزگار آنها را از یاد ببرد. این روحیه بعد از سقوط رژیم کمونیستی داکتر نجیب کماکان ادامه یافت و حکومت تنظیمی و همچنان طالبان که همه در ضدیت با جمهوری محمد داؤد و شخص خودش قرار داشتند، از پیگیری موضوع طفره رفتند و گذاشتند تا اجساد آن

شهداء همچنان نامعلوم و در زیر خاک پوشیده و از نظر ها پنهان بماند.

اما وقتی صفحه تاریخ برگشت، رژیم کمونیستی، تنظیمی و طالبی از قدرت افتادند، این امید پیدا شد که شاید نظام جدید در اثر تقاضای رسانه‌ها و بعضی اشخاص برای جستجوی قبر محمد داود به حیث اولین رئیس جمهور افغانستان و یکی از شخصیت‌های برجسته تاریخ معاصر کشور دست به کار شود. این آرزومندی هفت سال بعد با دریافت نشانه‌هایی از محل دفن آن شهداء جامه عمل پوشید و حامد کرزی رئیس جمهور آنوقت کشور با صدور یک فرمان در سرطان ۱۳۸۷ ش (جون ۲۰۰۸ م) هیئتی را مؤظف این کار ساخت.

در فرمان مذکور آمده است که: «به منظور ارج گذاری به مقام والای شخصیت ملی کشور شهید محمد داودخان، اولین رئیس جمهور افغانستان که در نتیجه کودتای خونین هفت ثور سال ۱۳۵۷ با اعضای فامیل شان جام شهادت نوشیدند، کمسیون به خاطر جستجو جهت دریافت مدفن و اعمار مرقد ایشان و خانواده مرحومی به ترتیب ذیل مؤظف می گردد...»

این کمسیون تحت ریاست امرالله صالح، رئیس امنیت ملی و به اشتراک نمایندگان با صلاحیت وزارت های دفاع، داخله، اطلاعات و فرهنگ، و نماینده شورای ولایتی کابل و محمد نادر نعیم به حیث اعضای آن برای عملیات جستجوی مدفن مرحومی توظیف شدند و طوری که در فرمان ذکر شده است که کمسیون: «نتیجه را همراه با پیشنهادات در مورد اعمار مرقد آن شهید والا مقام طی مدت یک ماه به مقام ریاست جمهوری اسلامی افغانستان ارائه نماید.»

در اولین گزارش کمسیون که تقریباً یک ماه بعد از صدور فرمان فوق به روز شنبه مورخ ۲۶ اسد ۱۳۸۷ ش (۱۶ آگست ۲۰۰۸ م) از طریق یک کنفرانس خبری منتشره آژانس پژواک اعلام گردید، چنین آمده است: «داودخان و اعضای خانواده وی در ساحه شرق کابل، عقب حربی پوهنتون

در یک مخروبه زیر خاک شده اند. کمیون بعد از تلاش بسیار زیاد و به همکاری کارمندان سابق استخبارات و اردو این محل را دریافت و نشانی نموده است.» کمیون در دومین گزارش خود که به روز پنجشنبه مورخ ۱۴ قوس ۱۳۸۷ ش (۴ دسمبر ۲۰۰۸ م) از طرف دفتر روابط عامه وزارت صحت عامه جمهوری اسلامی افغانستان رسماً به نشر رسید، چنین اعلام کرد:

اعلامیه مطبوعاتی دولت:

«کابل ۱۴ قوس ۱۳۸۷: طبق حکم شماره ۶۴۵ جلالتمآب حامد کرزی رئیس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان کمیونی برای شناسائی و تثبیت جسد اولین رئیس جمهور شهید افغانستان سردار محمد داودخان و اجساد اعضای خانواده مرحومی شان، به ریاست محترم داکتر فیض الله کاکر معین مسلکی وزارت صحت عامه و شش تن عضو هریک محترم دگر جنرال محمدحسن خان رئیس امنیت و دفاع اداره امور، محترم جنرال پادشاه میر، محترم داود هاشمی، محترم سردار نادر نعیم، محترم سردار محمود غازی، محترم قاسم باز و ملک مولاکل موظف گردید. به کمیون موظف مذکور وظیفه سپرده شد تا با توجه به علایم و مشخصات خاص شهداء و با استفاده از امکانات طب عدلی، مساعی مشترک خود را به کار انداخته و گزارش مکمل کاری خود را به مقام محترم ریاست جمهوری تقدیم نماید، تا طوری که جلالتمآب ایشان لازم دانند، طی مراسم بلند و شکوهمند دولتی آخرین بزرگداشت و تدفین شهدای مذکور را هدایت خواهند فرمود.»

«دوماه بعد از توظیف، کمیون توانست با درنظرداشت علایم فارقۀ اسکلیت ها، کلیشه دندانها، لباس و قامت اجساد، قسمت جسد که مرمی به آن اصابت نموده و اطلاعات و گفته های واصله اقارب ۹ تن از اعضای خانواده مرحومی شهید سردار محمد داودخان را شناسائی نماید»، این سخنان را داکتر فیض الله کاکر معین امور مسلکی وزارت صحت عامه و

رئیس کمسیون نامبرده اظهار داشتند. ایشان علاوه نمودند: «اما بعد از آن کمسیون در مجموع ۲۹ جسد در پولیگون پلچرخی و ۹۳ جسد در تپه مرنجان را مورد آزمایش قرار داد که این آزمایش شامل به کارگیری شیوه‌های مختلف مسلکی و تجربی، مصاحبه‌ها، دید و بازدید‌ها با اقارب، دوستان و همکاران و در مورد شخص داؤدخان، در آخرین مورد مقایسهٔ قالب دندانهای مصنوعی که فعلاً در موزیمی در کشور آلمان نگهداری می‌گردد، احتمال ما را به یقین تبدیل نمود؛ زیرا قبلاً نسخهٔ مطلای مصحف شریف - تحفهٔ شاه عربستان - را نیز از بقایای لباس شان دریافت داشته بودیم.»

در اعلامیه اسمای شهدای شناسائی شده خانوادهٔ سردار محمد داؤدخان به شمول شخص مرحومی وی با نام‌ها و سال تولد شان قرار ذیل می‌باشد: [برای جلوگیری ازطوالت و تکرار متن از القاب "سردار" و "شهید" که در متن اصلی تذکر یافته است، به دلیل اینکه همهٔ آنها "شهید" بوده‌اند و نیز چون محمد داؤد از کاربرد لقب "سردار" برای خود و فامیل خود منصرف شده بود، صرف نظر می‌گردد و تنها سال تولد هریک در بین قوسین درج می‌شود.]

۱ - محمد داؤد (۱۹۰۹) رئیس جمهور؛

۲ - محمد نعیم خان (۱۹۱۱) برادر رئیس جمهور؛

۳ - نظام الدین غازی (۱۹۳۸) داماد محمد داؤد؛

۴ - محمد عمر (۱۹۳۵) پسر محمد داؤد؛

۵ - ویس (۱۹۴۷) پسر محمد داؤد؛

۶ - خالد (۱۹۴۷) پسر محمد داؤد؛

۷ - میرمن زینب خانم محمد داؤد؛

۸ - عایشه خواهر محمد داؤد؛

۹ - شینکی (۱۹۴۰) دختر محمد داؤد؛

۱۰ - زرلشت (۱۹۵۵) دختر محمد داؤد؛

۱۱- زرمینه (۱۹۳۷) دختر محمد نعیم خان؛

۱۲- شیما (۱۹۴۷) خانم ویس داؤد؛

۱۳- غزال (۱۹۶۵) دختر عمر داؤد؛

۱۴- صفورا (۱۹۶۵) دختر زرمینه، نواسه محمد نعیم خان؛

۱۵- حارث (۱۹۷۳) پسر ویس داؤد،

۱۶- وایگل (۱۹۷۵) پسر ویس داؤد.

در ادامه اعلامیه آمده است: «کمسیون این امر را یک دست آورد بزرگ برای کافۀ ملت افغانستان دانسته و آنرا به شخص جلالتمآب رئیس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان محترم حامد کرزی، به بازماندگان خانواده سردار محمد داؤدخان به خصوص سردار [محمد داؤد] محمود غازی، هموطنان عزیز در داخل و خارج کشور و در نهایت به تمام تیم کاری کمسیون اعم از متخصصین طب عدلی، متخصصین شفاخانه ستوماتولوژی، انستیتیوت ملی صحت عامه و سایر همکاران که از هیچ گونه تلاش های پیهم، خسته گی ناپذیر و شبها روزی دریغ نورزیده، چنین یک رسالت بزرگ ملی را به وجه احسن، احترام خاص و خلوص نیت به انجام رسانیدند.»

(پایان اعلامیه وزارت صحت عامه، دفتر روابط عامه)

چگونه محل دفن اجساد پیدا شد؟

مسلم است که سران خلقی و پرچمی و تعداد انگشت شمار نظامیان آنها از این موضوع آگاه بودند که اجساد شهدای ۷ ثور را در کجا دفن کرده اند، ولی هیچ یک آنها تا روز زوال خود و از آن به بعد تا سالهای دیگر زبان به کلام باز نکردند و حرفی در باره نگفتند، تا آنکه بعد از ۳۰ در وقت ریاست جمهوری حامد کرزی توجه به این موضوع معطوف گردید، ولی تا آنوقت کسی دقیقاً از محل دفن اجساد معلومات نداشت. بعد از نشر اعلامیه اول شخصی بنام جنرال "پادشاه میر" که در "خوست" اقامت داشت، وقتی از رادیو

تلویزیون شنید که رئیس جمهور کمسیون را برای جستجوی محل دفن شهدای ۷ ثور تعیین کرده است، فوری با کرزی به تماس شد و معلومات دست داشته خود را در زمینه بیان کرد. حامد کرزی او را فوری احضار و با اعضای کمسیون همکار ساخت.

جنرال پادشاه میر یکی از صاحب منصبان اردو بود که در وقت شاهی به حیث افسر تانکیست در قوای ۴ زره‌دار به رتبه جگتورن ایفای وظیفه می‌کرد و از آنجا به قول اردوی پکتیا تبدیل شد. پس از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ دولت جمهوری به ارتباط هواداری وی از رژیم شاهی بر او مظنون شد و او را از بست نظامی بیرون و در بست ملکی و غیر محارب به حیث آمر حفظ و مراقبت قوای ۴ زره‌دار مقرر کرد. در همین وظیفه مشغول خدمت بود، تا آنکه کودتای ۷ ثور صورت گرفت. او شاهد رویدادهایی بود که ظرف چند روز متعاقب کودتای منحوس ثور در ساحه قوای ۴ رخ داد.

در آن روز ها پادشاه میر شاهد حوادثی گردید که از اسرار رژیم کودتائی بود. او ترسید تا مبادا کودتاچیان برای اختفای آن رازها، او را از بین ببرند. لذا از جمله اولین کسانی بود که از کابل فرار و به پاکستان رفت. در آنجا هنوز داعیه جهاد گرم نشده بود که با آمدن حضرت صبغت الله مجددی به پشاور، پاچا میر نیز با او همکار گردید و حضرت صاحب او را در تشکیلات می‌جاهدین جا داد و تا رتبه جنرالی ارتقا کرد و اداره کرزی بعداً رتبه جنرالی او را تصدیق نمود. (برای شرح مزید دیده شود بخش دوم مصاحبه جنرال پادشاه میر با "رادیوی آزادی"، برگرفته از کتاب "و آن گلوله باران بامداد بهار"، نوشته داکتر صبورالله سیاه سنگ، صفحه ۲۹ تا ۳۸)

حالا جریان موضوع را از زبان خود جنرال پادشاه میر بشنوید که طی یک مصاحبه با حمید مهمند - گزارشگر "رادیو آزادی" (بخش اول) منتشره مورخ ۱۱ سرطان ۱۳۸۷ ش (۲ جولای ۲۰۰۸) به پشتو انجام داد و داکتر سیاه سنگ در کتاب فوق‌الذکر خود برگردان دری آنرا به نشر سپرده است که اینک فشرده

آن خدمت تقدیم می‌شود:

جنرال پادشاه میر می گوید: «پنجشنبه ۷ ثور ۱۳۵۷ کودتا شد، فردایش که روز پایان یافت، ساعت ۱۲ شب مرده‌ها را آوردند. موتر آمد. آنوقت من مدیر حفظ و مراقبت قوای ۴ زره‌دار بودم. امر شد که خود را با عسکرها به پولیگون برسانم. با آنها یکجا به پولیگون رفتم. موترها از سوی شهر می‌آمدند و چراغهای شان از دور به چشم می‌خوردند. با خود گفتم: خدایا در این نیم شب موترها از کدام طرف به پولیگون آمدند. اولین موتری که رسید، جیپ وزارت دفاع بود. پس از سلام و مانده نباشی، پرسیدم: برادر خیریت باشد؟ چطور آمده اید؟ گفتند: مرده‌های داؤدخان و خانواده اش را آورده ایم و میخواهیم در اینجا که قبلاً موضع نظامی (زمین حفر شده برای تانک) بود، برای شان جای پیدا کنیم. گفتم: خیلی خوب.» (صفحه ۲۲)

او می‌افزاید: «اسلم وطنجار که در کودتا هم نقش داشت و در قوای ۴ زره‌دار بود، میدانست که کدام قسمتهای زمین برای موضع کنده شده بودند. او گفت: اینجا یک موضع قبلی تانک وجود دارد. گودالها پیشاپیش کنده شده بودند. پس از موترهای جیپ، یک زیس [موتر لاری نوع روسی] نو آمد و به سوی گودال وضع ریورس [بطرف عقب] شد. به من گفتند: عسکرها را بگو که مرده‌ها را پائین کنند. عسکرها یکی یکی به پائین کردن مرده‌ها شروع کردند. خودم به لحد پائین شدم. اولین کاری که کردم، روی اجساد را به سوی قبله گرداندم. وقتی که امروز گورها را باز کردند، خوشبختانه همه اسکلتها رو به سوی قبله دیده می‌شدند. ترپال یکی از موترها را باز کردم و به راننده موسپیدش گفتم: آزرده نمیشوی، اگر این ترپال را بگیرم و به روی مرده‌ها بیندازم؟» (داکتر سیاه سنگ: "و آن گلوله باران... صفحه ۲۳)

پادشاه میر به جواب سؤالی در باره تعداد مرده‌ها در این موتر گفت که: «تقریباً سیزده نفر را زیر خاک کردیم، سیزده نفر... در میان آنها سه زن بود و دیگران همه مرده‌ها. سیزده مرده را همان شب آوردند و دیگران را شب بعدی.

از آنجایی که سه شبانه روز بیدار خوابی کشیده بودم، به خانه ام به شهر آمدم. به گفته معاونم ضابط شاه ولی خان، شانزده مرده دیگر را که زیاده تر شان زنها بودند، ۲۵ قدم دورتر در موضع دیگر (کنده شده برای تانک) آورده شدند. فردای آن روز شاه ولی خان ضابط گفت: آمر صاحب شما دیشب نبودید، مرده های دیگر را هم آوردند. پرسیدم که آیا آنها را شناختی؟ گفت: نه، نشناختم. اما دیدم که زنها و کودکان زیاد و مرد ها کم بودند.» (مأخذ بالا..... صفحه ۲۳ و ۲۴)

در برابر سؤال دیگر که آنها به چه وسیله کشته شده بودند، پادشاه می‌گفت: «دروغ گفتن گناه است و شب بود. چهره ها درست دیده نمی شدند. همه خون آلود بودند. دستهایم در وقت اینسو و آنسو کردن شان به خون آغشته می شدند و آنها یکسره گلوله باران شده بودند. از سوی شب تاریک بود و از سوی دیگر می گفتند که مرده ها را به عجله پائین کنید. پس از مرگ چهره ها تغییر می کند. مرده ها درست شناخته نمی شدند... ولی از ساختمان بدن، درشتی اندام و کوتاهی قامت، حدس زدم که باید [آن یکی] داؤدخان باشد.»

او در پاسخ به سؤال دیگر که اجساد را چه کسانی می آوردند، افسران بلند رتبه یا عسکرهای عادی، گفت: «در راس آنها نوراحمد نور وزیر داخله بود. نمی دانم که او حالا در کدام کشور زندگی می کند. دیگران وزیر هایی بودند که نمی شناسم. یک از آنها از اسلم [وطنجار] پرسید: آیا این افسر که در پائین سرگرم کار است، ملگری (رفیق حزبی) است، یا نه؟... آنها می خواستند که این راز فاش نشود و مرده ها همانجا ناپدید شوند.... بعد یکی آنها گفت که او (اشاره به من) رفیق حزبی نیست!»



قبر دسته جمعی شهید محمد داود و تعدادی از خانواده او که در پولیگون پلچرخی دفن شده بودند و بعد از گذشت سی سال این گورستان گمنام کشف گردید.



قبر دسته جمعی برخی از خانواده شهید محمد داود که بیشتر شان اطفال و زنان بودند و در پولیگون پلچرخی در نزدیکی قبر اول قرار دارد.

جنرال پادشاه میر به این نکته اشاره می کند که: «بعداً بزرگان و کسانى در سطح وزیرها را آنجا می آوردند و تیرباران می کردند. وزیرهای خیلی خوب بودند. البته پس از آنکه میزدند و به شهادت می رساندند، می گفتند: به کسی نمی گوئیم، انکار میکنیم و کار مخفی است؛ زیرا اینها بدون محاکمه کشته می شوند... اینها اعضای کابینه داودخان بودند. یکی وفی الله سمیعی وزیر عدلیه بود و دیگری وزیر خارجه. برای آنکه می گفتند وزیر خارجه را پائین کنید. جمعاً هشت نفر بودند. آنها را هشت شب پس از کشتن سردار صاحب شهید، زنده آوردند و گفتند از کشتار شان منکر می شویم.» (صفحه ۵۲)

«یکی دیگر از آن میان موسی شفیق بود. از او هم سؤال می کردند، او در جواب میگفت: من بسیار بیگناه هستم. درخانه ام سطرنجی [نوع فرش که از تارنخی بافته شده است] هموار است، اولاد چیزی ندارم. چیز دیگر در بساطم نیست. اینها گفتند: تو آب هلمند را فروخته ای. او گفت: تو (به نوراحمد نور گفت: تو)، اناهیتا راتب زاد، ببرک کارمل و حفیظ الله امین همه وکیل های شورا بودید. شما پاس کردید و من که صدراعظم آن وقت بودم، امضا کردم. بحث مستقیماً در همان جا شروع شد. بعد از گفتگو موسی شفیق را کشتند. پس از او وزیر عدلیه را از موتر پائین کردند. اینها آتش می کردند و آنها می گفتند: الله اکبر و به زمین می افتادند. احساسات آنها را نمی توانستم بدانم. از یکسو تاریکی شب بود و از سوی دیگر فیرکننده گان کلاه های داشتند با دو سوراخ برای چشمها. چیزی از چهره شان دیده یا خوانده نمیشد. آنها کلاشنکوف به دست، از پشت موتر جیپ بیرون می آمدند، از هشت متری فیر می کردند و واپس به پشت جیپ می رفتند.... پس از او [موسی شفیق] وفی الله سمعی وزیر عدلیه را از موتر پایان آوردند و با او مشاجره را شروع کردند. به او گفتند: دیروز شما ما را بر لب گور رسانده بودید. امروز خودتان بر لب گور ایستاده اید.» (مأخذ بالا... صفحه ۳۶)



(جنرال پادشاه میر شاهد عینی حوادث آن شب با ملک ملا گل نشان دهنده محل دفن اجساد)

پادشاه میر خان در پاسخ به سؤالیکه آیا نور احمد نور خودش امر فیر بر آنها را می داد، گفت: «نه! نه! او نه قومانده داده و نه به دست خود کشته است. او بخاطری نکشته است که وقتی گپ هایش ختم می شد، همان شخص نظامی کلاشینکوف بدست که در پشت جیپ ایستاده بود، می آمد و در پیش روی جیپ می ایستاد و بدون آنکه کسی به او امر کند، خود به خود فیر می کرد و اینها را به شهادت میرساند. نور به آنها قومانده نمی داد که بزنید یا خوب یا بد. هر آنچه گفتم در پیش چشم خودم رخ داده است.» [این مشخصه ثابت می سازد که اینها همان کوماندوهای روسی بودند که حادثه خونبار قصر گلخانه و قتل ۱۸ نفر از خاندان محمد داود را به همین شکل انجام دادند.]

پادشاه میر خان می افزاید: «درهمین دشت روسها آمدند و تانکهای شان همه جا را کند و کپر کردند. در دلم گشت که ممکن است روزی خداوند افغانستان را آزاد سازد. من از جایی که داودخان در ته آن به خاک سپرده شده بود، با قدمهایی به خطوط یک متر اندازه گرفتم: دقیق ۶۵ متر دور از سرک [در ویرانه های پشت حربی پوهنتون، نزدیک زندان پلچرخی، ۱۸ کیلومتری شرق کابل] آمدم و این عدد ۶۵ متر را جایی یادداشت کردم. با خود گفتم که شاید روزی افغانستان از چنگال کمونیستها آزاد شود. آنوقت، روسها نبودند، همین کمونیستها بودند. گفتم مبادا این گورستان که آرامگاه یک شخصیت است، گم شود. در این دوماه گذشته جاهای گوناگونی به اثر گزارشهای نادرست مردم کنده و کشوده می شدند و اثری به چشم نمی خورد.» (مأخذ بالا.... صفحه ۲۸ و ۲۹)

حمید مهمند گزارشگر "رادیو آزادی" که با جنرال پادشاه میر مصاحبه داشت، در آخر از او پرسید که: «جنرال صاحب! از معدود کسانی که راز جایگاه گور دسته جمعی داودخان و خانواده اش را در سینه داشتند، یکی شما استید. حالا که این گورستان پیدا شده و مرده ها از آن بیرون کشیده شدند، چه

احساسی دارید؟ او در جواب گفت: «وقتی به سرخاک سردار داؤدخان میرفتم، سردار نادر جان [نواسه محمد نعیم خان] و سردار محمود جان [محمد داؤد محمود غازی] با من می بودند. آنها به پاس گرامیداشت پدر بزرگ شان از سر صبح آنجا می رفتند و خاکها را با انگشتان شان اینسو و آنسو می کردند تا استخوانها آسیب ندیده به دست این دو، دل شان برای مرده های شان بسیار میسوخت. استخوانها را به شفاخانه امنیت ملی آوردیم تا نظر به تصمیم رئیس جمهور یا امنیت ملی یا حکومت شناسائی شوند. البته شناسائی هویت ممکن نیست برای آنکه همه اش استخوان است.»

او در پایان مصاحبه چنین گفت: «خوش هستم من حیث مسلمان، تا امروز در هر گوشه جهان، چه کفر و چه اسلام، اگر رئیس جمهور مرده، جسدش گم نشده است. آنهم رئیس جمهوری مانند داؤدخان که بسیاری از مردم افغانستان در مرگش غمگین شدند. با یافتن گورش حالا احساس میکنم که داؤدخان زنده شده است و خیلی خوشحالم که گورش یافت شد و مردم خواهند توانست به زیارتش بروند.»

مراسم خاکسپاری و انتخاب محل بازدفن رمیم شهداء

طوری که در اعلامیه دوم رسمی دولت، منشتره وزارت صحت عامه دولت جمهوری اسلامی افغانستان توضیح شد، جمعاً ۱۸ نفر از خانواده شان که در روز ۸ ثور ۱۳۵۷ ش به شهادت رسیدند، به تعداد ۱۶ جسد در دو قبر دسته جمعی در حواشی پولیگون پلچرخ دفن گردیده بود، تثبیت و هویت بعضی از آنها به شمول شخص محمد داؤد شهید شناسائی گردیدند. متأسفانه جسد میرمن بلقیس خانم تیمور شاه آصفی و جسد هیله دختر عمر داؤد بدست نیامد.



آرامگاه ابدی شهید محمد داؤد اولین رئیس جمهور افغانستان

پس از کشف و تثبیت هویت بعضی از اجساد، قدم دوم همانا باز دفن رمیم شهداء بود، که باید در زمینه تصمیم اتخاذ میگردید. نظریات مختلف از طرف مردم و بعضی شخصیت‌ها ابراز گردید و حتی مردم قندهار تقاضا داشتند که رمیم شان در قندهار به خاک سپرده شود و برخی نظر دادند که در حضیره آبائی این خاندان در تپه مرنجان دفن شوند و اما با پیشنهاد بسیار اشخاص به شمول چند فرد نزدیک به خاندان با تفاهم ریاست جمهوری به توافق رسیدند که محل دفن در ساحات غرب کابل بر بالای تپه ای در حواشی بین قوای مرکز و فرقه ۷ ریشخورتعین گردد. با تأیید این پیشنهاد محلی در آن قسمت ها مشخص گردید و رمیم شهداء پس از مراسم خاص و با شکوه که در قصر ریاست جمهوری بعمل آمد، بدانجا انتقال یافت و طی مراسم رسمی رمیم هر یک در قبرهای جدا گانه بخاک سپرده شدند. علاوهً امید است تا در آن محل بر قبر محمد داؤد شهید و احتمالاً باقی شهدای خانواده او بزودی گنبدی در خور شأن اعمار گردد و به اطراف و ملحقات آن

۱۱۵۰ □ زندگی سیاسی شهید محمد داؤد از آغاز تا انجام

به شکل لازم توجه بعمل آید. (کلیپ ویدئویی این مراسم در یوتیوب قابل دسترسی است)



آرامگاه ابدی خانواده محمد داؤد در بلندی های غرب کابل

و
ج
ر

بخش دوازدهم

نگاهی بر علل سقوط نظام جمهوری

فصل اول

چرا نیروهای دفاع از نظام ناکام شدند؟

طوری که مبحث گذشته ذکر شد، رویدادها در روز هفتم و هشتم ثور از دو جانب قابل بحث می‌باشند: یکی اقدامات کودتاچیان که چگونه به هدف فایق آمدند و دیگر دفاع قوت‌های نظامی داخل و خارج ارگ که چرا و چگونه به ناکامی مواجه گردیدند، تا اینکه بالاخره به سقوط رژیم منجر شد. موضوع اول یعنی جریان عملیات نظامی کودتاچیان در بخش‌های قبلی مورد بحث قرار گرفت و موضوع دوم اقدامات دفاعی رژیم - تاجائیکه معلومات در دست است، در این بخش بررسی می‌گردد.

نیروهای دفاع از رژیم را میتوان در دو کتگوری تقسیم کرد: یکی نیروها

در داخل ارگ جمهوری و دیگر نیروهای بیرون از ارگ شامل قطعات نظامی در کابل و سایر نقاط کشور.

گزارشی از مدافعه قطعه گارد جمهوری در داخل ارگ

این قطعه حین رویداد کودتای ثور جمعاً دارای ۱۶۰۰ نفر (صاحب منصبان، خورد ضابطان و افراد) شامل یک "غند" بود. جگتورن فضل الرحمن تاجیار (معاون اوپراسیون گارد جمهوری) در مقاله مستند مبنی بر چشم دید خود از رویدادهای آن شب و روز مصیبت بار درباره نفوذ عناصر خلقی و پرچمی در گارد جمهوری چنین می نویسد: «در بین این صاحب منصبان عده از منسوبین سرسخت احزاب خلق و پرچم وجود داشت که حتی در بین آنها شاید گماشتگان ک.ج.ب هم موجود بودند؛ مثلاً قوماندان گارد جمهوری (ضیاء مجید) و یا آمر کشف جگتورن عبدالحق علومی، جگرن سیدجان و تورن محمد عزیز حساس از کمونیست های شناخته شده بودند و بعضی دیگر که یا اصلاً در خدمت گروپ های خلق و پرچم قرار داشتند و یا به اشخاص سرشناس آنها ارتباط نزدیک داشتند، جزء موظفین در گارد بودند. بعد از مدتی شخص رئیس جمهور و وزیر دفاع ملی در موجودیت همچو اشخاص در قطعه گارد در تردد قرار گرفتند و تا اندازه متوجه مقاصد آنها شده بودند. به همین رابطه ضیاء مجید را از [قوماندانی] گارد تبدیل و در عوض آن صاحب جان را که به کدام جناحی ارتباط نداشت، تعیین نمودند. ولی باز هم قوماندان جدید گارد صاحب جان که ظاهراً خوش خدمت و وظیفه شناس به نظر میرسید، از طرف دیگر رابطه نزدیک با یک عضو مهم گروه خلق (جگرن شیرجان مزدوریار) داشت که این رابطه ممکن جنبه شخصی داشته بود. بهر حال وجود همچو اشخاص در عدم مقاومت مؤثر و دفاع از ریاست جمهوری بی تأثیر نبود.» (فضل الرحمن تاجیار: "مدافعه ارگ جمهوری افغانستان بمقابل هجوم باغیان خلقی و پرچمی توسط قطعات گارد در جریان کودتای هفت ثور ۱۳۵۷"، افغان جرمن آنلاین، مورخ

۲۶ دسمبر (۲۰۰۸)

جگرن عبدالرحیم شادان [برادرش کریم شادان یکی از پرچمی های
پر قدرت بعد از کودتای ثور رئیس محکمه انقلابی و قاضی القضاات بود] که
در آنوقت به حیث مدیر پیژند گارد ایفای وظیفه می کرد، طی یک نامه عنوانی
داکتر سیاه سنگ که در کتاب "و آن گلوله باران..." به نشر رسیده است،
می نویسد: «از جمله ۲۲ نفر (جناح پرچم) که اکثریت شان کدرهای حزب
بودند و بعد از کودتای ثور در مقامات عالیه حزبی و دولتی مقرر شدند،
برجسته ترین آنها آتیا معرفی میگردند: [قابل ذکر می دانم که برای حفظ
امانتداری اقتباس، نخواستم پیشنهاد نامها را تغییر دهم]

- محترم ضیاء مجید قوماندان گارد، آتشه نظامی در هند و بعد مدیر
روابط بین المللی وزارت دفاع؛

- مرحوم محترم دگرمن گل آقا خان آمر اوپراسیون گارد جمهوری بعد از
کودتای ثور ارتقا الی رتبه برید جنرالی و قوماندان فرقه ۱۷ هرات و بعد رئیس
عمومی امور سیاسی وزارت دفاع ملی و معاون صدر هیئت رئیسه شورای
انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان [یکی از سفاکترین ها که در قیام ۲۴
حوت ۱۳۵۷ هرات به صدها نفر را به قتل رسانید]؛

- دگرمن سیدجان معاون آمریت اوپراسیون گارد - بعد از کودتای ثور
ارتقا الی رتبه تورن جنرال و سپس مؤظف بخش اردو در سر قوماندانی قوای
مسلح ج. د. ا.؛

- شادروان عبدالحق علومی آمر کشف گارد جمهوری - بعد از کودتای
ثور ارتقا الی رتبه تورن جنرال و سپس رئیس امنیت دولتی در قندهار، مسؤول
شعبه عدل و دفاع کمیته مرکزی حزب د.خ. ا.؛

- محمد عزیز حساس قوماندان تولی تشریفات گارد جمهوری - بعد از
کودتای ثور ارتقا الی رتبه دگرجنرال و سپس قوماندان گارد جمهوری، معاون

قوماندانی حربی پوهنتون، رئیس اداره ۱۰ وزارت امنیت دولتی؛

- جگتورن سید حسن رشاد قوماندان کندک دوم گارد - بعد از کودتای
ثور ارتقا الی رتبه دگروال و سپس آمر امنیت ستر درستیز؛

- دگرمن محمد نادرخان وردک قوماندان کندک تشریفات گارد
جمهوری؛

- جگرمن دستگیرخان معاون آمریت مخابره گارد جمهوری؛

- یک تعداد افسران پائین رتبه و خورد ضابطان که بعد از کودتای ثور
وظایف بزرگ، با ارزش و خطیری را انجام دادند و به اخذ مدالها و نشانهای
دولتی نایل گردیده اند. تعداد افسران جناح خلق به ۱۴ نفر میرسید [رحیم
شادان نام و وظیفه آنها را در گارد ذکر نمی کند]. آنها هم به نوبه خود بعد از
کودتای ثور وظایف بزرگ نظامی را در گارد خلق و قطعات قوای مسلح انجام
داده اند.» (صبور سیاه سنگ: "و آن گلوله باران...."، صفحه ۲۰۲ و ۲۰۳)

شادان در مورد رویدادهای روز ۷ ثور و تدارکات در گارد جمهوری در
داخل ارگ به طور خلاصه می نویسد: «پنجشنبه هفتم ثور ۱۳۵۷ به اساس
هدایت وزارت دفاع در همه قطعات و گارنیزیونهای مرکز و ولایات به
مناسبت گرفتاری و به زندان انداختن رهبران حزب دموکراتیک خلق جشن
شادی و سرور برگزار گردیده بود. همه قطعات به شمول جزوتمهای گارد بعد
از ساعت ۹ قبل از ظهر سرگرم جشن و شادی بودند. ساعت ۱۱ بجه قبل از
ظهر وزارت دفاع به همه قطعات مخصوصاً گارد جمهوری امر داد که از
ریاست جمهوری، گارد و ارگ دفاع کنند؛ زیرا تانکها، ماشین های محاربوی
وزره پوشهای قوای ۱۵ و ۴ زره دار از وضع الجیش دایمی برآمده و به سوی
شهر در حرکت اند. فقید صاحب جان با دریافت فرمان وزارت دفاع، حالت
اضطرار را اعلان کرد و امر داد که همه جزوتمهای گارد برای دفاع از ارگ،
ریاست جمهوری و گارد آماده گردند. جزوتمهای گارد با پرسونل و سلاح
داخل تشکیل که قبلاً به حالت احضارات درجه یک نظامی درآمده بودند، در

کمترین فرصت در میدان اجتماع جمع شده و از آنجا بصورت فوری بطرف مواضع دفاعی حرکت کردند. آنها پس از اشغال مواضع به دفاع پرداختند.»

نام دگرمن محمد سرور قوماندان کندک اول پیاده گارد جمهوری که تا آخرین لحظه حیات خود در دفاع از ارگ و مقاومت علیه قوای کودتاپچیان از هیچ نوع سعی و تلاش دریغ نکرد و از فعالیت های اوشاهدان عینی اعم از خلقی و پرچمی و غیر آن همه به نیکی یاد میکنند، یکی از کسانی بود که به مؤظفین و جزوتامها امر فیر داد تا تانکها و سایط کودتاپچیان که در برابر دروازه شرقی ارگ اخذ موقع کرده و بطرف ارگ انداخت می کردند، زیر آتش راکت انداز های قرار دهند که در اثر آن تعداد از این وسایط حریق شد و تعداد دیگر از کار بازماند.

تاجیار و نیز شادان هردو در گزارشات خود از شهادت و قهرمانی این افسر دلیر یاد کرده اند، چنانکه شادان می نویسد: «درهمان لحظات اول هنگامیکه تانک شماره ۸۱۵ قوای پانزده زره دار بر تعمیر وزارت دفاع و دروازه شرقی ارگ فیر کرد، شادروان سرور خان قوماندان کندک اول گارد جمهوری (مسؤول دفاع جناح شرقی گارد و ارگ) به مؤظفین و قوماندان های جزوتامهای مربوط خود امر داد که تانکها و ماشین های محاربوی قوای ۱۵ و ۴ زره دار را که به طرف گارد، ارگ، ریاست جمهوری یا وزارت دفاع ملی نزدیک شوند و فیر کنند، فوراً هدف راکت اندازها قرار دهید و نابود سازید... آنها ماشینهای محاربوی را که در مقابل قراول گارد، مقابل دروازه شرقی ارگ و مقابل دروازه سلامخانه (مربوط قطعه عمر شهید و قوای ۴ زره دار) بودند، با مرتبات شان از بین بردند و طعمه حریق گردانیدند.»



نمونه چند تانک کودتاچیان که در روز هفتم ثور در مقابل دروازه ارگ ریاست جمهوری به وسیله قوای گارد با سرنشینان آن حریق و از بین برده شدند.

شادان علاوه می‌کند که: «در دوام روز هفتم ثور شهید دگرمن محمد سرور خان و یک عده افسران مجهز با سلاح در سرک مقابل گارد و ارگ داخل شده و ۶۴ نفر پرسونل تانک‌هایی را که توسط فیرهای پیهم راکت اندازهای گارد از کار بازمانده بودند یا جرئت حرکت بطرف ارگ و گارد را نداشتند، پیاده ساخته و تحت نظارت جدی حبس کردند. آنها تا ساعت شش صبح فردای آن روز [۸ ثور] که گارد تسلیم میشد، همانجا ماندند.» (سیاه سنگ... صفحه ۲۰۳ و ۲۰۴)

وهمین‌ها اولین گروپ نظامیانی بودند که پس از اعلام تسلیمی قوای گارد حوالی شش بجه صبح ۸ ثور، اداره نظامی را در داخل ارگ بعهدہ گرفتند.

جکتورن تاجیار در مورد چگونگی شهادت دگرمن محمد سرورخان می‌نویسد: «چنینکه حوالی ساعات هفت بجه شام روز ۷ ثور «رادیو کابل [افغانستان] کشته شدن داودخان و کامیابی حزب دموکراتیک خلق را اعلان می‌کرد، دفعتاً یک گروپ طیارات بالای حرم سرای بمباردمان کردند و حرم سرای آتش گرفت. من نمی‌دانم که قوماندان گارد در کجا بود. او برای من

تلفون کرد که باید برای تخلیه حرم سرای اقدام نمایم و هم طیارات بالای قصر گلخانه بمبارد خود را ادامه می‌دادند. درین اثنا دگرمن محمد سرور خان قوماندان کندک اول شدیداً زخمی گردید. از موضوع به من راپور دادند، من فوراً موتر قوماندان گارد را مؤظف نمودم که او را به شفاخانه چهار صد بستر انتقال دهند. قبل از اعزام به شفاخانه وقتیکه سرور خان را درحالت وخیم دیدم، برایم گفت: «آمر صاحب د خپل خان احتیاط وکړه، دا کمونیستان ما او تا نه پرېږدی.» و با این گفته از گپ زدن ماند. بعداً معلوم شد که در راه [شفاخانه] به حق رسیده بود. وی یک صاحب‌منصب نهایت شجاع و وطن دوست بود و روانش شاد باد.» (مقاله تاجیار ... صفحه ۶)

جکتورن تاجیار آمر اوپراسیون گارد در مقاله خود راجع به فعالیت های تخریبی آمر مخابره گارد که از دوستان نزدیک و صمیمی صاحب جان قوماندان گارد بود، می‌نویسد که: «آمر مخابره گارد آقامحمد خان در فلج نمودن سیستم مخابره گارد جمهوری با خارج نمودن بطریهای وسایط بی سیم با جمعه خان لمړی بریدمن مخابره سهم فعال داشت و هردوی شان از جمله خلقی های سرسخت بودند.»

تاجیار جریان قتل محمد عمر و دگرمن محمد سرور خان و دو نفر پهره داران قصر گلخانه که توسط ضابط اطفائیه ببرک به هدایت و همکاری خواجه عبدالمجید آمر اطفائیه گارد صورت گرفت، می‌نویسد: «حوالی نصف شب که من به دروازه شرقی ارگ بودم، صاحب جان قوماندان گارد برایم تلفون کرد که یک عراده موتر لاری به قصر گلخانه بفرستم؛ زیرا قرار بود رئیس صاحب جمهور از گلخانه خارج شود. در این وقت یکی از پسران [داودخان] می‌خواست که از دروازه قصر خارج شود، ولی توسط کمونیست ها مورد اصابت گلوله قرار داده شد و در عین زمان دو نفر محافظین دروازه قصر نیز مورد اصابت گلوله قرار گرفتند. قراریکه درین اواخر همراه عزیز حساس که بعداً به حیث قوماندان گارد ببرک کارمل انجام وظیفه می‌کرد و به رتبه دگرجنرالی ارتقا یافته بود، صحبت نمودم، نامبرده چنین قصه کرد: "در

اثنائیکه عمرجان پسر داؤدخان می خواست از قصر گلخانه خارج شود، از طرف بریدمن ببرک ضابط بلوک اطفائیه به قتل رسانیده شد و نیز دو نفر پهره داران دروازه قصر گلخانه که مربوط تولى عزیز حساس بودند، زخمی شدند." بریدمن ببرک بعد از سقوط جمهوریت به حیث یاور تره کی بوده و در منازعه بین تره کی و حفیظ الله امین از طرف طرفداران امین گرفتار و به قتل رسید.... ازین معلوم می شود که در شهادت عمرجان پسر داؤدخان و دگرمن سرورخان و نیز دو نفر پهره داران قصر گلخانه، قوماندان بلوک اطفائیه تورن عبدالمجید و ضابط آن ببرک مستقیماً دست داشته اند.»

بهرحال باید گفت که جریان حوادث در داخل ارگ و چگونگی قوای مدافع گارد بصورت پراکنده فقط از ورای گزارشهای منتشره فوقاً ارائه شد و به طور مختصر میتوان به این نتیجه رسید که قوای ارگ در مقاومت خود علیه کودتایان طی تقریباً ۲۰ ساعت پر هیجان و اوضاع مغلق فزیکى و روانی و با وجود تخریبات افسران وابسته به کودتا (خلقى و پرچمى)، به طورکل وظیفه خویش را با کمال شهامت و صداقت انجام دادند، ولی حملات هوائی و حریق شدن بعضی دیپوها و نیز تهدید به انداختن بمب های بزرگ ۵۰۰ کیلوئی از یک طرف و حمله اول بر قصر گلخانه حوالی نیمه شب ۸/۷ شور و کشته و زخمی شدن تعدادی در آنجا به شمول زنان و کودکان خانواده رئیس جمهور از طرف دیگر و از همه مهمتر نرسیدن هیچ قوه امدادی از قطعات بیرون ارگ، همه موجب گردید تا قدم به قدم روحیه مقاومت در داخل ارگ تضعیف شود و رئیس جمهور محمد داؤد هدایت دهد تا قوای گارد خود را تسلیم کودتایان کند و اما خودش از تسلیم شدن به دشمن مردانه وار خودداری کرد.

نگاهی بر مقاومت قطعات نظامی بیرون ارگ

درراس همه قطعات نظامی افغانستان (پس از سرقوماندان اعلی یعنی رئیس جمهور) وزیردفاع ملی دگرجنرال غلام حیدررسولی که درعین زمان قوماندان قوای مرکز نیز بود، قرار داشت و سائر اراکین نظامی فعال در قطعات

که می بایست در دفاع از نظام جمهوری در برابر کودتاچیان می پرداختند، به طور عموم اشخاص ذیل بودند: تورن جنرال عبدالعزیز لوی درستیز، برید جنرال عبدالعلی وردک رئیس ارکان قوای مرکز، تورن جنرال محمد نظیم قوماندان فرقه ۷ ریشخور، تورن جنرال محمد یونس قوماندان فرقه ۱۱ جلال آباد، دگرجنرال محمد موسی قوماندان قوای هوایی و مدافعه هوایی، برید جنرال ظریف میدانی قوماندان دافع هوایی مربوط قطعه ۸۸ توپچی، تورن جنرال شاهپور احمدزی قوماندان حربی پوهنتون، تورن جنرال محمد اسماعیل رئیس مسئولیت ملی، بریدجنرال محمد طاهر قوماندان ژاندارم و پولیس، تورن جنرال غلام نبی فراهی قوماندان قوای ۱۵ قندهار، دگرجنرال سراج الدین قوماندان قول اردوی پکتیا، برید جنرال فرح الدین سیف قوماندان فرقه ۵۲ خوست، دگروال عبدالقادر [بعد از کودتا جنرال] رئیس ارکان قوای هوایی و مدافع هوایی، دگروال غلام سخی قوماندان قوای هوایی بگرام، دگروال عبدالرحیم نورستانی قوماندان قوای هوایی شیندند، جگرن خان محمد جهانگیری قوماندان قطعه انضباط شهری، جگرن خان جان مقبل قوماندان مفرزه هوایی میدان خواجه رواش، دگروال سرورنورستانی قوماندان قوای ۴ زره دار (موصوف قبل از کودتا برای تداوی خانم خود به مسکو رفته بود و به جایش جگرن محمد رفیع رئیس ارکان آن قوا وکالت قوماندانی را بعهدہ داشت)، دگروال محمد یوسف فراهی قوماندان قوای ۱۵ زره دار و دگرمن خلیل الله قوماندان قطعه توپچی مهتاب قلعه.

از جمله کسانی که در مقام های عالی نظامی جمهوری اخذ موقعیت کرده بودند، یک تعداد کسانی بودند که در کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ اشتراک داشته و در ازای آن به دورتبه ترفیع نایل شده بودند و نیز چند نفر معلوم الحال در جمله آنها به جناح های خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق عضویت داشته و یا به نحوی با آنها نزدیک بودند.

مهمترین چهره ای که در کودتای ثور نقش بسیار بارز و کلیدی را ایفا کرد، در قدم اول دگروال عبدالقادر هراتی رئیس ارکان قوای هوایی و مدافعه

هوائی بود که اجراءات او توانست کودتای ثور را به موفقیت برساند، درغیر آن قوای زمینی از همان ساعات اول تا بعد با موانع و مشکلات زیاد مواجه شد، به خصوص در ساعات اولیه زیر فشار قوای گارد جمهوری قریب به شکست و حتی فرار گردید و اسلم وطنجار صریحاً این موضوع را از طریق مخابره به قادر بیان کرد و زخمی شدن سیدمحمد گلابزوی در میدان هوائی و انتقال او به شفاخانه نقش او را در ادامه کارزار کودتا چیان از بین برد. علاوه برقادر که ظاهراً خلقی و با نورمحمد تره کی خود را منسوب میدانست، و اما موقف او بسیار فراتر ازعضویت به حزب دموکراتیک خلق میرفت و به گمان اغلب او ارتباط مستقیم با منابع استخباراتی نظامی شوروی داشت، شخص دیگر که منسوب به جناح پرچم بود و در سوقیات قوای تانک و زرهدار نقش عمده بازی کرد، جگتورن محمد رفیع بود که برعلاوه ریاست ارکان قوای ۴ زرهدار، کفالت قوماندانی آن قوا را نیز بعهدہ داشت. محمد اسلم وطنجار (خلق) توانست به کمک او، امر خروج تانکها را از قوای ۴ زرهدار حاصل کند. دگروال غلام سخی قوماندان قوای هوائی بگرام یکی دیگر از کسانی بود که به حزب دموکراتیک خلق تعلق داشت که چندی قبل از کودتا، یک دست نامرئی او را به این مقام حساس گماشته بود. دگرمن خلیل الله قوماندان فرقه ۸۸ مهتاب قلعه نیز از جمله کودتاچیان ۲۶ سرطان بود که از همان اول به جناح پرچم تعلق داشت. البته در ردیف های پایان تر کسانی دیگر بودند که با منسوبیت به حزب دموکراتیک خلق در موفقیت کودتا و ناکامی مقاومت نقش فعال و مهم بازی کردند.

درحلقه کودتاچیان ۲۶ سرطان یک تعداد کسانی جذب شدند که بعضی شان در شوروی تحصیل کرده بودند و بعضی دیگر در طول ده سال مشروطیت تحت تأثیر فعالیت وسیع گروپ های چپ از جمله خلق و پرچم قرار داشتند. به همین دلیل بود که در دوسال اول جمهوری نقش جناح چپ در حکومت بیشتر محسوس بود. در سه سال اول با آنکه محمد داؤد تصفیه جناح چپ را در داخل حکومت و کابینه تدریجاً آغاز نمود؛ اما در ساحه

نظامی چندان توجه نکرد. این اغفال او موجب شد تا عناصر طرفدار مسکو یعنی خلق و پرچم در داخل اردو به جلب و جذب بیشتر پردازند و برای یک کودتا خود را آماده سازند که البته این آمادگی ها در زیر پرده با احتیاط کامل از طریق مشاوران شوروی در اردو که تعداد شان در آنوقت به ۳۰۰ نفر بالغ میگردید، دقیقاً زمینه سازی میگردید.

گارد جمهوری در دروهء ضیاء مجید			
نام	وظیفه	قوم / ولایت	لایحه
جگتورن ضیاءمجید	قومانندان گارد جمهوری	محمدزانی	پرچمی
چگون صاحب جان خان	معاون «	کندهاری	بیطرف
جگتورن گل آغا خان	مدیر اوپراسیون «	پشتون/ کابل	پرچمی
عبدالوکیل نورستانی	»	نورستان	بیطرف
جگتورن عبدالستار خان	امر کشف	پشتون	
جگتورن عبد الرحیم شادان	مدیر پیوند	تاجیک / کابل	پرچمی
جگتورن محمد امان خان	امر مخابره	تاجیک / کابل	بیطرف
جگتورن ذاکر خان	امر تخنیک	تاجیک/ بدخشان	پرچمی
جگتورن محمد نادر خان وردک	قومانندان کندک	پشتون/	بیطرف
تورن عزیز حساس	قومانندان تولی اول	تاجیک پغمان (کابل)	پرچمی
تورن عبدالحق علومی	قومانندان تولی دوم	محمدزانی	پرچمی
تورن محمد سلیم	قومانندان تولی سوم	تاجیک / پغمانی	پرچمی
بریدمن عبد الفتاح الکوزی	» تولی مخابره	پشتون/ کابل	بیطرف
بریدمن عبد الو د	بلوک اول مخابره	پشتون/ کندهار	خلقی
بریدمن جمعه خان	» دوم »	پشتون/ هرات	خلقی
تورن جمعه خان مقری	» سوم »	پشتون/ غزنی	پرچمی
بریدمن عبدالستار تگابی	قومانندان بلوک نقلیه	پشتون/ تگاب	خلقی
تورن عبد الحفیظ پنجشیری	قومانندان تولی نقلیه	تاجیک / پروان	پرچمی
جگتورن محمد شریف	قومانندان دافع هوا	تاجیک / پنجشیر	بیطرف
تورن محمد یعقوب	یاور قومانندان	تاجیک	بیطرف
فضل احمد	قومانندان تولی انضباط	چهاردهی / کابل	بیطرف
لومری بریدمن رحمت الله	قومانندان تولی دافع هوا	محمدزانی / کندهار	پرچمی

(خان آقا سعید: "رازی را که فایق افشاء نکرد!"، پشاور، ۱۳۷۹، صفحه ۱۳۷ و

نگاهی به لست کسانیکه در کودتای ۷ ثور نقش کلیدی داشتند (مراجعه شود به فصل چهارم بخش دوازدهم)، بیانگر این واقعیت است که از جمله ۲۳ نفر سران نظامی کودتا، ۱۶ نفر به جناح خلق و ۷ نفر مربوط به جناح پرچم منسوب بودند و در بین آنها ۱۶ نفر آن در شوروی تحصیل کرده بودند.

شکایات گارد جمهوری در لیل ۷/۸ - ۱۳۵۷			
نام	وظیفه	قوم / ولایت	نام
جگرن صاحب جان خان	قوماندهان گارد جمهوری	کندهاری	بیطرف
خالی برد	معاون		
جگرن خان محمد	مدیر اوپراسیون	پشتون / مشرقی	بیطرف
فضل الرحمن - توچی		تاجیک	بیطرف
سیدجان جاجی - پیاده		پشتون	پرچمی
جگرن عبدالحق علمی	امر کشف	محمد زایی / پشتون	پرچمی
جگرن عبد الرحیم شادان	مدیر پیژند	تاجیک / کابل	پرچمی
جگرن اقامحمدقندهاری	امر مخاברה	پشتون / کندهار	خلق
جگرن ذاکر خان	امر تخنیک	تاجیک / بدخشان	پرچمی
دگرم محمد سرور - پیاده	قوماندهان کندهار	پشتون / خوکیانی	بیطرف
تورن عزیز حساس	قوماندهان تولی اول	تاجیک پغمان (کابل)	پرچمی
جگرن محمد اکبر خان	قوماندهان تولی دوم	خوکیانی / مشرقی	بیطرف
جگرن محمدنادر خان	قوماندهان تولی سوم	محمد زایی / مشرقی	بیطرف
تورن عبد الفتاح الکوزی	تولی مخاברה	پشتون / کابل	بیطرف
بریدمن عبد الو د	بلوک اول مخاברה	پشتون / کندهار	خلق
بریدمن جمعه خان	دوم	پشتون / هرات	خلق
تورن جمعه خان مقری	سوم	پشتون / غزنی	پرچمی
بریدمن عبدالستار تگابی	قوماندهان بلوک نقلیه	پشتون / تگاب	خلق
تورن عبد الحفیظ پنجشیری	قوماندهان تولی نقلیه	تاجیک / پروان	پرچمی
لمری بریدمن رحمت الله *	قوماندهان دافع هوا	محمدزایی / کندهار	پرچمی
* جگرن شیرمحمد کریمی	یاور قوماندهان	پشتون / خوست	خلق
فضل احمد	قوماندهان تولی انضباط	چهاردهی / کابل	بیطرف

خان آقا سعید که در وقت کودتا در رتبه بریدمن و از دوستان غوث الدین فایق بود و بعداً در حلقه داکتر شرق درآمد، در کتابی که به جواب فایق نوشته تحت عنوان "رازی که فایق افشاء نکرد!" با ارائه معلومات مندرج دو جدول

منسوبیت خلقی و پرچمی ها را در گارد جمهوری در زمان قوماندانی ضیاء مجید و نیز بعد از برکناری او حین رویداد کودتای ثور با ذکر نام اشخاص، وظیفه و قوم ولایت آنها بیان می‌دارد.

ازاین به طور واضح معلوم می‌شود که چه در زمان قوماندانی ضیاء مجید و چه بعد از آن تصفیه لازم از خلقی ها پرچمی ها در آنجا صورت نگرفت، چنانچه برطبق جداول فوق در وقت قوماندانی ضیاء مجید ۱۰ پرچمی، ۳ خلقی و ۷ غیرحزبی در گارد جمهوری ایفای وظیفه می‌کردند، در حالیکه بعد از برکناری او این تناسب به ۷ پرچمی، ۵ خلقی و ۷ غیرحزبی تغییر کرد:

غوث الدین فایق در کتاب خود می‌نویسد که در باره موجودیت پرچمی ها و خلقی ها در گارد جمهوری با محمد داود صحبت و ابراز نگرانی کرد، ولی محمد داود برایش گفت که این کار وظیفه وزیر دفاع است و باید با او صحبت کند. اینکه چرا محمد داود در تصفیه آنها با استفاده از صلاحیت خود اقدام نکرد، سؤالیست که نمی‌توان حالا به آن پاسخ لازم ارائه نمود. از این معلوم می‌شود که صاحب جان قوماندان گارد نیز در حفظ آن اشخاص دخیل بوده و یا نمی‌خواست به وزیر دفاع آنرا مطرح سازد و یا با او طرف واقع شود. (والله اعلم)

فلج دستگاه عمومی مخابرات و مخبره داخل ارگ

یکی از نکات مهم که ضربه جدی به ناکامی قوای مدافع نظام جمهوری وارد کرد، همانا مشکلات مخابرات و به خصوص مخبره داخل ارگ بود. گفته می‌شود: دو تانک که همزمان با آغاز کودتا در حوالی ظهر روز ۷ ثور پس از فیر وطنجار به عمارت وزارت دفاع داخل شهر شدند و بلافاصله در جوار دستگاه مرکز مخابرات واقع چهار راهی پشتونستان عقب فروشگاه بزرگ افغان جا گرفتند و از آنجا به حملات خود در داخل ارگ شروع کردند و نیز قوای پولیس را به شمول قوماندان امنیه ولایت کابل را در همانجا به رگبار

بستند، درعین زمان یکی دو نفرافسری که با سیستم مخابره آشنایی داشتند، داخل دستگاه مرکز مخابرات شده و مسئولان آن دستگاه را با تهدید به مرگ مجبور ساختند تا با آنها همکاری نموده و سوچ عمومی آن دستگاه را خاموش و ارتباط تلیفونهای عمومی را به طور کل به خصوص بین اکثر مراجع امنیتی قطع سازند. این کار بدون شک مغشوشیت اوضاع را بیشتر دامن زد و مشکلات عمده را در برقراری روابط بین ارگانهای مختلف دولت به وجود آورد.

اشتباهات وزیر دفاع

اشتباه دیگر محمد داؤد در انتخاب رسولی به حیث وزیر دفاع بود که به هیچ وجه اهلیت مسلکی را در چنین مقام نداشت. او که از جمله مخلصان شخصی محمد داؤد بود و در کودتا ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ نقش عمده داشت، سالها قبل به رتبه دگروالی به تقاعد سوق داده شده بود و در زندگی خصوصی خود بیشتر در دنیای ارادتمندی و مریدی به شخصیت‌های روحانی می پرداخت و درعالم احساس با آنها محشور بود. رسولی انسان خوشباور، کم جرأت و از نظر مسلکی نارسا بود؛ تنها ارادتمندی او به محمد داؤد موجب شمول او در کودتای ۲۶ سرطان شده بود، ورنه گرایشی به سیاست و اداره نداشت. با وجود این کوتاهی‌ها، او در این فکر بود که بعد از محمد داؤد به مسند او تکیه زند و در رقابتی که بین سه نفر یعنی داکتر حسن شرق، سیدعبدالله و او در این راستا وجود داشت، می کوشید در اردو حامیانی از خود داشته باشد. این احساس او وقتی بیشتر شد که داکتر شرق از نظر افتاد و به سفارت گماشته شد و محمد داؤد بعد از لویه جرگه سیدعبدالله را به حیث معاون خود انتخاب کرد؛ زیرا او می خواست چانس جانشینی را به یکی از مخلصان جوان خود بسپارد و این کار جنرال رسولی را بیشتر ترغیب کرد تا در اردو برای خود جای پای زیادتر پیدا کند.

از این خصوصیت او اغلب وابستگان خلق و پرچم در مقام‌های ارشد اردو استفاده کرده و به نحوی با رسولی خود را پیوند دادند و او آگاه و یا ناآگاه آنها را در مقام‌های حساس نگهداشت. داستان برطرفی دگروال عبدالقادر از قوای هوائی و مقرری او به حیث رئیس مسلخ یکی از این مثالهای مشهود است که دگروال قادر از طریق ایجاد روابط شخصی با خانواده رسولی توانست دوباره به مقام اولی خود یعنی ریاست ارکان قوای هوائی و مدافعه هوائی دست یابد و از این طریق نقش برجسته در موفقیت کودتای ۷ ثور بازی کند.

اشتباهات دیگر رسولی در روزکودتا و نیز یک روز قبل از آن، نارسائی مسلکی او را در آن مقام حساس و پر مسؤولیت برملاء می‌سازد. رسولی پیشنهاد رفیع رئیس ارکان و کفیل قوماندانی قوای ۴ زره‌دار را مبنی بر کشیدن یک تعداد تانک‌ها از گاراج‌ها به مقصد ترمیم، پاک‌کاری و فعال نگهداشتن آنها قبول کرد و امر به چنین کار داد، بی توجه به آنکه در چنان موقع که احتمال برهم خوردن اوضاع بسیار محسوس بود و جداً باید از بیرون شدن تانک‌ها مراقبت بعمل می‌آمد، به چنین کاری اجازه داد.

متعاقب قتل خیبر، مراسم تدفین و فاتحه او و نیز بازداشت یک تعداد سران حزب دموکراتیک خلق احضارات درجه یک در اردو امر داده شده بود، آیا منطقی بود که در چنین شرایط به منسوبین اردو در تمام کشور هدایت داده شود تا بخاطر بازداشت آنها در روز ۷ ثور محافل جشن و سرور در قطعات برپا گردد؟ آیا این تصمیم در تناقض با احضارات درجه یک قرار نداشت؟ در حقیقت تدویر همچو محافل اردو را در حالت بی بند و باری قرار می‌داد و از جدیت آنها در مراقبت اوضاع می‌کاست. آیا برای رسولی کافی نبود، وقتی از سوء قصد علیه جنرال نظم قوماندان فرقه ریشخور و فرار او و اما زخمی شدن و یا کشته شدن رئیس ارکان آن فرقه اطلاع حاصل کرد و صبح بسیار زود ۷ ثور به آنجا رفت، و حین برگشت در همان صبح زود به وزارت دفاع، وقتی از نا آرامی در قطعه کوماندو در بالاحصار خبر شد، باید به فکر اعلام حالت

اضطرار می افتاد و مجلس اراکین نظامی را در وزارت دفاع دائر و تصامیم لازم را اتخاذ می کرد؟

رسولی به حیث وزیر دفاع و قوماندان قوای مرکز به مجردی که از خروج تانکها از قوای ۴ زره دار اطلاع یافته بود، تا رسیدن تانک به شهر وقت کافی داشت که تماس های وسیع خود را در قطعات اردو محکم کرده و مسئله سوق الجیش آنها را در جهت محافظت نقاط حساس از قبیل وزارت دفاع، ارگ، مرکز مخابرات، میدان هوایی، دستگاه رادیو و وزارت داخله به شمول آمادگی برای دفاع هوایی از بگرام و شنیدند روی دست می گرفت. در حالیکه رسولی با اعزام جگتورن خان محمد قوماندان انضباط شهری به صوب قوای چهارخواست از آمدن تانکها به شهر ممانعت کند، در حالیکه قوماندان مذکور که افسر شجاع و صادق بود، به حیث یک شخص نمی توانست جلوگیری از تانکها را بگیرد و در همانجا بدست کودتاچیان قوای ۴ کشته شد.

بیرون شدن رسولی با جنرال عبدالعزیز لوی درستیز پس از اولین فیر تانک به وسیله وطنجار به مقابل عمارت وزارت دفاع و رفتن او و لوی درستیز به قطعات اشتباه دیگری بود که مرکز وزارت را به یک سردرگمی مطلق مواجه ساخت و هیچکس نمی دانست که چه باید کند. در حقیقت این کار رسولی وزارت دفاع را به حالت فلج درآورد و بعضی از مامورین آن نیز پس از وزیر و از ترس واقعات بعدی تدریجاً وزارت و دفاتر خود را ترک کردند.

در اینجا لازم است تا در باره فعالیت وزیر دفاع و لوی درستیز پس از ترک وزارت دفاع و رفتن به بعضی قطعات و سرنوشت شان مختصر مطالبی بیان گردد:

جنرال رسولی با جنرال عبدالعزیز به وسیله موتر می خواست برای بسیج کردن قوای مقاومت علیه کودتاچیان در قدم اول به طرف فرقه ۸ قرغه برود. راننده او چنان به سرعت به راه افتاد که در حوالی چهارراهی انصاری از چراغ سرخ عبور کرد و با یک موتر تکسی تصادم نمود که در اثر آن رسولی از ناحیه

دست زخم برداشت. با آنهم او به راه خود ادامه داد و به سرعت به فرقه ۸ در قرغه رسید. در آنجا افسران را جمع کرد و هدایت داد تا هرچه زودتر برای دفع خطر آماده شده و قوای خود را به شهر اعزام دارند و اما خودش منتظر اقدامات عملی نشد و آنجا را به مقصد آماده ساختن دیگر قطعات بزودی ترک نمود. قوای قرغه آماده حرکت شد و وقتی در نزدیکی های پولی تخنیک رسید، با تانک های کودتاچیان مقابل گردید و بدون درگیری جدی در مقابل سیلو در یک همواری جابه جا و به قوای کودتاچی تسلیم شد.

نبی عظیمی می نویسد: «ذریعۀ رفقای قرارگاه خبر شدیم که حیدر رسولی همراه با لوی درستیز عبدالعزیز و چهار پنج نفر سربازان امنیتی با پای پیاده از فرقه ۸ قرغه حرکت و از طریق بیراهه خود را به دارالامان رسانیده اند. رسولی عده یی از افسران نزدیک قرارگاه را جمع کرده بود و بعد از خواندن نماز خفتن، می خواست با آنها صحبت کند. من فکر می کردم که او [رسولی] اکنون دارالامان را که با ریشخور (فرقه ۷) و یا گردیز قول اردوی سوم وصل بود، بحیث محل سوق و اداره اوپراتیفی کشور تعیین نموده از همین محل مقاومت را شروع خواهد کرد و جنگ ادامه خواهد یافت. در حقیقت او می توانست جنرال عبدالعلی وردک رئیس ارکان قوای مرکز و دگروال جمال الدین عمر را که هر دوی آنها افسران تعلیم یافته و نخبۀ نظامی بودند، به این وظیفه بگمارد و خودش در فرقه ۷ ریشخور که راه آن باز بود، رفته و از آن محل عملیات تعرضی را سازمان دهد. اما وی جلسه وداعیه با افسران خویش ترتیب داده بود، روحیه خویش را باخته بود و برای رهائی شخص خود و فاملیش فکر می کرد؛ زیرا همین که توپچی لوای ۸۸ (مہتاب قلعه) بالای دارالامان آتش گشود و مرمی ها مستقیماً به قصر اصابت کردند، وی با عجله به سواری موتر (جیپ لندرور) در حالیکه لوی درستیز و رئیس ارکان قول اردوی مرکزی [جنرال عبدالعلی وردک] با وی بودند، قصر را ترک گفت و در تاریکی شب ناپدید گردید؛ اما در طول راه با موانعی برمی خورد و مجبور

می‌گردد که موتر را رها کرده به "قلعه غیبی" [محلّی بین چهلستون و گذرگاه] خود را برساند و در منزل باغبان باشی قوای مرکز، خود را پنهان نماید. پسر باغبان باشی در روز ۲۸ اپریل [۸ ثور] کودتاچیان را از موقعیت وی آگاه می‌سازد. رسولی همراه با لوی درستیز عبدالعزیز و عبدالعلی وردک گرفتار می‌گردند و در پولیگون پلچرخی از طرف آنها به قتل می‌رسند. «نبی عظیمی: "اردو و سیاست... صفحه ۱۴۴»

خنثی ساختن مقاومت فرقه ۸ قرغه

دگروال عبدالقادر که در روز ۷ ثور "قهرمان معرکه" بود و به چشم و چراغ کودتا تبدیل شده بود، شرحی در مورد خنثی ساختن نقش فرقه ۸ قرغه در جهت دفاع از نظام جمهوری دارد، از اینقرار- قادر می‌گوید: «من از طریق مخابره با وطن‌جار تماس گرفتم و پرسیدم: "کجا هستی؟"، گفت: "با چهار تانک پیش روی ارگ هستم"، گفتم: "چرا چهار تانک پیش روی ارگ؟ طبق پلان باید راه لوگر را می‌بستید؛" گفت: "راه لوگر را بسته ایم"، پرسیدم: "راه غزنی را چطور؟"، گفت: "راه غزنی را هم بسته ایم."»

دگروال قادر در ادامه می‌افزاید: «حیدر رسولی به سمت قوای قرغه رفته بود؛ اما نتوانسته بود کاری بکند. قوماندان قرغه نواز خان نام داشت که در محل حاضر نبود. رئیس ارکان قوای قرغه از وردک بود. صاحب‌منصب بسیار لایقی بود. دو دوره در ترکیه درس خوانده بود. از طرف او بسیار نگران بودم. چون میدانستم که به تاکتیک جنگ بلد است. هدایت دادم که قوای هوایی متواتر بر سر قرغه در پرواز باشند و فضای هوایی کابل قرغه را در محاصره بگیرند. مبدا به طرف میدان هوایی نیرو بیاید. اگر میدان هوایی بگرام را از ما می‌گرفتند، کار ما تمام بود. به دو طیاره هدایت دادم که فضای قرغه را به گونه‌ی کنترل کنند که هر نیرویی در پائین بفهمد زیر نظر است. مسیر قرغه - دشت شیخ میر - سرک اسفالت طرف حسین کوت - سرای خواجه - قره باغ -

بگرام، بسیار مهم بود. وظیفه دادم که مورچه هم اگر به استقامت دشت شیخ میر دیده شد، زیر آتش بگیرند. ساعت هفت - هشت شده بود. هرکدام از پیلوت‌ها، سه چهار بار پرواز کرده بودند. براساس هدایت صادر شده پیلوت‌های حزبی در میدان بگرام مانده بودند. حالا دیگر بعد از پروازهای زیاد خسته شده بودند. من [به آنها] گفتم که: "شما استراحت کنید."

دگروال قادر می گوید: «چاره یی سنجیدم. فکر کردم طیاره های ترانسپورتی را به صحنه بیاورم. هوا تاریک بود. کسی نمی فهمید که کدام طیاره است و چه وظیفه یی را اجرا می کند. پیلوت های ترانسپورتی میدان "خواجه رواش" وارد عمل شدند. دستور دادم طیاره های ترانسپورتی به نوبت پرواز کنند و چراغ های خود را هم روشن نگاه دارند. با تانکی [ذخیره تیل] پر بروند. پرواز هر طیاره باید نیم ساعت تا یک ساعت دوام می کرد و قرغه را زیر فشار می گرفت.» (خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر (صفحه ۱۸۴ و ۱۸۵)

در اینجا سؤالی مطرح می شود که وقتی رسولی حوالی ظهر فرقه قرغه را به عزم قوای مرکز آنهم با پای پیاده ترک کرد و نبی عظیمی مواصلت رسولی را به قوای مرکز به ساعت دو نیم بجه شب بیان می کند، این مدتی بیش از ۱۲ ساعت را رسولی و عبدالعزیز در کجا گذشتانده بودند؟ اگر ادعای شود که آنها نخست به فرقه توپچی مهتاب قلعه نزد پرچمی معلوم الحال دگرمن خلیل رفته باشند، از احتمال بعید است؛ زیرا به مجرد رسیدن آنها به آنجا فوراً به وسیله قوماندان خلیل، با آنکه او به نحوی از جمله کودتاچیان ۲۶ سرطان بود، ولی از همان اول موصوف با جناح چپ ارتباط نزدیک داشت، محبوس و یا فوری به قتل میرسیدند.

عملیات دفاعی از جانب قوای مرکز (قول اردوی مرکزی):

قبلاً تذکر رفت که جنرال رسولی نه تنها وزیر دفاع ملی بود؛ بلکه در عین زمان وظیفه قوماندانی قوای مرکز را نیز بعهده داشت. قوای مرکزی یکی از قوی

ترین و با صلاحیت ترین مرجع نظامی کشور محسوب می شد که قطعات متعدد نظامی زیر اثر آن بودند. برید جنرال عبدالعلی وردک - یکی افسران مسلکی و صادق به نظام جمهوری رئیس ارکان آن بود که در واقع همه امور آنجا را به پیش می برد.

نبی عظیمی در کتاب "اردو و سیاست" (صفحه ۱۲۹ و ۱۳۰) شرحی دارد در ارتباط با رویدادهای قوای مرکز که در آنجا ایفای وظیفه می کرد، به حیث شاهد عینی می نویسد: «همین که توپچی لوای ۸۸ مهتاب قلعه بالایی دارالامان آتش گشود و مرمی ها مستقیماً به قصر اصابت کردند، وی [رسولی] با عجله به سواری موتر در حالیکه لوی درستیز و رئیس ارکان قول اردوی مرکزی با او همراه بودند، قصر را ترک گفت و در تاریکی شب ناپدید گردید. ضربات توپچی شدید شد، منزل سوم قصر تخریب گردید، سوق و اداره قرارگاه برهم خورد، هرکسی به طرفی دوید و ما هم مجبور شدیم از قصر خارج شده به بیشه کوچکی که در شمال قصر قرار داشت و دارای درختان غلو بود، پناه ببریم. همراه من در حدود چهل نفر افسران قرارگاه یکجا بودند. در آنجا تاریکی و وحشت از مرگ حکمفرما بود. توپچی لاینقطع قصر را می کوبید و مرمی هائیکه کوتاه می شدند، در اطراف و اکناف ما اصابت می کردند. هنوز دمی نیاسوده بودیم که طیارات محاربوی شکاری خود را به دارالامان رسانیده بعد از به آتش بستن قصر، اطراف قصر را به رگبار بستند. مقصد پیلوتان معلوم بود، آنها حیدر رسولی را می پالیدند؛ زیرا که به آنها گفته شده بود که وی از قرغه به تپه تاج بیگ [مقر قول اردوی مرکزی] رسیده است و همراه افسران قرارگاه، قصر را ترک گفته است. بناً پیلوتان از آن بالا، بالاها، همینکه اشباح و سایه های انسانی را مشاهده می کردند، با قساوت، بی رحمی و مهارت خاصی، با مانور های عالی، اقدام به از بین بردن آنها را می نمودند.»

عظیمی می افزاید: «گروپ ما نیز کشف شد. یک بال طیاره میگ ۲۱ قسم

خورده بود که تا ما را کاملاً از پا نیندازد، دست از سر مان برندارد. او دیوانه شده بود، چنان با سرعتی سرسام آور و حرکات محیر العقولی در جستجوی ما بود که فکر می‌کردیم همین اکنون همراه با طیاره خویش به درختان اصابت می‌کند و طعمهٔ آتش می‌شود. ما را فقط یک چیز نجات داد، تاریکی شب و درختان قطور و انبوه.... بعد از آخرین حمله خویش به سوی فضای بیکران اوج گرفت و بار دیگر برنگشت. ما ساعت پنج صبح در "ده مسلم" یک کیلومتر غرب تپه تاج بیگ خود را رسانیدیم. در آنجا بر علاوه ما، تعداد کثیری از پرسونل اردو را مشاهده کردیم که عده‌یی با سلاح و عده‌یی بدون سلاح در بین کوچه‌های کثیف و تنگ آن قریه در حال گشت و گذار بودند.... آنها چنان بی‌نظم، بی‌دسپلین، عصبانی و خشمگین بودند و چنان فحش‌ها و دشنام‌های رکیکی را نثار همدیگر می‌کردند که گوئی از کشور دیگر آمده و هیچگاهی در صفوف اردوی افغانستان شمشیر نزده‌اند.»

عظیمی در ادامه می‌نویسد: «از ساعت ۷ صبح الی ۱۰ صبح روز ۸ ثور یکبار دیگر طیارات قوای هوایی افغانستان از ارتفاع بلند بار دیگر ما را یافتند. باغ‌ها، مزارع، کوچه‌ها و خانه‌های ده مسلم، قراء همجوار، سرک بین دارالامان و ریشخور، قطعات مستقل قول اردو، همه جا و همه چیز را رنگ و بوی مقاومت از آن بر می‌خواست [خاست] با وحشیگری و قساوت می‌کوبیدند. به یکی از طیارات مرمی اصابت کرد، طیاره سرنگون شد و در ده مسلم افتاده حریق گردید.»

مقاومت فرقه ۷ ریشخور

طوری که در بخش‌های قبلی تذکر رفت، فرقه ۷ ریشخور اولین حرکت را در صبح بسیار زود روز ۷ ثور آغاز کرد. یکی از افسران پائین رتبه و جوان فرقه بنام عبدالعلی می‌خواست قوماندان قطعه جنرال محمد نظیم را به قتل برساند. جنرال مذکور از این حادثه جان به سلامت برد، چون تا آنوقت به

دفتر نیامده بود و اما به جایش دگروال محمد قاسم رئیس ارکان فرقه شدیداً زخمی شد و به شفاخانه منتقل گردید و عبدالعلی نیز به وسیله افراد امنیتی قطعه کشته شد. جنرال رسولی به هدایت رئیس جمهور محمد داود در همان صبح وقت به فرقه رفت و آنوقت اوضاع به حالت عادی برگشته بود و حین مراجعت به وزارت دفاع، رئیس جمهور را از آرامی اوضاع در آن فرقه اطمینان داد. هنوز هم معلوم نیست که این حادثه چگونه و به کدام انگیزه رخ داده بود، بعداً هم تحقیق درباره صورت نگرفت. ولی از اوضاع آن روز معلوم می‌شود که این سوء قصد به جان قوماندان قطعه تصادفی نبوده؛ بلکه با حوادث جریان روز ارتباط داشت تا زمینه مصروفیت مقامات بدانسوجلب شود و با آرامش خاطر وحتى با توجیه بروز نا آرامی، قوای ۴ زره‌دار بتواند تانکها را از قوای مذکور بیرون و بطرف شهر روانه کند.

بهر حال نبودن قوماندان فرقه ۷ در قطعه و زخمی شدن رئیس ارکان آن خواهی نخواهی موجب هرج و مرج بین افسران آن فرقه و جر و بحث های جدی گردیده و اداره و نظم آنجا را تا حدی مختل ساخته بود. در همین احوال که رویدادهای کودتا در شهر و اطراف ارگ جمهوری و وزارت دفاع به وقوع پیوست و تا ساعاتی بعد از آن قطعات نظامی نسبت قطع سیستم مخابره از اینکه کودتا از طرف کی و به وسیله کدام اشخاص صورت گرفته، اطلاع دقیق نداشتند و در بین قطعه مشاجرات لفظی و انتقاد بزرگ بین افسران جناح خلق و پرچم از یک طرف و بین آنها و حامیان نظام جمهوری از طرف دیگر در حال شدت بود. وقتی آنها اعلامیه رادیونی را در ساعات شام روز ۷ شور شنیدند، واضح شد که موضوع از چه قرار است، آنوقت برخورد بین گروپ های طرفدار آن حفیظ الله امین (خلقی ها) و طرفدار آن ببرک کارمل (پرچمی ها) منجر به کشته شدن چند پرچمی در آن فرقه گردید. دگروال قادر می گوید: «من پیشینی می کردم که احتمالاً فرقه ۸ در مقابل ما مقاومت می کند. مقاومت آن فرقه جزئی بود. آنها از ریشخور تا نزدیکی چهلستون

آمده بودند. خبرهایی هم از فرقه ۷ می رسید که حزبی های جناح خلق برخاسته بودند و چهار- پنج نفر پرچمی را همان جا اعدام کرده بودند.» (قادر: "خاطرات سیاسی... صفحه ۱۸۶)

در حالیکه قوماندان فرقه ناپدید بود و رئیس ارکان آن - دگروال محمد قاسم صبح همان روز ۷ ثور زخم برداشته و به شفاخانه انتقال یافته بود و با آنکه فرقه در فقدان رهبر صاحب صلاحیت برای قومانده قرار داشت، بعضی از افسران حامی نظام جمهوری تصمیم گرفتند تا یک قسمت قوای آن فرقه را بغرض دفاع از نظام بطرف شهر گسیل دارند. در راس این قوا شخصی باشهامت بنام دگروال محمد هاشم قندهاری قرار داشت که با یک تعداد قوا از راه قلعه فتوح و چهلستون به طرف کابل براه افتاد. زمانیکه آنها در حوالی گذرگاه رسیده بودند، مواجه با تانکهای کودتاپیان شدند و از طریق هوا نیز مورد تهدید قرار گرفتند. در نتیجه یک برخورد مختصر، قوای شان منهزم و قوماندان شان دگروال محمد هاشم به وسیله یکی از اقاربش که شامل در قوای کودتاپی بود، به طور فجیع به زیر زنجیرهای تانک انداخته شد و خورد و خمیر گشت. با این وضع مقاومت قوای فرقه ۷ ریشخور نیز درهم شکست و قطعه تسلیم شد.

انهزام فرقه ۱۱ قول اردوی مرکزی مقیم جلال آباد:

یگانه قطعه نظامی که بیرون از ولایت کابل به مقصد مقابله با کودتاپیان در حرکت افتاد، فرقه ۱۱ جلال آباد بود که به سرکردگی جنرال محمد یونس بنا بر امر وزیر دفاع در روز ۷ ثور (۲۷ اپریل) از جلال آباد به سوی کابل حرکت کرد. هنوز در حصه "ماهپیر" نرسیده بود که توسط قوای ۴ و ۱۵ زرهدار توقف داده شد و پس از برخورد مختصر و تبادل آتش، جنرال محمد یونس در اثر یک دسیسه کشته شد و همزمان با آن والی ولایت ننگرهار عبدالخالق رفیقی نیز مورد سوء قصد قرار گرفت و جان باخت.

گفته می‌شود که شخصی نزد قوماندان یونس خان آمد و گفت پیامی خصوصی برایش دارد و از او خواست تا از محل قومانده به گوشه ای بیاید، وقتی او نزدیک با شخص گردید، از عقبش فیر شد و جان به حق سپرد. پس از این حادثه قوای معیتی او به کودتاچیان تسلیم شدند.

دوست عزیز
برکت

فصل دوم

اعلام پیروزی کودتا و نخستین اقدامات کودتاجیان

از شرحی که تاکنون در مورد مقاومت قوای جمهوری در برابر کودتاجیان ارائه گردید، واضح می‌شود که هرگاه قوای هوایی به کمک قوای زمینی کودتاجی ن میرسید، قوای دفاعی نظام چه در داخل ارگ و چه در بیرون ارگ، ولو که بصورت پراکنده و بدون یک قومانده واحد و مشترک عمل می‌کردند، این توانائی را داشتند که قوای زمینی کودتاجی را درهم کوبند و کودتا را ناکام سازند. طوری که دیده شد پرواز طیارات بر فضای ارگ و بمبارد قسمتی از ارگ که در طول روز و شب برای چندین بار ادامه یافت، ضربات محکم بر سیستم دفاعی ارگ وارد کرد و بعضی از دیوهای مهمات آتش گرفت و سراسیمگی جدی را بار آورد. همچنان پرواز طیارات بر فراز فرقه ۸ قرغه و نظارت اراضی از دشت شیخ میر تا حوالی بگرام هرنوع حرکت را در سمت شمال کابل زیرمراقبت دقیق قرار داد و امر شده بود که: «اگر پشه پر بزند، براو فیر کنید!»

به همین ترتیب پروازهای متعدد طیارات بزرگ ترانسپورتنی با نورافکن های قوی آن بر فضای قوای مرکز و حواشی آن در طول شب و نیز پرواز طیاره های شکاری با ارتفاع کم بعد از دمیدن روشنی در صبح زود، ساحه قوای مرکز و فرقه ۷ ریشخور را به مقصد پراکنده ساختن قوای دفاعی به شدت زیر نظر قرار

دادند، با آنهم قوای مدافع جمهوری موفق شد دو طیاره آنها را سقوط دهد. عین عملیات هوایی هنگامیکه قوای تحت قیادت دگروال جمال الدین عمر آمر اوپراسیون قوای مرکز بصوب شهر از طریق سرک دارالامان در حرکت افتاده و تا نزدیکی های دهمزنگ در حال رسیدن بود، صورت گرفت و برای از بین بردن وسایط زرهی قوا، طیارات شکاری مربوط کودتاچیان از بمباردمان های مقطعی استفاده کردند، که نظم این قوا در تاریکی شب تا دمیدن روز بوسیله حملات هوایی کودتاچیان از هم پاشید و قوا پراکنده شد. (بعضی ها از نقش سازشکارانه دگروال جمال الدین عمر با کودتاچیان طی همین عملیات صحبت میکنند و معتقد اند که دگروال موصوف با برقراری تماس قادر و اصرار او که از مقاومت دست بکشد، راضی گردید و موقف خود را به نفع کودتاچیان تغییر داد، چنانکه بعداً با کودتاچیان همکاری گردید.) برعلاوه ای حملات قوای هوایی، قوای توپچی لوای ۸۸ مهتاب قلعه که قوماندن آن جنرال ظریف میدانی و رئیس ارکان آن جگرن (یا دگرمین) خلیل الله از جمله پرچمی ها بود، با فیر های ممتد بر تپه تاج بیگ - مقر قول اردوی مرکزی و حریق شدن یک قسمت آن محل توانست بر امکانات مقاومت جدی آن قوا صدمه وارد کند.

دراکثر کتب و مآخذ که بیشترین آن به وسیله پرچمی ها نوشته شده اند، به این نکته اعتراف گردیده که اگر اجراءات و فعالیت های دگروال قادر رئیس ارکان قوای هوایی و مدافعه هوایی نمی بود، چانس موفقیت کودتا بسیار کم بود، چنانکه سلطانعلی کشتمند در کتاب "یادداشتهای سیاسی.." خود می نویسد که در همان ساعات اول کودتا: «در مرکز فرماندهی هوایی گفته میشد که وضع از لحاظ دفاع نظامی [برای کودتاچیان] چندان مطمئن به نظر نمی آید؛ زیرا در صورت هجوم دو فرقه مجهز موتوریزه در شهر، قوای کافی پیاده که سازمان داده شده باشد، برای دفاع هنوز در اختیار قیام کنندگان وجود نداشت. لذا هوش و گوش حاضرین [مقصد سران حزب بود که به محل قوانندانی قوای هوایی انتقال داده شده بودند] به سوی عبدالقادر بود.»

کشتمند علاوه می کند که: «ما از همان لحظه ورود، در اوایل شب تا صبح فردا شاهد فعالیت های شگفت انگیز و مستی های عبدالقادر بودیم. او خیلی

حرفه ای و وارد در کار، خود را تبارز داد و درعین حال شادمانی مینمود و با کارمندان هوائی و پیلوت‌ها از طریق دستگاه‌های مخابراتی در ضمن صدور دساتیر، شوخی و مذاح مینمود و ایشان را به فعالیت بیشتر تشویق می‌کرد؛ ولی تعجب انگیز اینکه او تمام شب یکبار با امین [حفیظ‌الله] صحبت نکرد و او نیز با وی تماس نگرفت. او واقعاً در برابر دیدگان هیأت رهبری خیلی ماهرانه قوای هوائی و پرواز طیارات را از میدانهای هوائی بگرام و کابل در تاریکی شب از مرکز فرماندهی رهبری می‌کرد...» (کشتمند... صفحه ۳۳۹)

کشتمند می‌نویسد: «درهمین لحظاتی که مبارزه برای تسخیر ارگ اوج می‌گرفت، وضع متشنجی در میان افسران قوای هوائی خواجه رواش ایجاد گردید و عبدالقادر را زندانی کردند. اما به زودی با رسیدن چند تانک قوای ۴ زره‌دار... وضع تغییر کرد. عبدالقادر که از حبس رها گردید، بلادرنگ به وسیله هلیکوپتر به میدان بگرام پرواز کرد...» (کشتمند... صفحه ۳۳۴)؛ در حالیکه قادر در کتاب خاطرات سیاسی خود از "حبس شدن" در آنوقت هیچ تذکری نمی‌دهد، لذا حبس او را میتوان فقط یک شایعه دانست.

به تعقیب اعلامیه فوق و ادامه درگیری‌ها، شورای نظامی کودتاچیان طی یک اعلامیه رادیوئی تأکید کرد که: «... هر عنصر ضدانقلابی که بخواهد از هدایات و مقررات شورای نظامی - انقلابی سرپیچی نماید، به زودترین فرصت به مرکز نظامی سپرده خواهد شد.» همچنان به ساعت ۸ بجه و ۱۰ دقیقه شب ۷ نور پیام دیگری را عنوانی قطعات نظامی مستقر در پایتخت و ولایات کشور از طریق رادیو پخش کردند که در آن آمده بود: «افسران و سربازان وطن پرست! در هر قطعه ای که قرار دارید، نظم و دسپلین انقلابی را حفظ کنید و هر شخصی را که در برابر انقلاب دموکراتیک و ملی و ضد منافع خلق افغانستان قرار گیرد، خلع سلاح و فلج نمائید».

کشتمند می‌نویسد: «این پیام برای آن صادر گردید که در برخی نقاط کابل نیروهای طرفدار رژیم محمد داؤد هنوز به مقاومت ادامه می‌دادند، مانند فرقه ۷ و ۸ پیاده و قرارگاه قول اردوی مرکز واقع دارالامان و برخی قطعات هنوز برخورد خود را در برابر حوادثی که جریان داشت، مشخص نساخته بودند و بیطرف

باقی مانده بودند.» (کشتمند... صفحه ۳۳۸)

بروز ۸ ثور (۲۸ اپریل) ساعت ۷:۳۰ شام اعلامیه دیگری از طرف شورای نظامی - انقلابی کودتاچیان خلقی و پرچمی از طریق رادیو افغانستان به نشر رسید، که شامل فقرات ذیل بود:

«۱ - الغای قانون اساسی خود ساخت محمد داؤد و سقوط دولت و حکومت مستبد وی رسماً اعلام می گردد. پس از این تمام امور کشور از طریق فرامین و دستورالعمل های شورای نظامی - انقلابی قابل اجراء است.

۲ - شورای نظامی - انقلابی بر اوضاع کاملاً مسلط است و تمام قطعات قوای مسلح کشور در تحت اوامر این شورا وفاداری خود را اعلام نموده و وظایف وطنپرستانه خود را ایفاء مینمایند.

۳ - آنعده از جنرالها و وزرای بر حال رژیم سقوط داده شده محمد داؤد که تا اکنون به شورای نظامی - انقلابی مراجعه نکرده اند، به زودترین فرصت در وزارت دفاع حاضر شوند، در غیر آن بر طبق مقررات نظامی با آنان برخورد خواهد شد.

۴ - مطابق به مقررات نظامی تا تصمیم ثانی هرگونه اجتماعات ممنوع است.

۵ - مردم بصورت عادی به کار و زندگی خود با اطمینان کامل ادامه بدهند.» (کشتمند... صفحه ۳۴۶)

طوری که در بخش های قبلی تذکر رفت، پس از تسلیمی ارگ و شهادت محمد داؤد و اعضای خانواده اش در حوالی ساعات بین ۶ و ۷ صبح ۸ ثور (۲۸ اپریل) و درهم شکستن تمام نقاط مقاومت در کابل، کودتاچیان در پایتخت حاکم شدند. آنچه مربوط به قطعات و جزو تاهای مستقر در ولایات بود، آنها نیز پس از کسب اطلاع از موفقیت کودتا یکی پی دیگر با ارسال پیامها تابعیت خود را از این تحول ابراز داشتند و با این ترتیب بساط اولین جمهوریت افغانستان با نهایت تأسف برچیده شد و کشور از آن تاریخ به بعد در قعر مصیبت، جنگ، ویرانی، آوارگی و صد ها مشکل دیگر گرفتار گردید که آثار آن همه بدبختی ها تا امروز به نحوی ادامه دارد.

فصل سوم

دست‌های پشت پرده در راه اندازی و موفقیت کودتای ثور

موضوع دست داشتن مراجع شوروی (اعم از دستگاه استخباراتی کی.جی.بی و استخبارات نظامی آر.جی.یو در پیوند با فعالیت‌های مستقل سفارت شوروی در کابل) در کودتای ثور یکی از موضوعات متنازع فیه بین محققان افغان و غیرافغان را در طول این مدت ۳۹ سال تشکیل می‌دهد. اگرچه اعتراف صریح و مستقیم از جانب مقامات شوروی آنوقت و روسیه موجود در زمینه تاحال صورت نگرفته و نیز توقع نمی‌رود که روزی مراجع رسمی آن کشور درباره نقش‌شان در کودتای ثور در افغانستان اسناد مخفی را از قید محرمانه آزاد ساخته و در اختیار همگان قرار دهند؛ اما از آنوقت تاحال بحث‌ها در این مورد بیشتر بر محور شواهد عینی و براهین و دلایل منطقی و نیز گزارشات قرین به واقعیت از منابع مختلف می‌چرخد که این نظریات را میتوان به طور کل به سه دسته تقسیم کرد:

اول - کسانیکه سهمگیری و نقش مراجع شوروی را چه مستقیم و چه غیرمستقیم رد میکنند و کودتای ثور را اقدام کاملاً افغانی و آنهم به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان می دانند. در این دسته از جمله افغان‌ها بیشتر پیروان خلق و پرچم شامل می باشند که می کوشند با پنهان کردن حقایق چنان جلوه دهند که گویا همه کاره ای کودتا خود افغان‌ها بود و دست بیرونی در آن دخیل نبوده است. از جمله محققان غیرافغان نیز بعضی‌ها در اثر گرفتن اطلاعات نادرست و اغلب از منابع کودتا و نشرات تبلیغاتی بعدی آنها در مورد دست داشتن روس‌ها در کودتا دچار تذبذب شده اند.

دوم - کسانیکه به نقش غیرمستقیم مراجع شوروی در این کودتا به نحوی صحه می گذارند. در این ارتباط بیشتر از همه توجه را بدو نظر جلب می دارم: یکی اظهارات دگروال عبدالقادر، کسیکه کمر کودتای ۷ ثور را بسته کرد و آنرا به موفقیت رسانید و دیگر نویسنده مشهور امریکائی "هنری برادشر" - نویسنده کتاب "افغانستان، تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین" که به وسیله شورای ثقافتی جهاد در پشاور به دری ترجمه و در سال ۱۳۷۰ بار اول و در ۱۳۷۸ بار دوم در آنجا چاپ شده است.

سوم - کسانیکه نقش مستقیم مراجع شوروی را در راه اندازی و سازماندهی و حتی اشتراک در عملیات یک واقعیت غیرقابل انکار می شمارند. در این دسته بیشتر افغان‌هایی شامل اند که با هیچ یک از جناح‌های خلق و پرچم وابسته نبوده و نظریات خود را تاحد زیاد به رویت چشم دیدها و نیز بررسی شواهد و قرائن به طور منطقی و آوردن برهان و دلیل ارائه نموده اند.

اینک به ذکر بعضی از سه کتگوری نظریات فوق با اختصار پرداخته می شوند:

سیلیگ هریسن نقل قول جالبی دارد از دگروال "مدهو سمیران" که در

آنوقت آتشه نظامی سفارت هند در کابل بود و با افسران قوای هوایی ارتباطات وسیع داشت. هریسن می‌نویسد: «مدهو سمیران بمن گفت که: قادر سازمان استخباراتی نظامی اتحاد شوروی را از پلان امین مطلع ساخته بود؛ اما دستور اشتراک در کودتا را بدست نیاورده بود. دگروال سمیران می‌گوید که در اوایل سال ۱۹۷۸ سه صدو پنجاه تن مشاور و تکنیشن شوروی در کابل موجود بود که تعداد زیاد آنها در میدانهای هوایی بگرام و کابل در سیستم راکت های ضد طیاره و کنترل خط پرواز مصروف کار بودند. نامبرده [سمیران] براین نکته تأکید می‌ورزد که بدون کمک تکنیشن های شوروی شاید به قوای هوایی خیلی مشکل می‌بود که بروز ۲۷ اپریل [۷ ثور] فعالیت می‌کرد. سمیران می‌گوید که: قادر مجبور بود که اشتراک خویش را در کودتا تا بدست آوردن موافقه مشاورین شوروی به تعویق اندازد. مشاورین شوروی در مدت اندک قبل از آغاز کودتا باید تصمیم می‌گرفتند. اما از مسکو خیلی به موقع هدایت بدست آوردند که با کودتا کمک نمایند.» (سیلیگ هریسن: "حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی برافغانستان" صفحه ۵۱)

نبی عظیمی موفقیت کودتای ثور را کمتر از کارآئی کودتاچیان؛ بلکه بیشتر از نارسائی های چند جانبه جمهوری محمد داودخان می‌داند که هیمن نارسائی ها موجب موفقیت کودتا شد. عظیمی در این مورد به نکات آتی اشاره می‌کند:

— «از دیدگاه نظامی "ناگزیری" وابستگی های شدید اردوی افغانستان به وسایط و وسایل و تجهیزات جنگی و نظامی شوروی سبب شد تا سیل مشاورین و متخصصین شوروی به افغانستان و محصلان و افسران جوان افغان به اتحاد شوروی سرازیر گردیده و باعث بیدار شدن افکار و اندیشه ها پرکشش و با جاذبه انقلابی و نوین در بین جوانان اردو گردد همچنان نقش و رول احزاب سیاسی چپ که از برکت دهه دموکراسی در اردو فعالانه به جلب و جذب پرداختند.»

— «برای اداره چنین اردویی متأسفانه داؤدخان هیأت رهبری بسیار ضعیفی را که در راس آن مرحوم دگر جنرال غلام حیدر رسولی بود، مؤظف ساخته بود. این هیأت رهبری از یک طرف در کشمکش های گرفتن قدرت بیشتر در بین خود در جنگ و ستیز بودند و از طرف دیگر فاقد بصیرت لازم سیاسی، شناخت محدود سوق و اداره بودند و حتی دانش نظامی آنها بسیار اندک بود....»

— «طرح افسران جوان کودتاجی، تجزیه و تصفیه قطعات کودتا... و جذب سریع آنها به وسیله ح.د.خ.ا. موجب گردید تا محمد داؤد تجرید گردد.» [مقصد او در اینجا تصفیه گروپ های چپی اعم از خلق و پرچم از دستگاه دولت است که گویا با این کار محمد داؤد خود را در حالت تجرید قرار داد. بزعم او باید عناصر چپ همچنان در قدرت باقی می ماندند و هر روز کسب قدرت می کردند.]

— «حمله قبل از وقت و ناشیانه رژیم... بالای ح.د.خ.ا. بدون هیچگونه سنجش و محاسبات نظامی انجام یافت... استخبارات و کشف ملکی و نظامی نتوانستند به موقع و با شایستگی وظایف خویش را انجام و فعالیت مخالفین را کشف و افشاء سازند.» [در این ارتباط سخن عظیمی یک اشاره مهم در عطالت و حتی کار شکنی دستگاه های ملکی و نظامی استخباراتی نظام جمهوری بوده که نمی توان از آن انکار کرد.]

— «یکی از عوامل اساسی دیگر سقوط دولت محمد داؤدخان را میتوان در تغییرات غیرمنتظره [؟؟] سیاست خارجی و داخلی رژیم مطالعه کرد. داؤدخان بعد از سفر ایران و گرفتن اعتبار معادل بر دو میلیارد دالر، بلافاصله در هرات از ایدئولوژی های وارداتی صحبت نمود و بر تمام جریان های سیاسی چپ در داخل کشور چلیپا کشید، در سفر خویش به مسکو، ژست و پوزیشن یک حکمران غیروابسته به شوروی را اتخاذ کرد، وانمود ساخت که می خواهد برای همیشه افغانستان را از وابستگی های نظامی و اقتصادی اتحاد

شوروی رهائی بخشید.»

آنچه در متن فقره فوق گنجانیده شده است، ریشه اصلی کودتا را که در آن دست شوروی دخیل بوده، نشان می‌دهد؛ زیرا این همان نگرانی عمیق مقامات شوروی بود که آنها را مصمم به تغییر نظام در افغانستان ساخت و حتی با وجودیکه مطمئن از کفایت لازم حزب دموکراتیک خلق در دولرداری نبودند، بازهم شوروی زیان وارده از چرخش بزرگ سیاسی محمد داؤد را به مثابه از دست رفتن افغانستان و افتادن این کشور به دامن غرب توجیه نموده در راه های ایجاد وحدت بین دو جناح رقیب حزب از یک سال قبل در صدد آماده ساختن زمینه ها بودند. چنانکه قبلاً گفته شد که پلان کودتا اساساً در اواسط سال ۱۳۵۶ طرح گردید بود و منتظر فرصت بودند تا آنکه به بهانه قتل خیبر که آنهم به وسیله یکی از ایجننت های سفارت شوروی صورت گرفت، برق آسا کودتا را به راه انداختند.

ویلهم دیتیل در صفحه (۴۱ - ۴۲) کتاب خود از قول کارل هاینریش رودرز پروف (K. H. Rudersprof) می‌نویسد که او و تعدادی زیاد از همکارانش که در سازمان کمک‌های آلمان فدرال به کشورهای درحال رشد مشغول کار در یکی از پروژه‌های اطراف شهر و نزدیک میدان هوایی بگرام مصروف بودند، به اشتراک مستقیم شوروی در کودتا ۷ ثور اشاره می‌کند و اذعان می‌دارد که: «برای ما ها عجیب بود که تعداد زیادی طیاره و آنهم از نوع شکاری مرتباً در حال پرواز باشند. باخود گفتیم که آیا نیروی هوایی افغانستان حق پرواز های تمرینی را در آخر هفته دارند...؟» او تصریح می‌کند که: «از ساعت ۴ تا ۵ بعد از ظهر مرتباً پروازهای از میدان بگرام در جهت قصر ریاست جمهوری انجام می‌شد. این طیارات قصر را بمباردمان می‌کردند... در همان ساعات اول حمله دستگاه های تمام اتوماتیک دفاع زمین به هوا از کار افتاد. بعدها منابع موثق خبری گزارش دادند که دست کم دو فروند [بال] از این هوا پیمها به وسیله پیلوت‌های روسی هدایت می شدند.

آنچه مسلم است بدون پشتیبانی روسها انجام انقلاب شور افغانستان غیر ممکن بود. یکی از دلایل این ادعا آنست که کنترل ارتش [اردوی] افغانستان در دست روسها قرار داشت.»

محمد ولید عثمان - دگر جنرال محمد نذیر کبیر سراج در کتاب خود از قول محمد ولید عثمان پیلوت جت که در همان روز ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ (۷ ثور ۱۳۵۷) در میدان هوایی بگرام مشغول اجرای وظیفه بود، چنین می نگارد: «دگروال عبدالقادر درستی‌زوال قوای هوایی و مدافعه هوایی بساعت ده و نیم [قبل از ظهر] با وجودیکه جنرال موسی خان قوماندان عمومی قوای هوایی هرنوع پرواز را ممنوع قرار داده بود، با هلیکوپتر به میدان هوایی بگرام رفته، دگرمن غلام سخی قوماندان میدان بگرام را محبوس ساخته و خودش اداره را بدست گرفت. او به پرسونل میدان بگرام از وقوع کودتا اطلاع داده و امر جدیدی برای حمله بر قطعات فرقه ۸ مقیم قرغه، قوای فرقه ۷ و ارگ را صادر نمود تا به نفع کودتا هدف های مذکور را بکوبند.»

ولید عثمان افزود: «در این روز دو نفر معلم پرواز روسی برای جت های میگ ۲۱ و دو نفر معلم پرواز برای جت ها SU-۷ در بگرام وجود داشتند، پیلوت روسی در میدان هوایی بگرام قطعاً موجود نبود، پیلوت های افغان که در پرواز اشتراک کردند، قرار ذیل بودند: از جت میگ ۲۱: میرغوث الدین، سنت الله، تیمور، عبدالرؤف، شرف الدین، رسول، کافی خان، مختارگل، دوران خان و وهاب. از جت های SU-۷: حکیم، شیر محمد، گلپار و رحیم. متخصصین و مشاورین شوروی که در قوای افغانستان مصروف خدمت بودند، مانند دیگر مشاورین این مملکت اجازه نداشتند که به پروازهای جنگی و یا فعالیت های حربی اشتراک نمایند. این ممانعت از طرف حکومت شوروی نظر به قرارداد های منعقدہ بعمل آورده شده بود.» (کبیر سراج، محمد نذیر: "رویدادهای نیمه اخیر سده بیست در افغانستان"، ... صفحه ۱۱۰ - ۱۱۱)

سخن ولید عثمان در شرایط عادی قابل باور است، ولی روسها در قرار دادهای خود با دولت افغانستان همیشه از عدم مداخله در امور یکدیگر و عدم تجاوز به سرحدات کشور و همچنان احترام به اصل بیطرفی افغانستان تأکید داشتند؛ اما چنانکه دیده شد، آنها از ایجاد وحدت حزب تا اجرای امور دیگر به طور مخفی در راه اندازی کودتای ۷ ثور دریغ نکرده و به همین طور آنها در قوای هوائی هم ایجت های مثل دکروال قادر داشتند که با رهنمائی همین معلمین پرواز به ماموریت های هوائی به نفع کودتاچیان اقدام کردند. لذا اگر آنها مستقیم در پروازها اشتراک نداشتند ولی در زمینه سازی این عملیات شریک بوده اند.

انجنیرنجیب داوری - یکی از محققان جوان افغان است که در روز ۷ ثور به حیث سرباز در دفتر اوپراسیون ریاست ارکان قطعه مخابره قوای مرکز در دفتر تورن عبدالقیوم رؤفی آمر اوپراسیون قطعه مذکور اجرای وظیفه می کرد. داوری طی مقاله تحت عنوان "درسوگ سی سالگی سقوط اولین جمهوریت، شهادت داؤدخان و پیروزی کودتای ثور" (منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ ۲۲ اپریل ۲۰۰۸) شرحی مبسوطی در زمینه دارد و در نهایت به ارتباط این سؤال که آیا کودتای ثور بدستور شوروی ها صورت گرفت و آیا روسها در خنثی سازی عملیات طرفداران داؤدخان در روز ۷ ثور دست داشتند یا خیر، به یک تعداد رویدادها اشاره می کند، از جمله می نویسد: «در این هیچ جای شک نیست که میان سازمان استخباراتی نظامی شوروی و حفیظ الله امین مفاهیم قبلی و قرار و مدار های به ارتباط اجرای کودتای ثور وجود داشته و اینکه بعد از کودتا حفیظ الله امین بی مهابا غر میزد، بدون شک تکیه گاه با قدرتی چون سازمان استخباراتی نظامی شوروی را در عقب خود داشت.» موصوف می افزاید: «در آنوقت تکنالوژی تلفون موبایل در هیچ جای دنیا مورد استفاده عوام قرار نداشت. چند لین محدود تلفون کلاسیک میان مرکز و ولایات افغانستان در اختیار وزارت مخابرات بود و

حفیظ الله امین هرگز امکانات این را نداشت تا از تلیفون مذکور با افسران خلقی اش صحبت و امر صدور انقلاب [کودتا] را بدهد و همچنان در حالیکه دولت و اردوی محمد داؤد برسر قدرت بود و حفیظ الله امین و افرادش توانائی این را نداشتند تا از طریق مخابرات اردو با اعضای حزب شان مستقر در قطعات ولایات بر سر شورش نظامی صحبت نمایند و بازهم در ظرف چند ساعت محدود افراد خلقی امکانات این را نداشتند تا خود شان را به ولایات رسانیده و اوامر مربوط را به طرف های ذیدخل برسانند. لذا شکی نیست که افسران ارتباطی جی.آر.یو که در قطعات مختلف افغانستان مصروف خدمت بودند، با تلیفون های کوچک دستی که در آنوقت نظامیان شوروی و امریکائی هر دو در اختیار داشتند، مجهز و اوامر مربوط را دریافت میداشته اند.»

عبدالصمد غوث - یک تن از کارمندان عالی رتبه وزارت امور خارجه افغانستان و در اخیر معین سیاسی آن وزارت و یکی از معتمدان رئیس جمهور محمد داؤد در کتاب "سقوط افغانستان - بیان یک شاهد عینی" که توسط پوهندوی محمد یونس طغیان ساکایی از انگلیسی به دری ترجمه شده (چاپ دوم، پشاور جدی ۱۳۷۸ ش) از صفحه ۲۶۲ تا ۲۷۱ شرحی مبسوطی تحت عنوان "تحلیلی از فروپاشی جمهوریت" دارد که در اینجا بعضی نکات مهم آنرا در ارتباط با نقش شوروی در کودتا اقتباس می دارم:

صمد غوث در آغاز مبحث این سؤال را مطرح می کند که: «چرا رژیم محمد داؤد که در ظاهر استوار معلوم میشد، اینقدر به آسانی و زودی فروپاشید؟» او در جواب می نویسد: «یقیناً که به این سؤال کدام جواب مشخص وجود ندارد، مگر یک مسئله مشخص است..... که اراده یکدسته از افسران نظامی کمونیست سبب موفقیت آنها شده بود، و علاوه از هر چی پلانگذاری و کمک شوروی. افسران نظامی کمونیست با یک تحرک محتاطانه و سنجیده شده به سرعت قوای هوائی را در اختیار گرفته و آنرا بگونه

مؤثری به نفع خویش به کار انداختند. با بدست آوردن آن وسایل تباه کننده جنگی (طیارات میگ از میدان هوایی تاشکند نیز شاید آنها را کمک کرده باشد)، آنها تا آنجا پیش رفتند که برای افراد وفادار محمد داؤد که تعداد شان هم زیاد بود، وقت آنرا ندادند که تلاش آنها را به عقب بزنند.» او در این ارتباط از یک شعر قدیمی انگلیسی یاد می کند که محتوایش چنین است: «ره مستقیم هزاران نفر را، سه تن در کمینگه تواند گرفت» (صفحه ۲۶۲)

سپس صمد غوث روی بحث را بیشتر به جانب وجه سیاسی موضوع می کشاند و از بیان خروسچف صدراعظم اتحاد شوروی یاد می کند که گفته بود: افغانستان «یگانه دریچه باز به سوی غرب است که اتحاد شوروی به وسیله آن نفس می کشد.»؛ او می افزاید: «روسها کوشش می کردند که در افغانستان تاحد امکان به شکل بادار افغانستان خود را جا بزنند. در نخستین سال های دهه ۱۹۷۰ آنها یقین داشتند که به اهداف خویش نایل آمده اند، مگر در ۱۹۷۵ مایوس شده بودند. عملیات محمد داؤد علیه کمونیستهای محلی [خلق و پرچم]، موفقیت افغانستان در گسترش دریافت کمک و در نتیجه آن تضعیف انحصار شوروی بر افغانستان، بهتر شدن روابط با پاکستان و... امکان ساختن محور تهران - کابل - اسلام آباد با تمایل غرب، شوروی ها را به لرزه درآورده بود که میدانستند افغانستان بزودی از کنار آنها می رود. آنها همه عوامل را در تسخیر افغانستان آماده ساخته بودند.» (صفحه ۲۶۶)

صمد غوث می افزاید: «در بهار ۱۹۷۷ پس از شکررنجی میان محمد داؤد و بریژنف، روسها حتماً این گمان را کرده بودند که محمد داؤد چنان شخصیتی نبود که برای خوشی خاطر روسها، خط مشی خود را تغییر دهد. شاید پس از دیدار او شوروی ها فیصله کردند که محمد داؤد و جمهوریت او را هرچه زودتر براندازند. بهر حال به فکر شوروی ها فضای بین المللی مساعد بود و همچنان جریان حوادث در ایران. شکی وجود ندارد که آنرا کشته شدن میراکبر خیبر هم تسریع کرد. پیروزی کمونیستها [در کودتا] عملی

کردن ادغام افغانستان را به اتحاد شوروی تندتر ساخت.» (صفحه ۲۶۷)

او علاوه می‌کند که: «رهبری کمونیستهای محلی برای روسها اطمینان دادند که کشته شدن خیبر وحدت آنها را استحکام بخشیده است و برای کمونیستها چنین اوضاع مساعدی باز مشکل است که پدید آید. مهمتر از این، گفته شد که حفیظ الله امین به روسها گفته بود که محمد داؤد فیصله کرده است که همه سازمانهای کمونیستی در افغانستان را نابود کند. مسکو نمی‌توانست اینرا اجازه بدهد. انجام محاکمه علنی و بیطرفانه رهبری کمونیستها، همچنانیکه محمد داؤد می‌خواست، ضرور بود، طوری که جریان محاکمه در افغانستان فعالیتهای شوروی را برای مردم افغانستان آشکار می‌ساخت.» (صفحه ۱۶۸)

مؤلف کتاب "سقوط افغانستان" - صمد غوث پس از تحلیل جوانب سیاست خارجی موضوع به این نتیجه میرسد که: «حاجتی نیست تصور شود که شورویها از وقوع کودتا خبر بودند، یا نه؛ در این شکی وجود ندارد که شوروی ها براساس عوامل مختلف فیصله کرده بودند که محمد داؤد به سقوط مواجه شود. بجز از همراهی آشکار شورویها، هیچکس جرأت گرفتن و کشتن او را نداشت. در این شکی وجود ندارد که شورویها نه صرف پلانگذار کودتا بودند؛ بلکه در مراحل مختلف برای عملی کردن آن، مسؤولیت های مشخصی را به دوش داشتند.» (صفحه ۲۷۰)

فرهاد لیب - به تاریخ ۴ جنوری ۲۰۰۹ نوشته ای از فرهاد لیب تحت عنوان "عمق فاجعه" به سایت "کابل پرس" به نشر رسید که بعداً این نوشته در سایت های دیگر نیز انتشار یافت. داکتر صبور اله سیاه سنگ در کتاب "و آن گلوله باران..." (از صفحه ۱۸۹ تا ۱۹۳) قسمت های از این نوشته را اقتباس کرده که بعضی نکات مهم آن در اینجا اقتباس می‌شود:

در قدم اول او در باره انتخاب امام الدین و توظیف او به یک ماموریت

سرنوشت ساز از خود می پرسد: «منطقاً برای ایفای چنین عملیاتها، به خصوص دستگیری یا کشتن رئیس جمهور، افراد عادی و غیرورزیده فرستاده نمی شوند. ساده لوحانه خواهد بود، اگر بپذیریم که رهبری کودتا هرقدر احمق هم بوده باشند، برای دستگیری داؤدخان، افراد ناآگاه و آموزش نادیده را به داخل ارگ ریاست جمهوری بفرستند. زیرا کودتاچیان دقیقاً میدانستند که این عملیات خاص و مهم در حقیقت سرنوشت کودتا را تعیین می کند. به این ترتیب هرانسان دقیق و عاقل باید بپذیرد که افراد فرستاده شده برای دستگیری رئیس جمهور وقت، باید از جمله ورزیده ترین، قابل اعتماد ترین و همچنان آشنا به رمز و راز عملیات نظامی بوده باشند.»

با این توضیح لبیب سؤالی را مطرح می کند که: «چرا در جریان چنین حرکت فوق العاده و خونین تنها و تنها امام الدین مطرح باشد؟ اگر فرض کنیم همراهان وی همان چهار نفر افسر یا چهار نفر عسکر مربوط به اردوی افغانستان بوده باشند، میتوان گفت که در واقع همه آنها قاتلان رئیس جمهور اند، نه صرفاً امام الدین.... چرا تنها امام الدین زخمی شده و بعداً قهرمان داستان معرفی می شود؟»

فرهاد لبیب می افزاید: «همه به خوبی می دانند که منسوبین اردوی افغانستان هیچگاه به خاطر همچو عملیاتها (هجوم به قصر، دستگیری یا کشتن رئیس جمهور) آموزش ندیده و هرگز تدریس نشده بودند، پس این چگونه امکان دارد که چهار یا پنج مهاجم کودتاچی بتوانند تعدادی بیش از یازده تا هفده نفر را که تعدادی شان نیز مسلح بودند، به قتل برسانند و خود شان به استثنای یک نفر (امام الدین) دیگر هیچ یک حتی زخمی نشوند؟

لبیب با این سؤال خود چنین نتیجه می گیرد: «عملیاتی که در اولین ساعات روز ۸ ثور ۱۳۵۷ در ارگ رخ می دهد و در نتیجه آن رئیس جمهور و شمار زیادی از اعضای خانواده اش به شهادت میرسند، طرز و شیوه این عملیات در تاریخ افغانستان هرگز سابقه نداشته است، به خصوص در قسمت

گشایش آتش به روی زنان و کودکان که خارج از محل رئیس جمهور [در اتاق دیگر] قرار داشتند، مگر اینکه منطقاً دست کماندوهای روسی ملبس با لباس اردوی افغانستان را در این عمل ننگین دخیل بدانیم. باید گفت که این عملیات از چندین نگاه، شباهت زیادی با عملیات در تپه تاج بیگ علیه حفیظ الله امین و نزدیکانش در شام ششم جدی ۱۳۵۸ (۲۷ دسمبر ۱۹۷۹) دارد.»

لیبب به این نکته معترضه اشاره می‌کند و می‌نگارد: «اینکه اگر امام الدین امر رهبری کودتا مبنی بر عملیات ارگ را از سوی شهنواز تنی حاصل کرده بود، چرا راپور نتیجه عملیات مذکور را به اساس رعایت سلسله مراتب نظامی به خود شهنواز تنی [در آنوقت مشهور به تورن شهنواز بود و تخلص "تنی" را نداشت] که طبعاً در همان نواحی حاضر بوده است، تقدیم نکرد و به جای آن، خود را با چنان وضع وخیم به عمارت رادیو رسانیده و راپور را بدون رعایت سلسله مراتب عسکری، راساً به مقرر رهبری کودتا رسانید؟»

از بیانات و استدلال فوق، فرهاد لیبب به این نتیجه میرسد که: «قاتلان اصلی رئیس جمهور محمد داؤد نه افراد مربوط به اردوی افغانستان و نه هم از منسوبین مؤسسات تعلیمی اردوی کشور؛ بلکه چهارتن افراد ورزیده و تربیه شده ای سازمان اطلاعات شوروی سابق (کی.جی.بی.) و تشکیلات استخباراتی نظامی آن کشور (جی.آر.یو) بوده اند که به گونه حساب شده و طبق برنامه خاص با امام الدین یکجا شده و پس از انجام عملیات، واپس به محل اختفای شان برگشته اند.» حتی لیبب به این نظر است که: «امام الدین غالباً در این عملیات وظیفه رهنما و ترجمان کوماندوهای روسی را بعهدہ داشته است و بس.» لیبب به این نکته اشاره می‌کند که: «هرگاه واپسین سخنان شهید محمد داؤد را که گفته بود: "من به روسها و کمونیستان تسلیم نمیشوم!"، مدنظر بگیریم، تا حدود زیاد به اسرار پنهان ساخته شده ای [دست روسها در قتل رئیس جمهور و خانواده اش] پی خواهیم برد.»

در پایان این بحث باید خاطر نشان ساخت که سؤال‌های زیادی در مورد کفایت و اهلیت مسلکی نظامیان کودتاجی نیز وجود دارد که چطور آنها در ظرف یک روز همه تدارکات کودتا را از آماده ساختن تانکها و بیرون کشیدن آنها از قوای ۴ زره‌دار، خنثی ساختن قوای ۱۵ زره‌دار و امر بدست آوردن تعداد زیاد مرمی و تجهیزات از مؤظفین دیپوها، احضار رده‌های پایان تانکیست‌ها و آماده ساختن شان در وقت معینه برای انجام عملیات، و در نهایت همه کارروائی‌های یک شخص یعنی دگروال عبدالقادر در قوای هوائی که بسیار شباهت به صحنه‌های فیلم‌های "جیمز باند" دارد، همه و همه این ذهنیت را منطقاً تا سرحد واقعیت تقویه می‌کند که انجام این امور بدون موجودیت یک دست قوی پشت پرده یعنی روسها ناممکن بود.

اینکه گفته می‌شود که هیچ سند و مدرکی مؤثق برای اثبات این ادعا به نشر نرسیده و در دسترس نیست، به هیچ وجه معنی آنرا ندارد که از اشتراک روسها در راه اندازی کودتا چشم پوشیده شود. روسها مثل انگلیس‌ها در اجرای چنین عملیات تجارب بسیار فراوان دارند و آنها در این موضوعات حساس به خصوص در شرایط جنگ سرد که در آنوقت بین شرق و غرب به شدت جریان داشت، ناگزیر بودند تا در همچو عملیات خطیر کمال احتیاط و دقت را رعایت کنند و نگذارند رقبای جنگ سرد علیه آنها اعاده سند و ثبوت نمایند. لذا طوری که گفته می‌شود که در آن روز سفیر شوروی از کابل بطرف "بند سرده" و کوتل تخت رفت و از آنجا اوضاع را زیر مراقبت گرفت و اکثر مشاورین شوروی در آن روز از نظر ها پنهان بودند، مگر چند نفر معدود که در قوای ۴ زره‌دار و نیز در حواشی میدان هوائی کابل دیده شدند.

علاوئاً پرواز طیارات شکاری در چند مرحله چه بر فراز ارگ و چه در ساحات قوای مرکز و فرقه ریشخور و نیز در حوالی صبح ۸ ثور در امتداد سرک دارالامان با چنان مهارت و تردستی عملیات می‌کردند که حتی دیپلومات‌های غربی مقیم کابل از مهارت آنها در حیرت و تعجب بودند.

جای شک نیست که تعداد پیلوت‌های روسی که جدیداً به حیث معلمان پرواز برعلاوه ۱۲ معلم قبلی چند روز قبل به میدان بگرام آمده بودند، کسانی هم برای همین مقصد به آنجا اعزام شده باشند. (والله اعلم)

دوست
میرزا
رضا
خان
نوری

بخش سیزدهم

کودتای ثور- سرآغاز یک مصیبت بزرگ

"انقلاب" یا "انفلاق"

روز ۷ ثور سال ۱۳۵۷ (۲۷ اپریل ۱۹۷۸) در افغانستان یک روز سیاه و مصیبت باراست. این حادثه که در واقع به هدایت و زمینه سازی مقامات شوروی عملی گردید، یک نقطه انعطاف و سرآغاز یک مصیبت نافرجام در تاریخ معاصر کشور محسوب می شود که از آن به بعد تا امروز و شاید تا سال های دراز تاثیرات منفی و حزن آور آن از صفحه حیات مردم مظلوم ما محو نگردد.

به منظور وضاحت موضوع قبل از همه توجه را به جواب این سوال معطوف می دارم که آیا این حادثه به زعم گردانندگان آن یک "انقلاب" بود و یا یک "انفلاق"؟

البته این رویداد که موجب انقراض یک حکومت مرکزی مسلط درکشور

شد و نظم اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، اداری و فرهنگی را ازهم پاشید فضای صلح و امنیت همیشگی را مختل و کشور را به میدان خون و آتش مبدل ساخت و در نهایت به منظر با صفای افغانستان یک قیافه عبوس مملو از وحشت و دهشت داد، می تواند جواب این سؤال را در یک جمله و حتی در یک کلمه خلاصه کرد: آن هم "انفلاق"، چنانکه بررسی مقایسوی ذیل ماهیت انفلاقی آن را در ساحت مختلف آشکار میگرداند:

افغانستان قبل از انفلاق

افغانستان کشور عنعنوی نادار مکی بر اصول ملی و اسلامی و همچنان استوار بر پایه های عمیق اجتماعی و مصئونیت جمعی بود، با آنکه از نظر مادی در جمله کشورهای نادارتر جهان محسوب میشد، ولی از نظر معنوی غنای سرشار داشت. با وجود فقر نسبی، شیرازه فامیل و حیات اجتماعی طوری تکامل کرده بود که در آن هیچگاه از بی لباسی عریان گشتن، از گرسنگی مردن، از بی سرپناهی آواره شدن مثل بعضی کشورهای دیگر مطرح نبود.

از نظر سیاسی افغانستان یک کشور مستقل بود، از لحاظ مصئونیت و امنیت ملی مشکل نداشت، حیات جمعی و فردی در پناه استقرار سیاسی و سلطه حکومت مرکزی بدون تخریش و اضطکاک پیش میرفت. از نظر زراعتی با وجودیکه زندگی روستائی با وسایل و شیوه های بسیار ابتدائی عیار بود؛ اما لقمه نان برای همه به آسانی حاصل می شد. از نظر رفت و آمد و انتقالات، مردم همه به طور آزاد و بدون قید و هراس از پشته های پلوان تا جاده های اسفلت، از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب، با استفاده از حیوان باربردار تا موتر و از کراچی دستی تا طیاره در شب و روز در حرکت بودند. ترک دیار و مهاجرت به سرزمین های بیگانه درمخیله هیچکس خطور نمی کرد. تقوا و عبادت، خداپرستی و دیانت و احترام به رسم کهن جز اساسی حیات فردی و خانوادگی را می ساخت.

تعلیم و تربیه چه در چار دیوار مساجد و چه در محوطه مکاتب و موسسات تعلیمات عالی نقش خود را کم یا زیاد، سالم یا ناقص در راه تعمیم سواد و دانش مسلکی بازی می‌کرد و مکاتب به روی همه دراقصی نقاط کشور باز بود. اگر چه حیات یک شهری هر روز از حیات روستائی فاصله می‌گرفت، ولی این پروسه به حیث یک جریان تکاملی پنداشته شده، بدون برخورد و اصطکاک پیش میرفت که از آن میتوان به سهولت تفاهم عمومی را درقبال تجدد و احترام به آزادیهای فردی استنباط کرد.

ناراحتی های روانی و عصبی کمتر دیده میشد، معلولیت و معیوبیت جز در اثر حوادث طبیعی و یا غیر مترقب، به ندرت به نظر میرسید. حیات روزمره با قلت مواد و رکود مواجه نبود، صادرات و واردات به شکل معمول ادامه داشت و تجارت داخلی مطابق اقتضای زمان پیش میرفت. صعود قیمتها و سطح عاید در یک تناسب نسبتاً قابل قبول تحول می‌کرد. قوای عسکری و پولیس امنیت سرتاسری را در کشور حفظ نموده و امور ادارات حکومتی با کندی و با بعضی نواقص؛ اما به طور منظم جریان داشت. معاش مامورین همیشه سروقت پرداخت می شد. خلاصه با وجود کمبودها و خلاها، همه چرخهای زندگی به طور آرام و بدون برخورد در مسیر عادی در حرکت بودند و مردم با خاطر آسوده و عاری از ترس فردا به زندگی یومیّه خود ادامه می‌دادند.

افغانستان بعد از انقلاق

- از نظر سیاسی

رژیم انقلاق زای ثور به زمینه سازیهادر راه تهاجم قوای سرخ شوروی استقلال سیاسی کشور، این گرامی ترین و پرافتخارترین عنصر حیات ملی ما را که بخون بهای اجداد ما حاصل شده بود، یکدم برباد داد و کلید کشور را به دست قوای متجاوز سپرد تا در پناه آن خود را بر صریر قدرت نگهدارد. با این کار امنیت و مصئونیت ملی و تمامیت ارضی معروض به خطر شد، شیرازه

حکومت مرکزی از هم پاشید و فساد اداری به اوج خود رسید. تمام قدرت در وجود حزب نام نهاد متمرکز شد و حزبها از خود مختاری کامل بهره مند گردیدند. ایدئولوژی بیگانه و الحادی در چوکات دساتیر خشک حزبی جای ارزش های ملی و اسلامی را گرفت. هرکی شامل حزب نبود، محروم از همه حقوق سیاسی و حتی طبیعی گردید و هرکی ستایشگر شوروی و نظامش نبود، جایش در زندان و هرکی با اصول بیگانه مخالفت می کرد، جایش در چوبه دار بود. مشاوران روسی همه غیر مستقیم و حتی مستقیم در اس ادارات و مقامات تصمیماتی و اجرائیوی کشور قرار گرفتند و اردوی شوروی حاکم مطلق بر حیات یومیه مردم گردید، هرکی را می کشتند و یا می بستند و هرکی را تاراج می کردند، در برابر آن تاب مقاومت و دفاع فردی و حقوقی وجود نداشت، چون نمیشد با گلوله هم کلام شد.

دستگاه حکومت برای سرکوبی مخالفان و قیامهای مردمی به یک دستگاه مطلق ملیتاریستی مبدل و مقررات نظامی نافذ بود. بهر اندازه که آشتی ناپذیری ملت با حکومت بیشتر عیان می شد، بهمان اندازه فشار، تهدید، ظلم و قتل توسط رژیم افزایش می یافت. دیری از انفلاق نگذشته بود که زندانها پر از مردم شجاع و پرمایه شدند. آنها مکاتب را بستند و آنرا به زندانها تبدیل کردند. کار به جای کشید که دیگر زندان و زندانی شدن مطرح نبود، چون شهر و ده همه بشکل یک زندان وسیع و بدون حصار درآمدند. اصول مجازات از اصل "بگیر و ببند" به اصل "بگیر و بکش" تغییر کرد، آنها نه کشتن انفرادی؛ بلکه کشتار دسته جمعی و زنده بگورکردن، چون می گفتند که انسان ضد رژیم ارزش حتی یک گلوله را ندارد که با آن کشته شود، لذا باید او را زند بگورکرد.

- از نظر بشری

انعکاس منفی اوضاع سیاسی را میتوان درساحه بشری به وضاحت مشاهده کرد که با ازبین بردن صدها هزار جوان و انسان با دانش، آنچه را

افغانستان از قوای بشری و مسلکی در مدت چند دهه با مشقت تمام پرورده بود، فقط در عرصه چند سال از دست داد.

این تلفات بزرگترین ضایعه در تاریخ کشور محسوب می‌شود که نمی‌توان آنرا در طول چندین دهه جبران کرد. با این وضع مردم شهر و ده از ترس جان و هم به منظور جهاد فرار را برقرار ترجیح دادند؛ نخست بشکل انفرادی و بعد صورت دسته جمعی و گروهی به مهاجرت در داخل و خارج کشور پرداختند. این حرکت از قشرهای شهری آغاز و به سرعت به قشرهای روستائی گسترش پیدا کرد. پالیسی رژیم نیز طوری بود که علناً می‌گفتند: فقط یک ملیون برای ما کافی است، دیگران به درد ما نمی‌خورند یا باید کشته شوند یا اینکه زمینه فرار و مهاجرت شان مساعد گردد، چون میدانستند که ملت را نمی‌توان با قبول الحاد و اطاعت به ایدئولوژی بیگانه در قید نگهداشت.

مهاجرت به خارج مخصوصاً به کشورهای اروپائی و امریکا، زخم دیگریست که کودتا چیان ثور در ساحه بشری برپیکر ناتوان افغانستان وارد کردند و التیام این زخم کار ساده نیست؛ زیرا به هر اندازه که مدت اقامت در شرایط هجرت طولانی تر شود، به همان اندازه چانس برگشت ضعیف تر می‌گردد. معضلات زنان، اطفال، جوانان و پیران در دیار هجرت به خصوص در کشورهای همجوار داستان رقت بار دیگریست که بر دردهای فراوان این انفلاق مدهش می‌افزاید.

آنها نیکه نتوانستند کشور را ترک کنند و مجبور به اقامت در شهر، ده و قریه خود بودند، تحت فشارهای مختلف قرار گرفتند که در اثر جنگ و ویرانی شیرازه زندگی آنها کاملاً از هم پاشید، برخی از روی اجبار به حزب پیوستند و برخی در صف مجاهدین به جهاد علیه رژیم پرداختند که شرح داستان آن از توان این مختصر به دور است.

- از نظر اقتصادی

چهارده سال جنگ در برابر رژیم کمونیستی، بنیاد اقتصادی کشور را از هم متلاشی ساخت: ویرانی دهات، مزارع، باغ‌ها، جنگلات، سیستم آبیاری و کلیه منابع طبیعی و صنعتی، انهدام کامل ساختمانهای زیر بنائی، فرار سرمایه‌های مادی و معنوی، سقوط حرفه‌های عنعنوی، انفلاسیون سرسام آور، فقدان مواد سوخت و انرژی، و بالاخره کمبود مواد حیاتی و صدها مشکل دیگر، کشور را به یک دشت سوزان و یک بیابان بی آب و علف مبدل کرد که در آن نه لقمه نان و نه جرعه آب به سهولت سراغ می شد و نه نشانه ای از آرامش وجود داشت. با آنکه مسئولان رژیم در این زمینه‌ها، سخن از پیشرفت و ترقی میزدند، ولی اگر کاری صورت گرفته بود، بیشتر به منظور استحکام حزب و رژیم بوده نه برای مردم. وقتی رژیم سقوط کرد، هیچ چیزی از خود به جا نگذاشت که به درد مردم بخورد. روی همین دلیل است که بعضی از اراکین حزبی پناهنده در کشورهای غربی در نشرات و آثار خود، بیشتر مسائل سیاسی را با زتاب میدهند تا مسائل بشری و اقتصادی.

- از نظر اجتماعی

فقدان امنیت و قلت مواد غذایی و از بین رفتن مزارع و وسایل زندگی در دهات موجب شد تا هزارها فامیل روستائی مجبور به ترک دهکده‌های خود شوند و به شهرها رو آورند. انطباق جبری آنها با شرایط شهری، مشکلات تازه را برای مردم خلق کرد. تبعیض طبقاتی از نظر وابستگی به حزب و تقسیم حزبی و غیر حزبی پدیده جدیدی بود که با خود مشکلات تازه و جدی را در زندگی اجتماعی مردم و روابط ذات البینی آنها بار آورد و فضای اعتماد و صمیمت را به طور کل در بین مردم خدشه دار کرد. قیود شبگردی دوامدار محیط اجتماعی را به زندان شبانه تبدیل نمود و آنقدر بر روحیات فامیلها فشار آورد که اغلب از فرط تنهائی و بیکسی به انواع امراض روانی و عصبی

مبتلا شدند. عزای دوستان گم شده و دور شده فضای زندگی خانواده را اندوه بار ساخت؛ پالیسی تجرید فامیل و ایجاد نفاق و شقاق در روابط پدر و پسر، مادر و دختر و خواهر و برادر، سلامت و احساس باهمی فامیل را برهم زد؛ همبستگی، غمخواری و احترام فامیل را که از عمده ترین پایه های حیات اجتماعی کشور بود، مضمحل و از هم پاشیده ساخت.

از همه مهمتر با فرار و کشته شدن بیشمار مردان، وظایف زنان دشوار گردید و آنها مجبور شدند بر علاوه نقش مادر، نقش پدر و نفقه دهنده فامیل را بعهده گیرند. دزدی، جنگ و جدال و انواع فساد اخلاقی به اوج خود رسید و در قبال آن زندگی اطفال و نوجوانان به طور فاجعه آمیز تغییر کرد. فرهنگ جنگ جای فرهنگ صلح را گرفت و اسلحه حاکم بر اوضاع شد.

از آنچه پیرامون اوضاع کشور در این دوره بیان شد، به وضاحت بر می آید که کودتای ثور به حیث یک انفلاق مدهش، کلیه ساحات زندگی فردی و جمعی مردم ما را تحت الشعاع قرار داد و به یقین که آثار شوم آن بر نسل های متمادی در کشور محسوس خواهد بود. مسلم است که در اثر این انفلاق بزرگ موقف زنان نیز شدیداً صدمه دید و رویدادهای ناهنجار آن، زندگی یک عده کثیر زنان کشور را دستخوش مصیبت و اندوه فراوان ساخت که شرح مزید آن از حوصله ای بحث به دور است.

دوست
میرزا
محمد

بخش چهاردهم

پس منظر دورهٔ رژیم خلقی - پرچمی طی ۱۴ سال

مقصد از دوره خلقی و پرچمی آن برهه از تاریخ سیاه کشور ما است که با کودتای خونین ۷ ثور ۱۳۵۷ (۲۷ اپریل ۱۹۷۸) آغاز و پس از ۱۴ سال خونریزی و ویرانی با سقوط رژیم نجیب الله (آخرین سردمدار رژیم کمونیستی کابل) و سپس با ورود مجاهدین به تاریخ ۸ ثور ۱۳۷۱ (۲۸ اپریل ۱۹۹۲) و تشکیل اداره آنها در کابل پایان یافت. این دوره را میتوان به سه قسمت تقسیم کرد: دوره قبل از تهاجم قوای سرخ شوروی، دوره اشغال و دوره بعد از اشغال.

رویدادهای دوره قبل از اشغال

یک روز بعد از موفقیت کودتا اعلام شد که نظامیان قدرت را به حزب دموکراتیک خلق و شورای انقلابی انتقال دادند و حکومت ائتلافی خلق

و پرچم به زعامت نورمحمد تره کی (خلقی) و معاونیت ببرک کارمل (پرچمی) زمام امور را بدست گرفت. حفیظ الله امین چهره دیگر خلقی که گفته میشد قیادت کودتا را بعهدہ داشت، به حیث معاون دوم و وزیر امور خارجه مقرر شد. کشورهای جهان نیز یکی پی دیگر رژیم را برسمیت شناختند و گیر و گرفت مخالفان از همان روزاول آغاز گردید.

دوماه از کودتا نگذشته بود که عناد خلق و پرچم بار دیگر از زیر روپوش سربدر کرد و در قدم اول ببرک و پنج تن پرچمی عضو کابینه را بنام سفیر از کشور بیرون کردند و پس از آن سه عضو فعال رژیم (قادر، کشتمند و رفیع) را به اتهام کودتا علیه رژیم زندانی ساختند، گویا با این کار میدان برای خلقی ها خالی شد و تره کی به حیث استاد بزرگ و امین شاگرد وفادارش قدرت را در دست گرفتند.

تره کی با صدور فرمانها از شماره ۱ تا ۵ دیکتاتوری حزبی را در کشور اعلام نمود و از فرمان ۶ تا ۸ تغییرات به اصطلاح بنیادی در زمینه رفع دیون دهقانان از ملاکان حقوق مساوی زنان و اصلاحات ارضی را به منصبه اجراء گذاشت و نیز بیرق سرخ را جانشین بیرق سیاه سرخ و سبز ساخت که همه این اقدامات درواقع موجب انزجار مردم گردیدند و توأم با آن سلسله مقاومتها و قیام مردم نیز از گوشه و کنار کشور علیه رژیم آغاز یافت. بزودی زندانها از مخالفان پرشدند و دیری نگذشت که اصل "بگیر و ببند" به اصل "بگیر و بکش" مبدل شد و ریاست آگسا این وظیفه خونبار را به دوش گرفت. به تقلید از شوروی سازمانهای از قبیل سازمان پیش آهنگان برای جذب نوجوانان، سازمان جوانان، سازمان دموکراتیک زنان، اتحادیه ژورنالیستان و اتحادیه نویسندگان تاسیس و همه در خدمت رژیم و حزب گماشته شدند.

به تاریخ ۲۲ سپتمبر تره کی شش تن سفرای پرچمی (سابق اعضای کابینه) را از سفارتهای منسوبه برطرف کرد و تصفیه پرچمی ها را در رده های پایان و وسطی ادامه داد. در همین حال تره کی به تاریخ ۵ دسمبر ۱۹۷۸ به مسکو سفر نمود و قرار داد ننگین دوستی و همکاری را با شوروی امضا کرد.

در ۱۴ فروری ۱۹۷۹ ادولف دابس - سفیر امریکا در کابل به قتل رسید و این یک خطاری بود به حکومت امریکا مبنی بر این ادعا که امریکا مخالفان رژیم را در پاکستان کمک می‌کند.

بروز ۲۴ حوت ۱۳۵۷ (۱۶ مارچ ۱۹۷۹) قیام مشهور هرات به وقوع پیوست و پایه های رژیم را لرزان ساخت و زنگهای خطر سقوط رژیم را به صدا درآورد. همان بود که به تاریخ اول اپریل ۱۹۷۹ امین به حیث صدراعظم مقرر و به تشکیل کابینه موظف گردید تا با شدت عمل خطر را مرفوع سازد. اما حادثه خونبار چنداول در ۲۳ جوزا و متعاقباً حادثه بالاحصار در ۱۳ اسد ۱۳۵۸ (۵ اگست ۱۹۷۹) شهر کابل را تکان داد. در این موقع شوروی تعداد بیش از ۱۶۰۰۰ تن به اصطلاح مشاور در افغانستان داشت که با وقوع این حوادث تعداد آنها به سرعت افزایش یافت و میدان هوایی بگرام زیر نظر این مشاورین قرار گرفت. در همین احوال تره کی به کیوبا سفر کرد و در راه برگشت در مسکو توقف نمود. طی این توقف با سران شوروی از خطر سقوط رژیم صحبت خصوصی داشت و موافقه شد تا امین از کار معزول و به جایش ببرک گماشته شود. امین از جریان توسط داکتر شاه ولی (وزیر خارجه امین) خبر شد و تصمیم گرفت تا تره کی را قبل از اجرای پلانش از بین ببرد. در اثر یک برخورد با حضور سفیر شوروی، امین موفق شد قدرت را درآرگ در دست گیرد و بروز ۱۶ سپتمبر خبر مریضی تره کی و سپس خبر مرگ او رسماً اعلام گردید. در عین زمان امین لست ۱۲۰۰۰ کشته را به دیوار وزارت داخله نصب کرد و مسئولیت آنرا به دوش تره کی انداخت، در حالیکه مسئولیت این قتلها را هردو به دوش داشتند.

مدت زمامداری امین بیش از سه ماه و چند روز دوام نکرد؛ زیرا او با دومشکل عمده روبرو بود: یکی بی اعتبار شدن روزافزون رژیم و شهرت بد او به حیث یک شخص سفاک و دیگر خدشه دار شدن مناسبات او با شوروی در ازای نافرمانی از اراده آنها. شعار بی محتوای "مصئونیت، قانونیت و عدالت" مثل گذشته در سمت معکوس آن اجراء گردید و موسسه استخباراتی

"کام" مثل "اگسا" به مرکز دهشت و مرگ مشهور گشت.

در اینحالت امین خواست تغییر جهت دهد و راه مفاهمه را با مخالفان در پاکستان باز کند که این کار برای شوروی غیرقابل تحمل بود. لذا شوروی دست به اقدام نظامی در افغانستان زد و در قدم اول با اعزام قوا در میدان هوایی شیندند کنترل کامل آنجا را در دست گرفت. پس از آن بروز ۱۲ دسمبر به انتقال قوای تهاجمی پرداخت و در ظرف سه روز توسط طیاره های غول پیکر بیش از چندین هزار عسکر مسلح را به کابل پیاده نمود. در نتیجه به تاریخ ۲۷ دسمبر جنگ بین قوای طرفدار امین و قوای شوروی در گرفت و امین - این عامل سرسپرده شوروی ظاهراً به جرم نافرمانی از اراده با دار توسط قوای مهاجم به قتل رسید و با اینطریق افغانستان زیر اشغال مستقیم قوای سرخ درآمد.

رویدادهای دوره منحوس اشغال

با ورود قوای سرخ به افغانستان ببرک کارمل چهره شناخته شده پرچم و معتمد خاص برژنف با جمعی دیگر از اراکین پرچم از شوروی به کابل آمدند. برژنف برای نجات رژیم دست نشانده از خطر سقوط و تهاجم بر افغانستان بزرگترین اشتباه تاریخی را مرتکب شد. او فکر می کرد که با تعویض یک گماشته به جای دیگر می تواند رژیم دست نشانده را باعزام قوای نظامی سر پا نگهدارد و کارمل زیر چتر این قوا خواهد توانست از عهده این کار بدر آید. برژنف عکس العمل این تهاجم را در افغانستان اندک ارزیابی کرده بود، در حالیکه با این کار پایه های قدرت شوروی در جهان برای اولین بار مرتعش گردید و دیری نگذشت که شوروی باخشم مردم افغانستان و عکس العمل جدی جهان مواجه شد که عاقبت برای آنکشور خیلی گران و حتی به قیمت وجود آن تمام شد.

کارمل در نخستین روزها به رهائی جم غفیری از زندانی های سیاسی اقدام کرد. این کار نتوانست مردم را خشنود سازد. برعکس ورود قوای مهاجم موج عمیق و گسترده نارضایتی را در برابر کارمل و رفقاییش برانگیخت که بزودی منجر

به تشدید قیامها و مقاومتها جدی مردم در سرتاسر کشور گردید. به هر اندازه که قیامها کسب شدت کرد، رژیم و قوای مهاجم نیز به شدت عملیات سرکوبگرانه خود افزودند. دیری نگذشت که باز زندانها پر شدند و سلسله کشتارها مثل دوره تره کی و امین از سر گرفته شد و آتش جنگ در همه جا شعله ور گردید. روسی شدن تمام دستگاه اداری دولت و نقش مشاوران روسی آنچنان بالا گرفت که حتی اداره ارگ و حیات روزمره کارمل در دست روسها بود.

آنها به خصوص تمام قدرت را در امور حزبی، قوای مسلح، استخبارات و معارف کشور در اختیار داشتند. شعار برادر بزرگ به معیار وطن دوستی مبدل شد. مؤسسه خاد(خدمات اطلاعات دولتی) زیر نظر داکتر نجیب از لحاظ سلاح، تجهیزات، پول و صلاحیت چنان پر قدرت شد که به یک حکومت در داخل حکومت تغییر شکل داد. کارمل به منظور مشروع جلوه دادن رژیم، به تاریخ ۱۵ جون ۱۹۸۱ دست به تشکیل یک مجمع بنام "جبهه ملی پدر وطن" زد که در آن بر علاوه اکثریت اعضای حزب چندی از شخصیتهای سرشناس و غیر حزبی را با فشار شامل ساخت. این جبهه جز تبلیغ کاری از پیش برده نتوانست و مثل سایر نهادهای حزبی از خواست و حمایت مردم محروم ماند.

درساحه بین المللی تهاجم قوای سرخ به افغانستان تدریجاً عکس العمل های روبه تزاید را موجب گردید، به خصوص با انتخاب رونالد ریگن به حیث رئیس جمهور امریکا در سال ۱۹۸۰ توجه آنکشور به مسائل افغانستان بسیار جدی شد و به تنظیمهای جهادی شش گانه افغان مقیم پاکستان که در اوایل ۱۹۸۱ به رسمیت شناخته شدند، امداد اقتصادی و نظامی امریکا به شکل مستقیم و غیر مستقیم روبه افزایش گذاشت. شورای امنیت ملل متحد نیز چندین بار این تهاجم را محکوم کرد و خواهان خروج فوری و بدون شرط قوای خارجی از افغانستان شد، مگر شوروی از امتیاز حق ویتو استفاده نمود و چنان استدلال کرد که گویا قوای آنها بنابر درخواست حکومت افغانستان و بر طبق موافقتنامه دوستی بین مملکتین محض برای یک مدت کوتاه به آنجا رفته است. پاکستان به تدریج به مرکز فعالیتهای جنگی

علیه روسها و رژیم کابل تبدیل شد و امریکا به تقویه و حمایت جهاد و مجاهدین پرداخت که دست تعاون عربستان سعودی، مصر و دیگر کشورها نیز درجهان دراز شد. با تشدید جنگها و استفاده از سلاحهای مدرن توسط روسها، مجاهدین نیز تدریجاً با انواع اسلحه جدید با لترتیب تا استفاده از "ستنگر" از طرف امریکائی مجهز شدند.

با مرگ برژنف (حامی کارمل) و رویکار آمدن اندروپف در نوامبر ۱۹۸۲ جهان بینی زعامت شوروی درقبال حوادث افغانستان تغییر کرد. او با آنکه بر شدت جنگ افزود؛ اما اشغال افغانستان را یک اشتباه بزرگ میدانست و درصدد آن بود که قوای شوروی را از افغانستان بیرون کند، به شرطی که پاکستان از طریق ملل متحد تعهد نماید که از حمایت مجاهدین دست بکشد؛ ولی امریکا و پاکستان تصمیم داشتند تا با حمایت از جهاد، شوروی را در افغانستان مصروف نگهدارند. هدف ضیاءالحق در ادامه جهاد دسترسی بیشتر به کمکهای اقتصادی و نظامی امریکا به پاکستان بود. اندروپف میخواست ببرک کارمل را که مطیع نظر برژنیف بود، از قدرت درکابل برکنار کند و به جای او داکتر نجیب رئیس خاد را بگمارد. او در این کار مجال نیافت و با مرگ او در ماه فیبروری ۱۹۸۴ چرننگو که پیرو خط برژنف بود، در شوروی به قدرت رسید. چرننگو طرفدار شدت عمل در افغانستان بود. لذا از کارمل حمایت کرد و به منظور تشدید عملیات نظامی به قوای شوروی در افغانستان افزود، چنانکه در آن وقت تعداد مجموعی قوا بالغ بر ۱۲۰ هزار نفر گردید. اما وقتی گورباچف به حیث پیرو خط اندروپف در ۱۹۸۵ رویکار آمد، با آنکه جنگ هنوز هم شدت داشت، ولی اوضاع سیاسی روبه تغییر گذاشت. زیرا شوروی دیگر توان پیش بردن جنگ سرد و رقابت تسلیحاتی را با امریکا نداشت و بحران عمیق اقتصادی آنکشور را به خطر سقوط تهدید می کرد. تنها مصارف جنگ در افغانستان بیش از یک میلیارد دالر در سال بود و نیز تلفات روزافزون قوای شوروی در جنگهای افغانستان، موجب تحریک مردم آنکشور علیه حکومت شان گردید بود. گورباچف برای نجات کشورش از این بحران

خطیر راهی نداشت جز کنار آمدن با امریکا و ختم جنگ سرد. مگر مانع عمده در این راه موضوع افغانستان بود.

تطبیق سیاست بازسازی (پروستاریکا) و روش آشکار ساختن حقایق (گلاسnost) ایجاب می کرد تا در قدم اول شوروی قوای خود را از افغانستان بیرون کند. آنها ترس داشتند ازاینکه مبدا بعد از خروج شان یک رژیم ضد شوروی در افغانستان حاکم گردد و بدانوسیله جهاد به جمهوریت های آسیای مرکزی شوروی سرایت کند.

روی این دلیل گورباچف در نوامبر ۱۹۸۵ کارمل را با هیئت معیتی او که نجیب رئیس خاد و عضو بیروی سیاسی برای اولین بار جز همچو هیئت بلند پایه بود، به مسکو فراخواند و به او مشکلات کشورش رامبنی برپس کشیدن قوای شوروی ازافغانستان مطرح کرد که کارمل با آن چندان توافق نشان نداد. گورباچف در این رابطه به راه دراز مفاهمه که از طریق ملل متحد درژینوا از ماه جون ۱۹۸۲ آغاز شده و نتیجه نداده بود، چشم امید داشت تا از آنطریق به نحوی آبرومندانه پای کشورش را از گرداب مهیب و خونبار بیرون کشد. اما امریکائی ها در آن وقت می خواستند تا انتقام جنگ ویتنام را از شوروی در افغانستان بگیرند و بناً طرفدار خاموش کردن این شعله بزودی نبودند. (دیده شود: هریسن، سیلیگ و کوردوویز، دیاگو: "حقایق پشت پرده تهاجم شوروی بر افغانستان"، ترجمه: جبار ثابت، چاپ دوم، پشاور ۱۳۷۷، صفحه ۱۴۸-۱۸۶)

گورباچف افغانستان را یک زخم خونبار برای شوروی خواند و زعامت آنکشور بعد از هفت سال جنگ و کشتار بیرحمانه معترف به این حقیقت شد که افغانستان را نمی توان با فشار نظامی تسخیر کرد و زیر سلطه خویش قرار داد. گورباچف با طرح پالیسی جدید، خواست تا سلطه و نفوذ شوروی را در افغانستان به شکل دیگر ادامه دهد. این پالیسی به طور کل شامل نکات ذیل بود:

۱. خروج رسمی قوای شوروی ازافغانستان تا فشار بین المللی برشوروی

- تقلیل یابد و راه تفاهم با امریکا و غرب بازگردد؛
۲. انتقال جنگ ازدوش قوای شوروی به دوش مردم افغانستان یعنی جنگ افغان با افغان؛
۳. تعویض جنگ حزبی به جنگ قومی از طریق دامن زدن به اختلافات قومی زبانی و مذهبی یعنی پیش گرفتن روش تفرقه بینداز و حکومت کن؛
۴. نفوذ بین اقوام تحت نام ملیت ها و تشکیل قطعات نظامی قومی بنام ملیشه در خدمت رژیم و برعلیه مخالفان؛
۵. تربیه کدر حزبی از طریق اعزام تعداد بیشتر اطفال و نوجوانان افغان به منظور مغزشوئی و تربیه نظامی و سیاسی بر طبق ارزشها و اصول حزبی شوروی؛
۶. نفوذ در تنظیمهای جهادی و اغوای آنها به منظور تضعیف جبهه مقاومت و بی اعتبار ساختن جهاد؛
۷. پیش کشیدن سیاست توطئه، خدعه و تفتین و جلوه گرساختن اراکین حزبی در لباس اسلام؛
۸. ارائه پیشنهاد های فریبنده و ظاهری به منظور جلب و جذب قوه های جهادی و فراهم آوری زمینه های همکاری و ائتلاف با آنها؛
۹. پیشنهاد تشکیل یک حکومت ائتلافی با عده ای از مخالفان بنام حکومت وحدت ملی زیر شعار "مصالحه ملی" که در مرکز آن باز هم گماشتگان شوروی قرار داشته باشند؛
۱۰. هرگاه این اقدامات نتیجه مطلوب باریاورند، آن وقت افغانستان مثل ویتنام و کوریا بدو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم گردد که در شمال گماشتگان شوروی و در جنوب مخالفان حکومت کنند.
- گورباچف به منظور عملی کردن پالیسی فوق، قبل از آنکه خروج قوای

شوروی را از افغانستان رسماً مطرح سازد، اقدامات مقدماتی ذیل را روی دست گرفت:

- وارد کردن تغییر ظاهری در اداره رژیم کابل و نصب نجیب به جای کارمل؛
- اتخاذ روش مسالمت آمیز با امریکا و ایجاد فضای تفاهم جهت امضای موافقتنامه ژینوا و به تأسی از آن خروج بی درد سر قوا از افغانستان؛
- ارسال مقادیر بزرگ اسلحه و مهمات حربی مدرن به رژیم کابل تا آتش جنگ افغان با افغان را در افغانستان مشتعل نگهدارد؛
- اعزام یک تعداد عساکر از جمهوریت‌های آسیای میانه به لباس ملکی بنام تبعه افغان در داخل کشور؛
- توظیف بیش از ده هزار نظامی بنام مشاورین ملکی تا رژیم کابل را از خطر سقوط آبی نجات دهند؛
- فراهم آوری کمک‌های مالی و جنسی برای استقرار رژیم از جمله تیل مواد خوراکه و لوازم لوژستیک؛
- اكمال کمربند دفاعی کابل و ماین گذاری ساحات ستراتیژیک.

گورباچف بعد از آنکه نجیب را در ماه می ۱۹۸۶ به جای کارمل گماشت، کارمل را به بهانه مریضی به مسکو فراخواند و در آنجا زیر نظارت گرفت. او به مقصد ابلاغ پالیسی جدید، نجیب را به مسکو دعوت کرد و او را از تصمیم خود مبنی بر خروج قوای شوروی از افغانستان آگاه ساخت و برایش توصیه کرد تا ملایمت و سازش را با مخالفان زیر نام "مصالحه ملی" درپیش گیرد و آمادگی رژیم را برای قبول بعضی تغییرات اعلام دارد. نجیب با شنیدن این تصمیم بقای رژیم کابل را در آینده نه چندان دور در خطر دید. هنگامیکه او در لویه جرگه نام نهاد ۱۹۸۷ به حیث رئیس جمهور انتخاب شد، برای حفظ ماتقدم آخرین دستورالعمل مسکورا به حیث اولین اقدام عملی کرد به این معنی که: طرح افغانستان شمالی و جنوبی را با دستکاری سلطانه کشتند (صدراعظم) به منصب اجرا گذاشت و ۹ ولایت (میمنه، شبرغان، بلخ، بغلان،

کندز، تخار، بدخشان، سرپل و بامیان) را بنام حکومت شمال با تشکیل صدارت در مزارشریف به گفته حسن شرق از پیکر حکومت واحد و مرکزی افغانستان درکابل جدا نمودند و شخصی را بنام نجیب الله مسیر عضو کمینه ج د خ را درحوت ۱۳۶۶ (مارچ ۱۹۸۸) به حیث کفیل صدراعظم شمال افغانستان با ۱۶ نفر معاونین و وزیرای کابینه اومقرر و درمزارشریف به کارآغاز کردند. این اقدام ازیک طرف با عکس العمل جدی مردم درشمال مواجه شد و از طرف دیگر مسکو آنرا یک اقدام پیش از وقت و نشانه ضعف رژیم دانسته و خواهان تغییر فوری آن گردید. لذا رژیم بزودی ازاین اقدام منصرف شد واعضای کابینه شمال را به کابل فراخواند.

بعد ازآن نجیب برطبق دستور مسکو پیشنهاد تشکیل یک حکومت ملی را به مخالفان یعنی تنظیمهای جهادی ارائه کرد که از طرف آنها رد شد. اما کوردوویز نماینده سرمنشی ملل متحد درامور افغانستان به تلاش خود در این راه ادامه داد. درماه جنوری ۱۹۸۸ شوردنازی وزیر خارجه شوروی طی سفر خود به کابل برای اولین بار از خروج قوای کشورش از افغانستان یاد نمود و سپس گورباچف تاریخ آغاز آنرا در صورت امضای توافقات ژنیوا به ۱۵ می همان سال پیشینی کرد.

درهمین وقت تنظیمهای جهادی درپشاور تشکیل حکومت مؤقت را اعلام داشتند. همان بود که بعد از انتظار طولانی توافقتنامه ژنیوا در ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ از طرف رژیم کابل و پاکستان بدون اشتراک نمایندگان مجاهدین با ضمانت شوروی و امریکا درژنیوا به امضا رسید که برطبق آن به تاریخ ۱۵ می ۱۹۸۸ شوروی به خروج عساکر خود از افغانستان بعد از ۹ سال پرماجرا مبادرت ورزید و بتایخ ۱۵ فیبروری ۱۹۸۹ با خروج آخرین عسکر آنکشور ازخاک افغانستان دوره اشغال ظاهرا پایان یافت.

رویدادهای دوره بعد از اشغال

با خروج عساکر شوروی، نفوذ آنکشور در افغانستان پایان نیافت؛ زیرا

آنها مقادیر عظیم اسلحه و مهمات را در اختیار رژیم کابل قرار دادند و تعداد کثیر نظامیان شوروی بنام مشاورین باقی ماندند. با وجود آن هم قوای نظامی رژیم با خروج عساکر تا حدی معنویات جنگی خود را باخت و اما حمله ناکام مجاهدین بر جلال آباد که بسیار ناعاقبت اندیشانه از طرف پاکستان به توصیه امریکا به تاریخ ۵ مارچ ۱۹۸۹ براه انداخته شد و به کمک همین مشاوران روسی ناکام گردید، روحیه نظامی رژیم کابل را مجدداً تقویه کرد. از آن به بعد نجیب باز هم به توصیه مسکو راه مفاهمه را با مخالفین ادامه داد نه تنها با تنظیمهای جهادی بلکه با پادشاه سابق افغانستان نیز تماس برقرار کرد و خواهان تشکیل یک حکومت ائتلافی گردید که هیچگاه مورد قبول طرفین واقع نشد. نجیب به تاسی از پالیسی جدید مسکو نخست داکتر حسن شرق - شخص مورد اعتماد مسکو را به مقام صدارت گماشت، ولی بزودی گمان کرد که با این کار احتمال جاگزینی شرق را به جای خودش افزوده است، لذا بعد از ۸ ماه دوباره این مقام را به سلطانعلی کشتمند سپرد.

در همین احوال حکومت مؤقت تحت ریاست صبغت الله مجددی و صدارت سیاف درپشاور تشکیل گردید و تنظیمهای جهادی به جای مساعی مشترک، به تلاشهای منفردانه جهت رسیدن به قدرت پرداختند و هر یک با جناحهای مختلف حکومت کابل روابط خصوصی را برقرار نمودند.

بعد از خروج عساکر شوروی نجیب کوشید تا پالیسی جدید گورباچف را قدم به قدم به مرحله اجرا گذارد. او بالترتیب به اقدامات ذیل متوسل شد:

-- انکشاف جبهه نامنهاد "پدر وطن" را که در زمان ببرک کارمل تاسیس شده بود به "جبهه ملی کمسیون مصالحه و جبهه صلح" تغییر نام داد. او میخواست بدینوسیله یک عده اشخاص را به عنوان نمایندگان با اعتبار مردم دور هم جمع و از وجود آنها در مشروعیت بخشیدن رژیم استفاده کند؛

-- تدویر شوراهای بنام علما و روحانیون و تاسیس وزارت شئون اسلامی تا از آن طریق برای اجرای رژیم مشروعیت اسلامی کسب نماید؛

-- تاسیس وزارت امور ملیتها و اشاعه حقوق اقلیتهای قومی از قبیل تشکیلات رسمی بنام "ملیت هزاره" و "سازا" در بدخشان و غیره تا بدانوسيله اقوام افغانستان را به جان هم اندازند و یکی را در مقابل دیگر تحریک کنند؛

-- تقسیم افغانستان به ۹ زون اداری به حیث یک مقدمه خطیر تجزیه زیر نام "خودگرانی ملی" و حرکت به سوی خود مختاریها؛

-- تشکیل، تجهیز و تمویل قطعات نظامی قومی زیر قوماندانیه رژیم بنام غند های قومی یا "ملیشه ها" به مقصد دفع حملات مخالفان. این قطعات از صلاحیت عام و تام در عملیات خود در محل مربوطه برخوردار بودند که در حقیقت حکمروای محل خود حساب می شدند.

رژیم کابل در اینوقت مواجه با انشعابات مختلف گردیده بود. گروه طرفدار کارمل، گروه طرفدار نجیب، خلقی های ناراض از نجیب و خلقی های ناراض مبنی بر حمایت شوروی از نجیب. این تشتت و انشعاب در درون حزب، از یک طرف تخریبات ذات البینی را در داخل رژیم دامن زد و از طرف دیگر تمایلات سازش کارانه آنها را با تنظیم ها و مخالفان تقویه نمود. چنانکه شهنواز تنی وزیر دفاع رژیم در اثر تفاهم قبلی با حزب اسلامی حکمتیار به تاریخ ۶ مارچ ۱۹۹۰ دست به کودتای خونین علیه نجیب زد و اما ناکام گردید. این حادثه موج شدید تصفیه ها را در داخل رژیم به وجود آورد و پایه های رژیم را پیش از پیش متزلزل ساخت.

نجیب بار دیگر یک شخصیت گویا غیر حزبی - فضل الحق خالقیار را به صدارت و چند وزیر غیر حزبی را به کابینه او گماشت، نام حزب دموکراتیک خلق را به "حزب وطن" تعویض کرد و در قبال آن همه سمبولهای مربوط به انقلاب نام نهاد ثور را از دوائر برداشت، و به احزاب دیگر در تبانی با رژیم اجازه فعالیت داد. این تغییرات سطحی در حل مشکل هیچ کمک نکرد، حتی موجب بروز اختلافات مزید در داخل حزب شد. تا آنکه سقوط خوست به دست مجاهدین در مارچ ۱۹۹۱ ضربه مدھش به رژیم نجیب وارد کرد و بعداً

عملیات وهابی ها درکنر به سرکردگی جمیل الرحمن روحیه رژیم را با وجود موفقیت خونین در این جنگ بیش از پیش تضعیف نمود.

ازهم پاشیدن اتحاد شوروی، ازبین رفتن گورباچف و رویکار آمدن یالستین درراس قدرت فدراتیف روسیه درسال ۱۹۸۹ عمده ترین عامل دیگر بود که بنیاد اصلی رژیم کابل را درهم ریخت و خطر سقوط آنرا بیشتر محسوس ساخت. در این هنگام حرکت هواداران برگشت نظام کمونیستی مسما به "گاردهای قدیمی" به رهبری گنادی انایف در روسیه گروه طرفدار کارمل را در افغانستان نیز امیدوار برای برگشت قدرت ساخته بود. به این منظور ببرک کارمل از مسکوبه کابل آمد تا درصورت وقوع تحول درروسیه، آنها نیز برای اعاده قدرت درکابل دست به کار شوند.

رژیم کابل با تمام تلاشهای وحمایت های شوروی و باوجود اقدامات تفتین آمیز نتوانست اعتماد مردم را جلب کند و نجیب درمانده از هر طرف به این حقیقت پی برده بود که شمع عمر رژیم او به پایان رسیده و زنگهای خطر سقوط به دلایل ذیل از هر طرف بصدا آمده بود:

- فشار اقتصادی توأم با قطعی و انفلاسیون؛
- ازهم پاشیدگی داخلی و متلاشی شدن حزب به فراکسیونهای متعدد؛
- فرار بعضی ازاراکین حزبی به خارج؛
- ضعف لوژستیکی قطعات نظامی ازطریق کمبود مواد سوخت و اکمالات آذوقوی؛
- محصور بودن شهرها وقطع خطوط مواصلاتی؛
- فشار بین المللی توأم با تجرید سیاسی رژیم؛
- احتمال روزافزون سبوتاژها و قیامها درداخل قطعات نظامی رژیم؛
- فشارهای داخلی از طریق سازمان های رسمی تحت کنترل رژیم از قبیل احزاب وابسته وغیره.

درهمین احوال دوکویار سرمنشی ملل متحد به تاریخ ۲۱ می ۱۹۹۱ پلان پنج فقره ای خود را جهت حل معضله افغانستان ارائه کرد که بسیار شباهت با پلان پادشاه سابق داشت. در ۵ دسمبر همان سال ملل متحد برطبق فوق موضوع انتقال قدرت را به یک حکومت بیطرف در افغانستان مورد تأیید قرار داد و بینان سیوان نماینده سرمنشی یک تعداد افغان‌های سرشناس را در پشاور گردهم آورد تا درمورد تشکیل یک حکومت بیطرف اقدام نمایند. نجیب که سقوط خود را حتمی می‌دید، از موقع استفاده کرد و با تفاهم بینان سیوان حاضر شد از مقام ریاست جمهوری استعفا دهد و با ترک وطن قدرت را به حکومت بیطرفی برطبق پلان ملل متحد بسپارد. در اینوقت رقابت بین جناحهای مختلف تنظیمی به منظور رسیدن به قدرت یکه تاز از هر جانب اوج گرفت. درعین زمان دوستم که سقوط رژیم را حتمی میدانست، به تحریک جناح طرفدار کارمل و به گمان اغلب به هدایت مسکو در مزارشریف علیه نجیب قیام کرد. این حرکت سرعت گسترده شد و با شورای نظار احمد شاه مسعود، حزب وحدت خلیلی و گروپ کیانی متحد گردید که در نتیجه ولایات شمال کشور یکی پی دیگر تا شمال کابل بدست آنها افتاد. بعد از سقوط خوست بدست مجاهدین سقوط رژیم کابل حتمی شد.

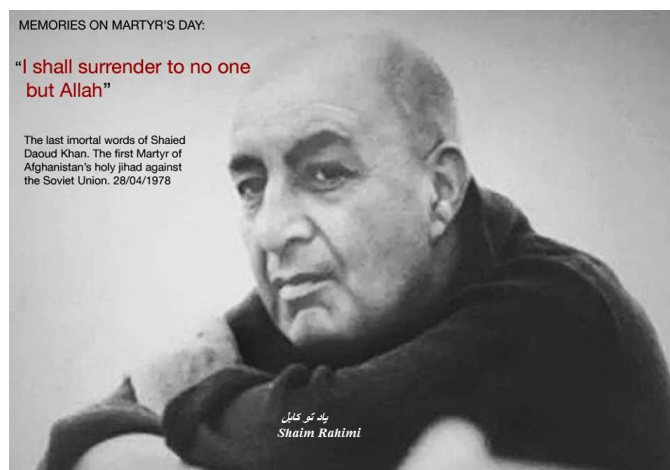
نجیب به تاریخ ۲۶ حمل ۱۳۷۱ (۱۶ اپریل ۱۹۹۲) استعفا خود را رسماً ابلاغ کرد و با این کار کابل از پنج طرف بشمول فضا مورد هجوم دسته‌های مختلف مجاهدین و ائتلاف شمال قرار گرفت. افراد دوستم همان شب به ارگ نفوذ کردند تا نجیب را قبل از فرار به قتل برسانند، ولی نجیب با استفاده از دروازه عقبی قصر به دفتر ملل متحد رفت و تا آخر زندگی در آنجا پناهنده شد. با این ترتیب طومار حکومت کمونیستی در افغانستان درهم پیچید و حکومت تنظیمی و سپس رژیم طالبان یکی پس از دیگر قدرت را بدست گرفتند که ادامه وحشت، جنگ، بربادی، فقر، بیرحمی، و ترک خانه و کاشانه همچنان به شدت ادامه یافت و دوره مصیبت بار جدید از ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۱ وطن را به ویرانه و مردم را به عزای دیرینه نشاند که شرح آن از موضوع بحث این کتاب بیرون است.

بخش پانزدهم

شخصیت محمد داؤد از نظر موافقان و مخالفان

خصوصیات و خصلت محمد داؤد در زندگی شخصی

شهید محمد داؤد مؤسس اولین نظام جمهوری در افغانستان مردی بود که از ۱۳۱۰ تا ۱۳۵۷ جمعاً برای مدت ۴۷ سال بصورت مستقیم و غیرمستقیم در صحنه سیاسی و اداری کشور نقش داشت و خدمات فراموش ناشدنی را برای اعتلای کشور انجام داد که شرح آن در این مبحث نمی گنجد، و اما لازم است در اینجا درباره خصوصیات بارز شخصیت، افکار، طرز اداره و نحوه زندگی او در محیط خانه و بیرون، درفضای رسمی و غیررسمی مختصر صحبت کرد و به خصوص نظری چند نفر را که با او در تماس بوده اند، منعکس ساخت.



قضاوت درباره کارکردها و شخصیت محمد داؤد در طول ۴۷ سال و در طی چهار دوره متفاوت (از قدمه‌های اول گرفته تا دوره صدارت و بعد دوره عزلت و در اخیر در دوره ریاست جمهوری) که با تمام اخلاص و صداقت به وطن خدمت کرد و چهره ای افغانستان را تغییر داد، واقعیتی است که هیچکس به شمول مخالفانش از آن انکار کرده نمی‌توانند. اما طی این مدت طولانی خصوصیتی در زمامداری او نهفته بود که برای بعضی‌ها قابل تحمل نبود و با منافع شان اعم از گروپی و یا انفرادی در تصادم قرار داشت.

موقف سیاسی محمد داؤد به حیث یک "ملیگرای مسلمان" طبعاً با اندیشه‌های چپ و راست افراطی سازگار نبود. این دوگروپ از جمله مخالفان طبیعی او شمرده می‌شدند، با آنکه برای مدت کوتاه جناح چپ (خلق و پرچم) از او و نظام جمهوری حمایت کردند، ولی برای آنها ثابت بود که این همکاری به زودی در یک نقطه تقاطع خواهد کرد و این همان موقعی بود که محمد داؤد به تصفیه آن جناح از داخل حکومت پرداخت و سپس به صراحت در جمع مردم هرات بر ایدئولوژی‌های وارداتی تاخت و بر لزوم یک ایدئولوژی مبتنی بر خصوصیات ملی و اسلامی در کشور تأکید کرد.

برعلاوه دشمنی جناح‌های چپ و راست افراطی، البته با سرنگونی نظام شاهی همچنان بر تعداد مخالفان او که از نظام شاهی حمایت می‌کردند، افزوده شد و کسانی که مقام‌ها و امتیازات خود را در قبال این تحول از دست دادند، نیز شامل دسته ناراضیان علیه او شدند. کشورهای همسایه که از عروج مجدد محمد داؤد در راس دولت افغانستان هراس داشتند، نیز بر شدت فعالیت‌های تخریبی خود برضد او و حتی سرنگونی نظام جمهوری دست به کار شدند، چنانکه چند بارتشبه به راه اندازی کودتاها خصوصاً از طرف گروه‌های مختلف دست راستی (اسلامگرایان مکتبی) نشانه‌ای از این مخالفت‌ها می‌باشد. رقابت در سطح خانوادگی به خصوص با سردار عبدالولی که در مدت ده سال دوره مشروطیت گرداننده اصلی چرخ قدرت بود و تعدادی از نظامیان عالی رتبه را که بیشتر شان دست پروردگان محمد داؤد در زمان صدراتش بودند، به خود جذب کرده بود، با سقوط سلطنت فضایی را بار آورد که محمد داؤد همه آن اراکین نظامی را از حلقه به دور کرد و این خود موجب عقده مندی آنها در برابر نظام جمهوری گردید. عین وضع در ساحه ملکی نیز به نحوی پدیدار گشت.

طرز کار و اداره محمد داؤد

محمد داؤد به شهادت دوستان نزدیکش از همان بدو جوانی شخص مؤقر، جدی، صاحب اراده، با هیبت و دسپلین خاص و طرفدار حاکمیت قانون بود. او در طول ماموریت ۴۷ ساله خود از آغاز تا انجام از همین راه و روش عدول نکرد و نیز با پاکی و دیانت کامل همیشه منافع ملی را بر منافع شخصی خود ترجیح می‌داد و از نظر خود دفاع می‌کرد. این جدیت در وظیفه را تاحدی پیش می‌برد که طرف مقابل او را گاهی "دیوانه" و هم گاهی "ظالم" و "دیکتاتور" می‌نامید.

جنرال زکریا ابوی در این مورد نقل قولی دارد و می‌گوید: «محمد داؤد وقتی قوماندان قول اردوی قندهار بود، روزی عسکری را که در بالای بارگاه با

قیافه خراب نشسته بود، ایستاده نمود و پرسان کرد: چرا اسپ را جلوکش نمی برد؟ او عذر ماندگی آورد، سردار به غضب شد و او را سیلی زد. سپاهی صدا کرد: اینکه ترا دیوانه می گویند، صاف و پاک دیوانه هستی! این بود شهرت او در بین توده.»

او با همچو رویه از نظر اداره به یک شخصیتی تبدیل شده بود که همه از هیبت و جدیت او هراس داشتند و میدانستند هر وقتی به یک کاری تصمیم بگیرد، به آن اقدام می دارد و همانطور وقتی یک وظیفه را برای شخصی بسپارد، از صورت اجرای آن می پرسد. جدیت او در امور طوری بود که کمتر سیمای خندان از خود نشان می داد و همیشه قیافه و لحن آمرانه را در امور رسمی به نمایش می گذاشت.

دگر جنرال عبدالرزاق خان که با محمد داؤد در وقت صدارتش همکار نزدیک و قابل اعتماد او بود، راجع به خصوصیات شخصی او در کتاب خاطرات خود می نویسد: «اگرچه او طبع درشت و اعصاب نا آرام داشت؛ اما پشتکار و آرزوی اعتلای افغانستان را همیشه به سر می پروراند..... پیشانی اش همیشه ترش بود و زمانیکه یک نا آرامی به مملکت پیش می شد، وی را به چهره دیگر می دیدیم. روزی بیاد دارم که به دفتر کارشان رفتم و ورقه عرض پیش کردم، همگی را امر اجراء داد. بسیار خوش به نظر میرسید. جرأت کردم و برایش گفتم: سردار صاحب پیشانی شما همیشه ترش است. هر زیردستی که می آید، همان مطلب خود را طوری که شاید و باید به شما بگوید، گفته نمی تواند. من که می بینم به جای اینکه کار خوب شود، کار خراب می شود. چه می شود که در وقت کار وقتی همکاری نزد شما می آید، پیشنهاد شانرا به پیشانی باز بشنوید. اگر طرف قبول بود خوب و اگر نبود، هدایت بدهید که اصلاح شود؛ او طرف من دید و خوشش نیامد و گفت که: "لالگی مرا نکن. تو مردم افغانستان را نمی شناسی، من خوب می شناسم. اگر من با آنها با پیشانی باز و لب خند گپ بزنم، صبح سر شانه های من سوار می شوند."؛ این را که شنیدم

گفتم: خوب من این پالیسی شما را خبر نداشتم؛ اما چیزی که در علم من میرسید، عرض کردم، باقی اش را خودتان می فهمید و بس.» (دگر جنرال عبدالرزاق: "افغانستان در جریان زندگی من"، صفحه ۷۲ و ۷۳)

در این ارتباط باید خاطر نشان ساخت که بسیاری کسانیکه محمد داؤد را شخص "دیکتاتور" می نامند، فقط اتکای شان به همین خصوصیت او است؛ اما آنها فراموش میکنند که این رویه شامل شیوه کاری او برای ایجاد نظم و نسق و تطبیق و رعایت قانون بود که باید یک آمر در راس امور در افغانستان داشته باشد. از خود باید پرسید که چرا وقتی موترپولیس ترافیک را می بینیم، فوری متوجه کاستن سرعت خود میگردیم؟ برای اینکه افسران پولیس بسیار جدی و با هیبت عمل میکنند، اگر آنها با ملایمت و گذشت باشند، در نتیجه راننده ها حتی در همین کشورهای پیشرفته خود را به رعایت قانون چندان مکلف نمی دانند، چه رسد به کشوری که قانون بذات خود مطرح نیست؛ بلکه زهر چشم آمر مافوق است که همه را وادار به تطبیق قانون می سازد. مثالی که شخصاً شاهد آن بودم، یک نمونه خوب این موضوع پنداشته می شود به این شرح که: در سال های دهه قانون اساسی یک تعداد شخصیت های عالی مقام دولت از چند بانک قرضه گرفته بودند، ولی ایشان با وجود تلاش بانک ها نه تنها تکتانه یا ربح بانکی را نمی پرداختند؛ بلکه از پرداخت اصل قرضه نیز طفره می رفتند و کسی هم به شکایت بانک ها گوش نمی داد. سه چهار هفته از اعلام جمهوریت نگذشته بود که در رادیو اعلان شد: کسانیکه از بانک ها مقروض اند، تا دو هفته اگر قروض خود را نپردازند، با ایشان طبق قانون رفتار می گردد. من خود شاهد چند شخصیت عالی مقام بودم که با چه سرعت از هر مجرای که ممکن بود، پول تدارک کردند و به تصفیه معاملات بانکی خود پرداختند. دلیل آن واضح بود، طوری که یکی از آن دوستان گفت: «از داؤد خان باید احتیاط کرد!»

گیورگی. پ. یژوف (متخصص روسی که مدتی در وزارت پلان

افغانستان کار می‌کرد) نظر خود را باره شخصیت محمد داؤد چنین بیان می‌دارد: «از دیدگاه من رئیس جمهور محمد داؤد یکی از بزرگترین، برجسته ترین چهره های سیاسی و اجتماعی افغانستان در نیمه دوم قرن بیستم بشمار می‌رود. نام و نقش او نه تنها در تاریخ افغانستان جاودان است؛ بلکه سیاست و طرزالعمل او به طور غیرمستقیم بالای سیاست های دو ابر قدرت آن زمان یعنی اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا نیز تاثیر داشته است.

در باره کویف انسانی محمد داؤد می‌توانم بگویم که به نظر من او شخصی بود پیچیده، دوست داشت یک تاز باشد و تحمل مخالفت با نظریات خویش را نداشت. اگرچه باید بگویم که در موارد معین وقتی مطمئن می‌شد که مخالفت‌ها می‌توانند به خیر و صلاح وطنش تمام شوند، به آنها گوش می‌داد و حتی از آن قدردانی می‌نمود. می‌خواهم اذعان نمایم (چون خودم بارها شاهد بودم) که محمد داؤد از استدلال و برهان قوی برخوردار بود و استعداد آنرا داشت تا هم صحبتش را قناعت دهد و موضعگیری خویش را بالای او بقبولاند.» (غوث جانباز: "به مناسبت صدومین سالگرد تولد شهید محمد داؤد بانی جمهوریت افغانستان"، افغان جرمن آنالین، مورخ ۱۷ جولای ۲۰۰۹، صفحه ۴)

در همین مقاله در جای دیگر متخصص روسی گیورگی یرژف چشم دید خود را از بازرسی محمد داؤد حین احداث تونل سالنگ چنین بیان می‌کند: «می‌خواهم از واقعه دیگری که حین اعمار شاهراه از طریق کوه های هندوکش به وقوع پیوست حکایت کنم. باید یادآور شوم که شاهراه هندوکش در اتحاد شوروی بیشتر به نام سالنگ مشهور است.

روزی محمد داؤد به پروژه اعمار شاهراه هندوکش (سالنگ) تشریف آورد. ترجمان ارشد پروژه به رخصتی رفته بود و برای پیشبرد امور ترجمانی من توظیف گردیدم. صبح وقت در تقاطع راه "جبل السراج - سالنگ" متخصص ارشد، آمر طرف افغانی پروژه و بنده بخاطر استقبال از صدراعظم

افغانستان منتظر بودیم. بزودی درجوار ما سه موتر: بیویک زیبا، لاندرور و جیپ روسی یکی پی دیگر توقف کردند. در موتر اولی در چوکی پیشروی محمد داود و داماد او که راننده گی می کرد نشسته بودند. درچوکیهای عقبی خانم صدراعظم (خواهر پادشاه افغانستان) و دو دختر محمد داود قرار داشتند. در موتر دومی دو نواسه محمد داود و خانمی سالخورده که وظیفه مواظبت آنها را به دوش داشت، جا داشتند و بالاخره در موتر آخری چهار جنرال اردوی افغان و یک راننده نظامی نشسته بودند. محمد داود و همراهانش از موتر ها پیاده شده بعداز سلام و احوالپرسی به ایشان معلومات مختصر در باره وضعیت پروژه و پیشرفت کارها ارائه گردید. سپس همه دوباره در موتر ها جا گرفتند و بالای راهی که زیر ترمیم در لب دریا قرار داشت، حرکت کردند. حرکت موتر ها بطی بود. صدراعظم افغانستان وقتاً فوقتاً از موتر پیاده می شد و از گوشه ها و بخش های سرک زیر ترمیم و ملحقات آن دیدن می کرد و در بعضی موارد از متخصصین شوروی و افغان معلومات و تشریحات می خواست. بدین ترتیب ما بالاخره به بخشی که در آن تونل قرار داشت رسیدیم و موتر ها باردیگر توقف نمودند. تونل مذکور از هر دو جانب قله های کوه هندوکش [شمالی و جنوبی] حفر می گردید و در آنزمان عمق حفريات آن به ۵۰۰ الی ۶۰۰ متر رسیده بود. محمد داود امر کرد تا به همه موزه های پلاستیکی و کلاه های کارگری بیاورند. شما می توانید تصور کنید که ما در پروژه های خویش هیچگاهی موزه برای پاهای کوچک نداشتیم. از این لحاظ چیزی که در تحویلخانه وجود داشت آورده شدند. همه ما با موزه های سنگین در پا و کلاه بر سر به عمق تونل در حرکت شدیم. در داخل تونل ما بالای چوب های متقاطع که در میان دو خط راه آهن که برای انتقال جغله ها و سنگهای کوهی در واگون های کوچک از آن استفاده میشد، به پیش می رفتیم. از بالا قطره های آب می چکید و گاهی هم سنگ های کوچک می ریخت. باید بگویم که قسمت های شروع تونل سمنت کاری شده بود و

حرکت در آنجا ساده تر بود. بدین ترتیب ما به نقطه آخر تونل حفر شده رسیدیم. در آنجا کارگران و متخصصین موظف مصروف برمه کاری و جابه جایی باروت برای انفجار و حفاریات بعدی در عمق کوه بودند.

محمد داؤد حین مشاهده این صحنه با خانم و نواسه هایش به گفتگو پرداخت... وقتی ما بالاخره از تونل بیرون آمدیم و به هوای تازه دست یافتیم، فضا تاریک شده بود. ما را در یکی از خانه هایی که برای متخصصین اعمار گردیده بود، جابه جایی کردند. بزودی غذا آورده شد و ما همه یکجا (بدون خانمها و اطفال) شروع کردیم به صرف سلاته، پلو افغانی و چای. حین صرف غذا محمد داؤد از من سوال های متعدد کرد. از جمله او پرسید که در کجا تحصیلاتم را به پایان رسانیده ام. پدر و مادرم کی ها اند، آنها چه وظیفه دارند و صاحب چند کودک هستم. بزودی شب فرا رسید. گردش طولانی در طول روز و آن هم در هوای تازه کوهی ما را اندکی بی حال ساخته بود. بزودی همه برای خوابیدن به اتاقهای خویش رفتند.

فردا صبح ما دوباره در موترها جایی گرفتیم و حرکت کردیم. کوتل سالنگ را که در ارتفاع ۳۸۰۰ متر قرار داشت از طریق راهی که فقط چندی قبل اعمار گردیده بود، عبور نموده به مدخل شمالی تونل سالنگ رسیدیم. مجدداً دستور داده شد تا موزه ها و کلاه ها را بیاورند و ما اینبار از طرف شمال داخل تونل شدیم. در این میان من جرأت نمودم و به صدراعظم افغانستان با رعایت تمام نزاکت ها گفتم که راه رفتن در موزه های کلان و کلاه ها برای خانم ها و اطفال دشوار به نظر می رسد. شاید بهتر باشد آنها در خارج از تونل باقی بمانند. جوابی که جناب صدراعظم به من داد مرا واقعاً به فکر انداخت. او گفت: "وقتی که تونل اعمار شود، آنرا می توان در ظرف پنج دقیقه در موتر طی کرد. در این صورت تونل هیچ نوع تصور و خاطره ای از خود به جا نخواهد گذاشت. من در عمل می خواهم به جوانان نشان بدهم که کار اعمار این تونل و شاهراه چقدر دشوار بوده است. بگذار آنها اینرا تا آخر عمر خویش به یاد

داشته باشند.» (مأخذ فوق،....، صفحه ۹)

محمد داؤد در زندگی خصوصی برعکس امور رسمی (بازهم به نقل از دوستانش) در بین فامیل، فرزندان، نواسه‌ها و اقارب نزدیک شخص با ملاطفت، خوش برخورد و مهربان بود، نواسه‌هایش او را "بابه داؤد" خطاب می‌کردند و در مواقع بیکاری با آنها به صمیمیت و گشاده رویی پیش آمد می‌کرد؛ غذایش ساده و بی تکلف بود؛ به مود و لباس چندان علاقه نداشت؛ اوقات فراغت را به بررسی و مراقبت پروژه‌های دولتی و بازدید از امور ساختمانی آنها صرف می‌کرد و در آن امور تاحدی صاحب نظر و صاحب سلیقه بود.

محمد قاسم باز- یکی از اخلاص‌مندان محمد داؤد درباره دیگر اوصاف شخصی او نکات ذیل را بر می‌شمارد: «۱ - یک افغانی معاش از بودجه دولت در زمان ریاست جمهوری خود اخذ نکرد؛ ۲ - تمام جایدادی را که از کاکایش به ارث برده بود، به دولت و دهاقین که در آنوقت بالای زمین‌های مربوطه کار می‌کردند، در زمان تصدی ریاست جمهوری خود رایگان توزیع کرد؛ ۳ - یک شفاخانه نسائی - ولادی را با تمام وسایل و تجهیزات بنام هاشم زیږنتون از پول شخصی خود اعمار و به مؤسسه سره میاشت بخشید؛ ۴ - یک خانه ییلاقی که از سردار محمد هاشم خان در پغمان بوی به ارث رسیده بود، آنرا به ریاست هوتل‌ها بخشید؛ ۵ - تمام زمین‌های زراعتی را که در جلال آباد، سروبی، پغمان که به ارث از کاکای خود برده بود، به دهاقین به رایگان توزیع کرد؛ ۶ - هیچ وقت غیر از وقت رسمی از موتر دولتی استفاده نکرد؛ ۷ - پسر خود را به مثل سائر جوانان به خدمت عسکری به خوگیانی اعزام کرد؛ ۸ - روزهای رخصتی و تفریحی خود را اکثر اوقات به معیت فامیل برای بازدید پروژه صرف می‌کرد؛ ۹ - به ساز و سرود، شکار و غیره علاقه نداشت، از زندگی مجلل خوشش نمی‌آمد، در وقت غیر رسمی لباس ساده می‌پوشید، پنج وقت نماز می‌خواند، روزه می‌گرفت، از صرف مشروبات الکھولی مبراء

بود، به قهقهه خنده نمی کرد و در مقابل استدلال منطقی دیگران به سخن خود پافشاری نمی کرد...»

قاسم باز در برابر اوصاف عالی فوق‌الذکر محمد داود ضمناً به بعضی خلاها و اشتباهات او خاصتاً در دوره ریاست جمهوری نیز اشاره می‌کند، از جمله: «تغییر دادن بیرق افغانستان، اعطای دورتبه ترفیع به صاحب‌منصبان شریک در کودتای ۲۶ سرطان، گماشتن اشخاص پائین رتبه نظامی و غیرنظامی در پست های کلیدی دولت.» (قاسم باز: "شهید سردار محمد داودخان را باید از سر شناخت!"، افغان جرمن آنالین، مورخ ۲۵ فبروری ۲۰۱۵)

نظر بعضی‌ها درمورد شخصیت محمد داود

با درنظرداشت حالات فوق قضاوت‌ها در برابر طرز اداره، کارآئی، عاملیت، انتخاب همکاران و سائر خصوصیات شخصی محمد داود از هم دور می‌روند و نظریات بین موافقان و مخالفان او حتی در سطح برخوردهای ذات‌البینی به شکل حاد تبلور می‌یابد. در این بخش سعی برآنست تا نظر کسانی را در رابطه به شخصیت، نحوه کار، افکار و طرز اداره او از جمع مخالفان و موافقان طور نمونه گردآوری نماییم تا باشد از ورای آن خواننده خودش بقضاوت پردازد.

- نظر دگروال (بعداً جنرال) عبدالقادر

جنرال عبدالقادر که خود در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ یکی از مشمولین کودتا بود و بعد ظاهراً به حیث یک عضو فعال حزب دموکراتیک خلق (وابسته به نورمحمد تره‌کی) و اما در واقع ایجنت خاص جی.آر. یو(سازمان استخباراتی نظامی اتحاد شوروی) علیه نظام جمهوری و شخص محمد داود موقف گرفت و کسی بود که با فعالیت های چشمگیر خود در قوای هوایی، کودتای ثور را به پیروزی رسانید، در صفحه ۲۱۷ و ۲۱۸ (بخش هفده) کتاب

خاطرات خود از محمد داؤد با این الفاظ یاد می‌کند: «به نظر من، داؤدخان یک وطن پرست بود، یک ناسیونالیست و ملی گرا بود. هدفم از ناسیونالیست بودن ملی گرایی است، نه قبیله گرایی. داؤدخان به این خاطر ناسیونالیست و ملی بود که به سعادت افغانستان علاقه داشت.»

در اینجا پایه استدلال قادر چوبین می‌شود و می‌گوید: «اما داؤد به دو دلیل نمی‌توانست جامعه را خوب درک کند. یک دلیل سن و سال داؤدخان بود، داؤدخان پیر شده بود. دلیل دوم تعلق داؤد به خاندان شاهی بود. داؤدخان از جامعه بیخبر و نمی‌توانست جامعه را آن طور که هست، درک کند. از نگاه اخلاقی داؤدخان با اخلاق ترین فرد خاندان سلطنتی و آل یحیی بود. پس از هفت ثور ما نتوانستیم هیچ چیزی که دلیل برانحراف داؤدخان از مسایل اخلاقی افغانی و اسلامی باشد، پیدا کنیم، در حالیکه در خاندان سلطنتی چنین مسایل رایج بود. در البوم ها هیچ عکسی از زن داؤدخان حتا با سربرهنه نیافتیم، پس از کشته شدن داؤدخان هرچه پالیدیم... ما چیزی نیافتیم. هرچه بود در چوکات وظایف بود. همه اجراءات هم در چوکات وظایف رسمی صورت گرفته بود. داؤدخان در آخر عمر خود بسیار ناتوان هم شده بود.»

قادر توضیح نمی‌کند که مقصدش از درک جامعه چیست و اینکه او محمد داؤد را که هنگام شهادت در سن ۶۸ سالگی قرار داشت، "پیر و ناتوان" می‌خواند، و اما از خود نمی‌پرسد که تره کی را در سن ۶۵ سالگی بدون کوچکترین تجربه کاری در امور دولت به حیث رئیس دولت رژیم می‌پذیرد و در خدمتش قرار می‌گیرد. (یک بام و دوهوا).

قادر درباره لزوم سقوط جمهوری چنین بیان می‌دارد: «داؤدخان زمانی می‌گفت که منافع افغانستان را به خاطر چند ملیون پول خدشه دار نمی‌سازد. این زمانی بود که احساس می‌شد داؤدخان به شوروی تکیه دارد. اما در اواخر، وضع تغییر کرد. شاه ایران، داؤدخان را دعوت کرد. داؤدخان

برای حج عمره به عربستان رفت. بعد به عراق و کویت و اندونیزیا رفت. «
 قادر اعتراف می‌کند که: «در همان زمان بود که این مفکوره در بین ما
 چپی‌های حزب دموکراتیک پیدا شد که "وqتش فرا رسیده! داؤدخان انحراف
 کرده است و به اسلام‌یست‌ها رو می‌آورد. همین حالا باید چاره اش شود."»
 (کتاب خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر... صفحه ۱۵۸)

این اعتراف جنرال قادر ریشه از همان تصمیم مقامات شوروی می‌گیرد که
 برای سرنگونی نظام جمهوری در کشور دست به اقدام یازیده و برای سفارت
 خود در کابل هدایت داده بودند تا برای تدارک مقدمات یک کودتای نظامی
 نخست برسران دوجناج رقیب (جناح خلق و جناح پرچم) در حزب
 دموکراتیک خلق فشار وارد کند تا اختلافات خود را کنار گذاشته و به
 همکاری و تفاهم در ایجاد "حزب واحد دموکراتیک خلق" بپردازند.

– نظر غوث الدین فایق

فایق که یکی از اشخاص مورد اعتماد محمد داؤد و شریک در کودتا ۲۶
 سرطان و عضو کمیته مرکزی جمهوری بود، در طول آن دوره به حیث وزیر
 فواید عامه ایفای وظیفه کرد. او در کتاب خود از محمد داؤد با این عبارت
 توصیف مینماید: «محمد داؤدخان یکی از رجال نامدار و تاریخی مردم
 افغانستان است... او مرد پرغرور، شیفته استقلال و آزادی کشور، حامی و
 پاسدار ننگ و ناموس مردم افغانستان، ترقی و اعتلای وطن بود. محمد داؤد
 مرد باشهامت، دارای علو همت و مناعت طبع بود، معامله گری و سازش را
 با اعدای وطن ننگ و عار میدانست، چنانچه تا آخرین رمق زندگی با دشمن
 دین و وطن جنگید؛ اما سرانقیاد فرو نیاورد» (غوث الدین فایق: "رازی را که
 نمی‌خواستیم افشاء گردد؟"، پشاور ۱۳۷۹، صفحه ۱۴۴)

اما او راجع به ضعف محمد داؤد در مورد انتخاب همکاران می‌نویسد:
 «محمد داؤدخان در تمام دوره‌های زعامت و کارش با وجود اهتمام و دقت

زیاد، در گذینش [گزینش] و انتخاب همکاران خود ناکام و از حسن انتخاب بی بهره بود و اشخاص با شخصیت و واجد فضیلت و تقوا کمتر در اطرافش دیده میشد. علت آن دوری از اجتماع و عدم شناخت مردم بود. اغلب اشخاص توسط دیگران به او معرفی می شدند و کسی را که یکبار می شناخت، با او اعتماد میداشت و تمام ذشتی [زشتی] هایش را نا دیده می گرفت. این جنبه ضعیفش پس از سال ها تجربه و گذشت زمان در دوره ریاست جمهوری نه تنها بهتر نشد، [بلکه] از گذشته بدتر شد.» (مأخذ بالا... صفحه ۱۳۷)

اگرچه این انتقاد فایق به ارتباط چند شخص از جمله رسولی، عبدالاله و قدیر نورستانی مشخصاً بیان گردیده؛ اما اشاره به این خصوصیت محمد داؤد یک واقعیت است، چنانچه این موضوع شامل حال خود فایق نیز می گردد؛ زیرا او از هیچ لحاظ اهلیت و شایستگی مقام وزارت را، آنهم در یک وزارت مسلکی نداشت و نیز تجربه اداری و دانش سیاسی او به حیث عضو کابینه بسیار محدود و حتی هیچ بود.

- نظر ضیاء مجید

جگرن ضیاء مجید (بعد دگروال در وقت رژیم کمونیستی) که یکی از مشمولین کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ بود و پس از کودتا به حیث یاور و همچنان قوماندان گارد جمهوری تا سال ۱۳۵۵ ش ایفای وظیفه کرد و حینیکه در دام داکتر حسن شرق گیر افتاد و به سوی پرچمی ها کشانیده شد، محمد داؤد او را از وظیفه قوماندانی گارد جمهوری برکنار نمود و به حیث آتشه نظامی در سفارت افغانستان در دهلی مقرر کرد. او که هنوز هم خود را از طرفداران نظام جمهوری و به خصوص گروپ نام نهاد "جمهوری خواهان" می داند، در مورد شخصیت محمد داؤد ضمن یک مصاحبه با عبدالله شادان (پرچمی) منتشره بی بی سی چنین می گوید:

«داؤدخان را طوری که من از نزدیک می شناسم، آدم بسیار وطنپرست و

با احساس بود، یعنی در وطنپرستی او جای شکی نیست.... شما در دوره صدارت داؤدخان دیدید که بسیار اصلاحات بنیادی را به وجود آورد، هم در ساحه اجتماعی و هم در ساحه اقتصادی. در ساحه اجتماعی اولین کاری که انجام داد، تساوی حقوق زن و مرد و آزادی نسوان بود.» او در پایان مصاحبه خود می‌افزاید: «مرحوم داؤدخان اینقدر احساسات عمیق وطنی پرستی داشت که در هیچ صورت به یک قدرت بیگانه اجازه نمی‌داد که بر او دیکته کند و امر صادر کند و این نهایت وطنپرستی اش بود. به نظر من باید [از حاکمیت ملی] دفاع می‌کرد. با اینکه او شهید شد ... و در افغانستان جنگ و بدبختی آمد؛ اما این وظیفه وجدانی او بود که باید دفاع می‌کرد». ضیاء مجید می‌گوید: «چون مرحوم داؤدخان را بسیار از نزدیک می‌شناختم، برای من ارزش یک پدر را دارد. واقعاً او هیچ نوع امتیازی برای خود قایل نبود، یعنی مثل یک انسان عادی در این وطن زندگی می‌کرد. ما در روز اول نظام جمهوری که او به رادیو کابل اعلام کرد، اولین چیزیکه او را امتیاز می‌داد نسبت به دیگر طبقات، کلمه "سردار" بود. کلمه سردار را دور کرد و تا آخر. او اولین رهبری است در افغانستان که یک پول از بودجه دولت معاش نگرفت و هیچ پهره داری در عقب ایشان روان نبود. برای من هدایت داد حتی یک نفر صاحب‌منصب نمی‌تواند بحیث پهره دار از پشت سرش برود.» (مصاحبه ضیا مجید با عبدالله شادان با بی بی سی؛ متن این مصاحبه به وسیله نصیبه اکرم حیدری از روی کست مربوطه به قید قلم آورده شده و به تاریخ ۲۵ دسمبر ۲۰۱۵ در پورتال وزین افغان جرمن آنالین به نشر رسیده است)

- نظر انجنیر عبدالکریم عطائی

کریم عطائی از زمان صدارت تا روز اخیر زندگی محمد داؤد یکی از اشخاص نزدیک به او بود که در سه سال اخیر دوره ریاست جمهوری به حیث وزیر مخابرات در کابینه محمد داؤد ایفای وظیفه می‌کرد. عطائی در یکی از مقالات خود (تحت عنوان "شناسائی جسد شهید مرحوم محمد داؤد

بانی جمهوریت و اولین رئیس جمهور افغانستان"، منتشره افغان جرمن انلاین مورخ ۱۱ دسمبر ۲۰۰۸) چنین می نویسد:

«شکی نیست که سرنوشت کشورهای مانند افغانستان تابع عوامل پیچیده می باشد، ولی یک زعیم ملی می تواند این عوامل را بنحوی از انحاء بنفع منافع ملی کشورش سوق دهد. مثال های ازین نوع اشخاص در روزگار نه چندان دور گذشته، مانند جمال ناصر و نهرو، قابل سراغ است. مرحوم محمد داؤد نیز یک تن از زعمای بودند که در "جنبش عدم انسلاک" در صف این چنین شخصیت ها قرار داشتند. او توانست افغانستان را، با استفاده از رقابت در سیاست های شرق و غرب، از انزوا در راه انکشاف سوق دهد و جای افغانستان را در قطار کشورهای جهان و خاصاً کشورهای غیر منسلک تثبیت نماید. او رجحان دهنده منافع ملی بود و برای اعتلای کشورش میزبست. او به میهن خود عشق داشت و مردی بود با عقیده راسخ بخداوند. محمد داؤد شهید اعمار کننده زیربنا های اقتصادی و صنعتی کشور در چوکات پلان های انکشافی بود و نهضت زنان هم در دوره صدارت شان در کشور بعمل آمد. او معتقد بود که همگام با تحولات اقتصادی و اجتماعی، تحول سیاسی درکشور اجتناب ناپذیر است.

محمد داؤد شهید از ملک و مردم افغانستان که آنها را از دل و جان بیشتر دوست داشت، شناخت قابل وصفی داشت. او با بزرگان و ریش سفیدان کشور در هر کجا که بودند، از نزدیک آشنایی داشت و هر گوشه و کنار کشور را با خصوصیات آن می شناخت. او نزد مردم عام افغانستان محبوبیت زیاد داشت. محمد داؤد شهید از خان، ملک، ملاک، و اشخاص صاحب نفوذ که از موقف خود سوء استفاده میکردند و همچنان از کسانی که زیر پوشش دین و مذهب مردم را مورد بهره برداری قرار میدادند، سخت متنفر بود. وقتی کسی مورد اعتمادش قرار میگرفت، از او دیگر بزودی سلب اعتماد نمیکرد. او آنقدر به افغانستان و افغانیت عقیده داشت که تصور نمی کرد یک افغان گاهی هم

منافع ملی خود را زیر پا گذاشته، در خدمت بیگانه قرار گیرد و به وطن‌فروشی تن دهد. شاید همین حسن نیت او بود که به قیمت جان خودش، اولاد و خانواده شان تمام شد. مردان بزرگ مافوق بشر نیستند و چون بشر از اشتباه عاری بوده نمی‌توانند، لذا توقع بی جاست اگر بگویم محمد داؤد مرحوم باید مرتکب اشتباه نمی‌گردید. او مردی بود با ایمان کامل و مسلمان راسخ. موجودیت نسخه‌مطلای قرآن مجید در آغوش شان [حین شهادت] نمایندگی مطلق از ایمان راسخ شان داشت.»

- نظر میر محمد صدیق فرهنگ

فرهنگ در کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" (صفحه ۷۰۰) تحت عنوان فرعی "خوی و خصلت و شیوه‌زمانداری محمد داؤدخان" بعد از ختم دوره صدارت و پس از ذکر مختصر سوانح محمد داؤد، به ارزیابی شخصیت او می‌پردازد و می‌نویسد: "درس‌های پیش از جنگ دوم جهانی [محمد داؤد] از جمله هواخواهان هیتلر بود و فلسفه سیاسی او را مبتنی بر برتری نژادی و دیکتاتوری عصری توأم با اطاعت کورکورانه از رهبر حزب در بست پذیرفت و از آن به بعد همواره خود را در زمره همان رهبر ایده آل فاشیستان می‌دید و جهت رسیدن به آن تلاش می‌ورزید».

فرهنگ اعتراف می‌کند که: «با این حال محمد داؤدخان مانند عماش محمد هاشم خان شخص پرکار و با انضباط بود؛ اما برخلاف او، به جمع مال و منال حرص و علاقه فراوان نشان نداد. زندگی نسبتاً ساده و کم‌پیرایه داشت و حتی از خوشگذرانی‌های معمول و استراحت ضروری به نفع اجرای وظیفه خودداری می‌کرد. در اداره امور در حدودی به تفویض صلاحیت معتقد بود؛ اما کمتر واقع‌میشد که همکاران نزدیک خود را از بین اشخاص کاردان و دارای صراحت لهجه انتخاب کند. اگر هم گاهی چنین اشخاص را به حکم ضرورت در دستگاه می‌پذیرفت، برای شان جرأت اظهار نظر باقی نمی‌

گذاشت. هیچ سند و قرینه ای موجود نیست که در مقام‌های رسمی خود از نائب‌الحکومگی تا صدارت استفاده جویی نموده باشد؛ اما در مقابل هیچ سند و قرینه ای هم وجود ندارد که به بازگشتاندن میراث محمد هاشم خان که تقریباً نیمه آن به او تعلق گرفته بود، از خارج به داخل کشور اقدام کرده باشد....» (صفحه ۷۰۱) [تأجائیکه معلوم است محمد داؤد یک مقدار زیاد جایزاد‌های میراثی عم خود را از جمله زمین‌های چهلتن و به بعضی دیگر را به ملکیت عامه برگردانید و نیز وضع زندگی او در جریان سال‌های عزلت و همچنان ریاست جمهوری مبین این حقیقت بود که او هیچگاه در زندگی خود به فکر زران‌دوزی نبود].

فرهنگ در ادامه می‌افزاید: «هرچند محمد داؤدخان به پیشرفت و اعتلای افغانستان علاقمند بود و به شیوه خودش در این راه تلاش می‌ورزید؛ اما چون وابستگی او به جاه و مقام بالاتر از هر وابستگی دیگر بود، نتیجه نهائی کارهای او نمی‌توانست به خیر و صلاح کشور و مردم آن باشد.» [فرهنگ در شرح این موضوع دلیلی نمی‌آورد].

او می‌نویسد: «بعضی‌ها او را کمونیست و برخی سوسیالیست گفته اند؛ اما شیوه کار او در دوره طولانی قدرتش این ادعاها را تأیید نمی‌کند. سوسیال دموکرات هم نبود؛ زیرا با دموکراسی و آزادیهای شخصی عمیقاً مخالفت داشت. درمقابل، روش او در مملکتداری با روش رژیمهای فاشیستی شباهت زیاد بهم میرساند و یا اینکه از داشتن یک حزب منظم و با ضبط و ربط همانند احزاب فاشیستی غرب بی بهره بود، مثل ایشان به اصلاحات اجتماعی تظاهر می‌کرد و بنابراین دور از حقیقت نخواهد بود که یک زمامدار فعال و ترقیخواه با گرایش فاشیستی شمرده شود.» (صفحه ۷۰۲)

قابل ذکر است که قضاوت فرهنگ بر دو شخصیت تاریخی افغانستان هریک شهید محمد داؤد و شهید محمد هاشم میوندوال بیشتر بر مبنای دلایل انفسی استوار است که خاصاً از دوره انتقال (آغاز دهه مشروطه یا دهه

دموکراسی) در وقت صدارت داکتر محمد یوسف و نقش فرهنگ در آن دوره نشأت می‌کند.

- نظر سید قاسم رشتیا

با آنکه میانه رشتیا با محمد داود از اول چندان دوستانه نبود، این روابط در دوره انتقال و به خصوص در موضوع ماده ۲۴ قانون اساسی که در گنج‌اندین آن رشتیا نقش بارز داشت، بیشتر به سردی گرائید. اما رشتیا برعکس برادرش فرهنگ چشم از واقعیت نه‌پوشیده، در کتاب "خاطرات سیاسی" خود ضمن ابراز نظر عمومی، دوره صدارت محمد داود را چنین ارزیابی می‌کند:

«رویکار آمدن سردار محمد داودخان بحیث صدراعظم که در ماه سنبله ۱۳۳۲ ش (۱۹۵۳ م) صورت گرفت، در حقیقت آغاز یک دوره جدیدی برای افغانستان بشمار می‌رود. حکومت سردار محمد داودخان در قسم خود با مقایسه با حکومت‌های سابقه بعد از اغتشاش داخلی ۱۳۰۸ (۱۹۲۹) یک نوع حکومت انقلابی بشمار میرفت که از بسا لحاظ ادامه با تجدید دوره امانیه را به خاطر می‌آورد؛ زیرا از یک طرف در ترکیب کابینه بصورت بی سابقه که عادتاً بعضی از وزراء تبدیل و برخی در پست‌های دیگر گماشته می‌شدند، این دفعه تقریباً تمام اعضای کابینه و اکثر کهنه کاران "گارد‌های قدیمی" به استثنای علی محمد خان که به حیث معاون صدارت باقی ماند، تجدید شده و اکثریت اعضای کابینه هم از عناصر جوان و تعلیم یافته انتخاب شده بودند. از قبیل داکتر محمد یوسف، داکتر علی احمد پوپل، داکتر عبدالرؤف حیدر، داکتر عبدالمجید، عبدالله ملک‌یار و امثال آنها. از طرف دیگر پروگرام حکومت هم شکل و طرز جدیدی را ارائه می‌کرد که به ذات خود بی سابقه بود، مخصوصاً سیاست خارجی... که مورد تجدید نظر قرار گرفته با ارزیابی اوضاع جهان روی اساسات متین و ثابتی قرار داده شد که تا اخیر دوره سلطنت کم و بیش به همان اساس دوام کرد.»

رشتیا در ادامه از چگونگی این تحول عمده در سیاست خارجی افغانستان طی دوره صدارت محمد داؤد چنین می نویسد: «این سیاست اساساً همان سیاست بیطرفی بود که از مدت ها پیش بلکه قبل از استقلال افغانستان در دوران جنگ اول جهانی آغاز یافته بود و در دوران جنگ دوم جهانی نیز ادامه داشت. اما فرقی که پیدا شد، این بود که این سیاست در سابق شکل "پاسیف" داشت و بیشتر جلب رضایت همسایگان در آن رعایت می شد و اکنون بیطرفی افغانستان شکل "فعال" و مثبت را به خود اختیار نموده روی اساسات ثابت و روشن قرار گرفت که پایه های آن برمنافع ملی خود مملکت و قضاوت آزاد مردم افغانستان استوار بود و از همین جهت اتخاذ این سیاست و معرفی آن به سویه بین المللی موقع داد تا افغانستان از هر کشوری که برای دادن کمک های بلاقید و شرط حاضر باشد، برای پیشبرد امور انکشافی خود معاونت بگیرد. چنانچه در مدت کمی افغانستان شکل یک "کشور نمونه" را برای جلب امداد خارجی کشورهای مختلف و مخالف به خود گرفت و تاملت دراز با وجود پیدا شدن تبدلات بزرگ در جهان، همین حیثیت خود را به حیث یک کشور بیطرف که با همه کشورها علائق دوستانه دارد، تا اندازه زیاد حفظ کرده بود. از طرف دیگر اتخاذ و تعقیب جدی این سیاست وزن افغانستان را در سیاست منطقوی و جهانی به اندازه قابل ملاحظه افزایش داده و موجب شد که کشورهای بزرگ و کوچک توجه خاصی به سوی افغانستان مبذول دارند که بدست آمدن کمک های وسیع و مختلف النوع نتیجه مستقیم آن بوده است.»

رشتیا در باره امور داخلی دوران صدارت محمد داؤد می نویسد: «حکومت سردار محمد داؤدخان به انکشاف اقتصادی حق اولیت قائل بود و اولتر به ساختن شبکه های مواصلاتی بحیث زیربنای اقتصادی با استفاده از کمک کثیرالجوانب خارجی اقدام نموده و در عین زمان سیستم پلانگذاری واقعی را برای بار اول در امور انکشافی افغانستان اساس گذاشت که تاختم آن

دوره با وصف وقفه ها و انحرافات خورد و بزرگ به طور پرنسیپ تعقیب گردید و نتایج مثبت از آن حاصل شده است.»

او می افزاید: «در سنوات اخیر حکومت خود، سردار داؤد به امور اجتماعی هم توجه بی سابقه مبذول داشته قدم استواری از طریق رفع حجاب و قائل شدن حقوق برای زنان افغان برداشت که این اقدام شجاعانه او با در نظر گرفتن سوابق و تجارب تلخ گذشته به ذات خود یک حرکت تاریخی بشمار می رود، و بالاخره در آخرین سال صدارت خود موضوع اصلاحات عمومی و مخصوصاً دادن حقوق سیاسی را به مردم مورد مطالعه قرار داده پیشنهادی به مقام سلطنت تقدیم نمود که عدم موافقه روی اساسات آن منجر به کناره گیری او از وظیفه شد.» (خاطرات سیاسی قاسم رشتیا، صفحه ۱۰۱ و ۱۰۲)

- نظر عبدالرحمن پژواک

استاد عبدالرحمن پژواک یک شخصیت ملی و بین المللی افغان یکی از معتمدترین مشاورین محمد داؤد در امور سیاست خارجی بود و او کسی است که کمتر به توصیف اشخاص بزرگ زبان کشوده؛ اما در مورد شخصیت محمد داؤد می گوید: «قبل از اینکه من به شهید داؤدخان ارتباط داشته باشم که چگونه شخصیت است، از زبان مردم شنیده بودم که وی عصبی مزاج، خودخواه و خودرأی است. روزی برای اجرای کاری با ایشان ملاقات نمودم. هنگام ملاقات و صحبت های کاری او را برخلاف تصورات قبلی خود یافتم یعنی آدم خیلی مؤدب، باحوصله و آگاه از اوضاع و احوال کشور و یک صحبت کننده با منطق و انعطاف پذیر در استدلال های منطقی بودند. برایم گفتند که ازین دیدار با شما و صحبت های علمی و منطقی شما ممنونم، اگر در کنفرانس های بین المللی در وقت ترجمه در بیانیه های من نواقص می بینید، خیلی خوش می شوم با جرأت آنها اصلاح و برایم خاطر نشان سازید. ازین به بعد میتوانید بدون کار رسمی مرا ببینید که باهم ملاقات داشته باشیم. او همچنان مرا به حیث نماینده مخصوص خویش در کنفرانس های معتبر

بین المللی می فرستادند. باید صادقانه اعتراف نمایم که در تاریخ و عمرم چنین شخصیت ملی و مهربان به مردم را بعد از وزیر اکبر خان سراغ ندارم.» (برگرفته از رساله "دوران طلائی پنج ساله جمهوریت"، به اهتمام عبدالله نوابی، کابل، ۲۰۱۵، صفحه ۳)

عبدالرحمن پژواک در بخشی از یادداشتهای خود تحت عنوان "سرگذشت یک افغان مهاجر" خاطره خود را چنینکه با محمد داؤد در یک سفر رسمی در پاکستان همراه بود، چنین می نویسد: «در زمانی که سهروردی صدراعظم پاکستان بود، سردار محمد داؤدخان به پاکستان سفر کرد. من در آن وقت در ملل متحد موظف بودم و برای شرکت در این سفر رسمی به مرکز احضار شده بودم. در این سفر سردار محمد داؤدخان مهمترین منظوری که داشت مذاکره و در صورت امکان، البته امکان بعید، مفاهمه با پاکستان روی قضیه پشتونستان بود. موقف حکومت افغانستان که در حقیقت موقف سردار محمد نعیم خان و در اثر تلقین و اصرار او موقف سردار محمد داؤدخان بود، تامین حق تعیین سرنوشت بود تا مردم پشتونستان اراده خود را آزادانه در باره سرنوشت و مقدرات خویش اظهار نمایند که آیا آزادی می خواهند و یا خود را با افغانستان سرزمین پدری شان پیوند می کنند.

این عینا موقفی بود که پاکستان در موضوع کشمیر قایم کرده بود اما در مورد پشتونستان با موقف نقیض اقامهء دلیل و ادعا می کرد. به این معنا که دعوای افغانستان را غلط می خواند و دعوای خود را در مورد کشمیر درست می دانست. حال آنکه دولت استعماری بریتانیه کشمیر را در اثر ترتیبات سیاسی خود با گذاشتن فیصله به اختیار مهاراجهء کشمیر (که هندو بود) منوط دانسته و همچنین پشتونستان را به پاکستان بخشیده بود.

من در زمانی که مدیر عمومی سیاسی بودم دیده بودم که در مجلس وزراء سردار محمد داؤدخان موضوعی را مطرح می کرد و اعضای مجلس وزرا را

دعوت می کرد تا اظهار نظر کنند. وزراء نظر سردار محمد نعیم خان را تایید می کردند و سردار محمد داؤدخان دیده و دانسته این تایید را حقیقی دانسته و آن را فیصلهء مجلس اعلان می کرد.»

پژواک می افزاید: «به پاکستان رفتیم. پاکستانی ها از نقطهء نظر تشریفات به حد اعلی پذیرایی و مهمانوازی کردند. اما از نقطهء نظر مفاهمه بسیار مشکل تراشی کرده و سخت گرفتند. به طور خاص در مذاکرات سهمی بزرگ به جنرال ایوب خان دادند که خودش پشتون بود و از طرف مردم پشتون به طرفداری پاکستان اقامهء دلیل می کرد و در حالیکه دیگران به نرمی حرف می زدند، او با لهجهء شدید و تهدید آمیز سخن می گفت و دیگر پاکستانی ها سخنان او را به حیث آرزومندی مردم پشتون به رخ ما می کشیدند. جنرال ایوب خان مانند دیگران به زبان انگلیسی حرف می زد. سردار محمد داؤدخان اگرچه کافی انگلیسی می دانست، همیشه ترجیح می داد که مطالب ترجمه شوند. به من فرمود که گفتارهای خودش و گفتارهای دیگران را ترجمه کنم. من کوشش می کردم ترجمهء گفتار ایوب خان از لهجهء بی معنی، احساساتی و نمایشی او عاری باشد تا سردار عذری داشته باشد که برخلاف طبیعت خود اظهار عصبیت نکند و مذاکرات را قطع نکند.

اما بعد از آن به من معلوم شد که سردار محمد داؤدخان اصلاً مرد صبور و متحمل است؛ زیرا می دانست لهجهء جنرال ایوب خان تهدید آمیز است اما آن را به روی خود نمی آورد و ترجمهء مرا مدنظر می گرفت. باید تذکر بدهم در همه کشورها و مذاکرات وقتی ترجمانی را به من می سپرد، می گفت در ترجمهء گفتار او اگر لازم بینم تغییری بدهم اجازه دارم. اما این را نگفته بود که در ترجمهء دیگران نیز می توانم تصرف کنم.

به هر حال حدس من درست بود زیرا بعد از ختم مجلس اول به من گفت "این فرزند ناخلف و حرامی (جنرال ایوب خان) بر پدر و مادر خود لعنت می فرستد." و علاوه کرد "خوب کردی در ترجمه، لهجهء او را نرمتر

ساختی ورنه من به دهنش می زدم. "من از این گفته دل گرفتم و سیاستمداری او را در دل ستودم. در عین زمان درسی آموختم و هم در شناختن شخصیت وی کشفی نو دست داد. نظریه اکثر مردم را که من هم مایل بودم به آن صحت قایل شوم، غلط یافتم که می گفتند: "سردار مردی احساساتی و عصبی است". اما معلوم شد که مرد بی سنجش نبود و اگر اظهار عصبیت می کرد، آن را نیز سنجیده به کار می بست و احساسات او (اقلاً با خارجیان) در مذاکرات مهم در اختیار وزیر کنترل او بود.

پژواک علاوه می کند: «دلچسپ اینست که روزی برای شکار دواج دعوتی دادند و اعضای هیئت افغانی و پاکستانی به طور مخلوط در حصه های مختلف شکارگاه تیم های شکار را تشکیل دادند. صدراعظم و رئیس جمهور نیز شرکت داشتند. من در حلقه جنرال ایوب خان بودم. جنرال ایوب خان به من گفت: "در ترجمه من تصرف کردی." (به زبان فارسی، پشتو و انگلیسی بلد بود)، گفتم: "لهجه شما خیلی شدید بود و سردار اینگونه لهجه را تحمل نمی کنند و من به حیث یک پشتون روادار نبودم، دو پشتون باهم بجنگند و پنجاییان تماشا کنند."

وقتی بعد از شکار این گزارش را به سردار گفتم، خیلی خوشحال شد و گفت "به راستی پشتون هستی." و خیلی خندیدیم. انصافاً شخص ملی و وطنخواه بود و بعد از وزیر اکبر خان نمی توان نظیر و مثل او را در تاریخ افغان ها سراغ کرد.

در ادامه خاطره خود پژواک می نویسد: «در پایان مسافرت به پاکستان بعد از مذاکرات شباروزی که از طرف افغانستان من مسؤول آن بودم و از طرف پاکستان مستر بیگ (سکرتر ژنرال وزارت خارجه پاکستان) موافقه به عمل آمد که با وجود اختلافات عمیق در موقف های طرفین مرغوب است تا یک اعلامیه مشترک نشر شود. اصرار بر اعلامیه مشترک از طرف پاکستان بود. با استفاده از موقع من اصرار کردم که باید به غرض حفظ امانتکاری

حکومت های طرفین به مردمان شان نام پشتونستان در اعلامیهء مشترک ذکر شود. پاکستان البته از وجود این کلمه انکار می کرد اما بالاخره به موافقه رسیدیم که کلمهء پشتونستان در میان "ناخنک" بیاید.

وقت میان دو و چهار صبح بود. من به اتاق سردار رفتم تا بگویم مستر بیگ، صدراعظم پاکستان سهروردی را از خواب بیدار کرد و موافقت او را حاصل نموده به من ابلاغ کرد. سردار بیدار نشسته و منتظر نتیجه بود. گفت: برای بار اول نام پشتونستان ولو در میان ناخنک باشد، یک موفقیت است. به ایشان گفتم اگر آنها خواسته باشند در کاپی اعلامیهء مشترک و مطبوعات خود آن را در میان ناخنک می گیرند اما از جانب خود آن را در میان ناخنک نمی گیریم. منظور کرد و من دوباره به مجلس رفته به مستر بیگ اطلاع دادم. فردا (در حقیقت همان روز) به طرف کابل حرکت کردیم. بعد از وداع با میزبانان در داخل طیاره (طیارهء افغانی) سردار محمد داؤد مرا در آغوش گرفت و از زحمات من تشکر کرد و موفقیت مرا تبریک گفت. در دل گفتم عجب دنیایی است، آنچه را توقع دارد همه مردم افغانستان به او تبریک بگویند، او به من تبریک می گوید. «(عبدالرحمن پژواک: "سرگذشت یک افغان مهاجر"، به اهتمام: پروین پژواک، افغان جرمن آنلاین، مورخ ۱۷ نوامبر ۲۰۱۲)

- نظر عبدالصمد غوث

صمد غوث یکی از دیپلمات های ورزیده افغانستان بود که در دورهء جمهوری محمد داؤد نخست به حیث مدیر عمومی سیاسی وزارت امور خارجه و بعداً به مقام معین سیاسی آن وزارت ارتقا کرد. او در امور سیاست خارجی یکی از شخصیت های معتمد رئیس جمهور محمد داؤد بود و در اغلب سفرهای رسمی رئیس جمهور را همراهی می کرد. او کتاب "سقوط افغانستان - بیان یک شاهد عینی" را حینیکه به ایالات متحده امریکا به حیث مهاجر اقامت داشت، به زبان انگلیسی نوشت و ترجمه دری آن به وسیله

پوهندوی محمد یونس طغیان ترجمه شد و در سال ۲۰۰۰ به چاپ رسید. صمد غوث در پایان کتاب مبحثی دارد تحت عنوان "سخنهای آخر" (صفحه ۲۷۲ تا ۲۷۷). در یک قسمت این مبحث صمد غوث درباره شخصیت محمد داؤد "آنگونه که او بود" شرحی مبسوط و مطالبی قرین با واقعیت ها را نگاشته است که ذیلاً نکات عمده آنرا اقتباس می دارم:

او می نویسد: «در مورد محمد داؤد نظریات مختلف است. اگر از یک طرف برخی از سیاسیون در مورد حکومت مطلق العنان او سخت اعتراض دارند و آنرا مانعی در راه پیشرفت جمهوری افغانستان می شمارند، از جانب دیگر درباره وطن دوستی او و اخلاص او در زمینه پیشرفت ملت افغان هیچ اختلافی وجود ندارد. مردم برای همیشه از طریقه حکومت کردن او خوش نبودند و گاهی هم اتهام خودستائی و غرور براو وارد شده است. محمد داؤد در زندگی اجتماعی اصراف و خیانت را نمی پذیرفت. او کارکنان سخت کوش و خسته گی ناپذیر را می خواست؛ زیرا که از دوستان خود هم همین توقع را داشت. او حرف دیگران را می شنید، مگر فیصله خود را می کرد. از فیصله خود به بسیار مشکل دست برمیداشت. مگر چنان پیش می آمد که با مشوره های دیگران محمد داؤد فیصله های ابتدائی خویش را ترمیم می نمود. او به آسانی برای کسی صلاحیت نمی داد. آن خاصیت برای خانواده دیرینه افغان نو نبود. او مجبور بود که مرکزیت نهائی امور حکومت را در اختیار داشته باشد. مگر این روش او با آنچه که او می خواست و با تحکیم بیروکراسی عصری همسوئی نداشت.»

صمد غوث علاوه می کند که: «محمد داؤد نظر خویش را درباره افراد به مشکل تغییر می داد. از دوستان وفادار خوشش می آمد. اگر کسی را از نظر می انداخت، بهر ترتیبی که بود هیچ نیروی نمی توانست نظر او را تغییر بدهد. او در فهم و درک مسائل قابل ستایش بود. از تاریخ افغانستان خوب آگاهی داشت. دل نرم داشت. درباره اشخاص غریب و ستم دیده اخلاصمند و

دلسوز بود. آنگاه که آرام و سرحال می بود، محمد داؤد از زیر دل می خندید. او مطلق العنان ترشروی بود که ظاهراً معلوم می شد. مگر یقیناً وقتیکه کسی با او می نشست و صحبت می کرد، با او انس می گرفت.»

به نظر صمد غوث، محمد داؤد: «در نتیجه سال ها مطالعه محتاطانه در مورد جنبش دست چپی ها به این نتیجه رسیده بود که آنها وفادار به کشور نیستند. تمایلات کهنه ملی او با تمایلات انترناسیونالیستی کمونیست ها مخالف بود. او با چند تن از افسران چپی که در کودتا با او کمک کرده بودند، روابط دوستانه داشت، مگر نمی پذیرفت که کمونیست ها افراد وطن دوست اند، همانطوری که در وفاداری دست راستی ها شک داشت، آنها را نیز نمی پذیرفت.»

صمد غوث به نظر بود که: «داؤد مرد با انضباط بود. از بی دسپلینی و خودسری خوشش نمی آمد. او اکثراً از فضای ناخوش آیند دوران شاهی (دوره مشروطیت) یاد می کرد و می گفت که وکلا بسیار کارهای بی مسؤولیت را انجام می دادند که اعتبار نظام و فعالیت حکومت را زیان می رساندند. یقیناً او خواستار چنان نظامی بود که در آن پراگندگی و خودخواهی جای نمیداشت. او می خواست که همه بدانند که جمهوریت و خودخواهی یک قسم و یک چیز نیست.»

«محمد داؤد دموکراسی را یک امانت مقدس می شمرد و مردم را نگهبان آن و آن در صورتی شگوفان میشد که مردم از ارزش های آن آگاهی یابند و همان گونه عمل نمایند. به گمان او در افغانستان به خاطر رسیدن به هدف دموکراسی بعضی شرایط باید آماده شود و به فکر او وقتیکه بیسواد می شود، انکشاف اقتصادی طبق مراد در یک سطح لازمی برسد، فضای مناسب دموکراسی آماده می شود. بعد این کار مردم است که بگذارند دموکراسی ریشه بگیرد و نمو کند.»

«محمد داؤدخان در افغانستان طرفدار یک سوسیالیزم میانه رو بود که به

ارزشهای عنعنوی افغانی پابند باشد و مانند آن نظامهای مرفعی اقتصاد به نفع همه پدید آید. محمد داؤد با قضاوت از اجراءات گذشته و با به میان آمدن حالات مناسب، مانند بهبود روابط با پاکستان و کمک گرفتن از منابع کشورهای اسلامی و عربی با در نظر داشت وضعیت های نوپیش آمده، می توانست اگر برای او فرصتی داده می شد، افغانستان را در راه پیشرفت اقتصادی، اجتماعی رهنمونی کند. هیمنطور موقف محمد داؤد در امور خارجی با آرزوها و آرمانهای مردم افغانستان مطابقت داشت. اگر برای او فرصت داده میشد، خط مشی او یقیناً تشخص اسلامی و بیطرفی افغانستان را براننده می ساخت.

محمد داؤد بیطرفی را به حیث یک محافظ در افغانستان می شمارد و می نویسد: «به فکر محمد داؤد بیطرفی محافظی برای بقای افغانستان بود. به هرحال مفکوره بیطرفی او با روسها فرق داشت. محمد داؤد به آن اصولی سخت پابند بود که در ۱۹۶۲ در بلغاریا تصویب شده بود، نه آنگونه که روسها صرف آنکشور را بیطرف می شمردند که در امور خارجی خط مسکو را پذیرفته و اعلان می کردند که اتحاد شوروی دوست طبعی کشورهای غیرمنسلک است.... محمد داؤد پذیرفته بود که لازم است یک مقدار مراعات خاطر شوروی را نگهداشت. مگر در آنطرف مفکوره بیطرفی و استقلال افغانستان به مزاج شوروی ها برابر نبود. محمد داؤد گمان می کرد که شوروی ها درباره سودمندی خط مشی بیطرفی افغانستان آگاه هستند. بدبختانه که چنین نبود.»

صمد غوث در آخر به این نکته بسیار مهم اشاره می کند و می نگارد که: «با شهید شدن محمد داؤد یک دوره و یک طرز العمل کاملی از زندگی ختم شد تلاش و تقای دوصد ساله زمامداران افغانستان برای اطمینان بخشیدن به بقای کشور و ملت شان پایان یافت و با آن یکجا استقلال کشور نیز اهمیت حایل بودن کشور هندوکش نخست در میان دو امپراطوری و بعد در بین دو

مفکوره و در میان رسم و رواجهای زندگی ناگهان فرو ریخت. در نتیجه آن نه تنها مشکلات زیادی را نصیب مردم افغانستان ساخت؛ بلکه یک دنیای خطرناک دیگری را هم به میان آورد.»

- روایتی از پوهاند داکتر عبدالرحیم نوین

داکتر نوین وزیر اطلاعات و کلتور دولت جمهوری، وقتی در حوالی بعد از ظهر روز ۷ ثور با دیگر اعضای کابینه در ارگ ریاست جمهوری حضور داشت، چنین روایت می‌کند: «در لحظاتی که غرش جت‌های جنگی و صدای فیر توپهای کمونیستها در فضای کابل، مخصوصاً در مناطق مورد توجه شان می‌پیچید، در حضور رهبر (محمد داؤد) و برادرش سردار محمد نعیم خان نشسته بودیم و دربارهٔ اوضاع جاری مذاکره و تبادل نظر داشتیم. قدیر وزیر داخله اصرار می‌کرد که باید سران زندانی کمونیستها طی محاکمه صحرائی فوراً اعدام شوند؛ زیرا اوضاع به جاهای خطرناک رسیده است. اگر آنها نجات یابند، فجایع غیرقابل تصور به وقوع می‌پیوندند و نجات از آن ناممکن خواهد بود. اما سردار [محمد داؤد] با عصبانیت فرمود: "چنین تصمیم عجولانه و غیر مسؤولانه ما را نه تنها در برابر مردم افغانستان؛ بلکه در مقابل جهانیان جنایتکار می‌نمایاند. از سوی دیگر از چند نفر وطنفروش و نوکر بیگانه، شخصیت‌های بزرگ سیاسی می‌سازد". وزیر داخله از اتفاق برآمد. چند دقیقه بعد من [داکتر نوین] نیز نظر به ضرورت از مجلس خارج شدم. دیدم قدیر در گوشه دهلیز با کسی تلفونی صحبت می‌کند. از آواز بلندش دانسته می‌شد که عصبانی بود. او می‌گفت: "در این لحظه از سردار امر گرفتن مشکل و حتی ناممکن است. من به حیث وزیر داخله امر میکنم همه را اعدام کنید. آواز مرا به حیث آمر ثبت کن. همین که بیایم برایت سند تحریری میدهم." بعد از مکث مختصر، نمی‌دانم از جانب مقابل چه شنید که با صدای بلندتر و خشمگینانه تر داد زد: "من امر میکنم!" و گوشی را با

عصبانیت گذاشت.

طوری که بار ها شنیده شده است، بعضی ها بنابر حسادت ها، عقده ها و بعضی مؤلفه های دیگر محمد داؤد را با بی حرمتی بنام "دیکتاتور، ظالم، خود رأی، خود خواه، نادان وو... حتی دیوانه" خطاب کرده اند. روایت مستند فوق الذکر ثابت می سازد، کسیکه در لحظات بین مرگ و زندگی به چنین تصمیمی مردانه مبادرت می ورزد و از کشتن دشمنان خود و خاک و مردم با چنان تحمل و بردباری اجتناب می کند، مسلم است که او برعکس نظر بعضی ها، دارای شخصیت رؤف، واقع بین، با تحمل و با تفاهم ملی و مردمی بوده و درعین زمان متانت یک رهبر واقعی کشور را داشته که در راه خدمت به مردم و وطن از هیچ چیز درطول زندگی خود دریغ نکرده است. محمد داؤد حاضر شد مردانه جان دهد و اما خود و کشور را به دشمن تسلیم نکرد. او تا پای مرگ در موقفش استوار ماند و تا آخرین مرحله زندگی به خود فکر نکرد و به خانواده خود و وزرای خود گفت که شما بروید و خود را نجات دهید، ولی من در اینجا می مانم و امر داد که برای جلوگیری از قتل جوانان مدافع گارد، بیرق سفید را بلند کنند و به همه آنها که تا دم صبحگاه خونین در خدمت نظام صادقانه جنگیده بودند، اجازه داد خود را تسلیم کنند تا از ریختن خون شان جلوگیری شود.

همین شهامت کافیت که او به یک رادمرد تاریخ معاصر وطن مبدل شود و افتخار اولین شهید واقعی جهاد اخیر مردم افغانستان را حاصل کند. اینست فرق بین آن ملحدان بعدی واین شهید راه حق؛ روح همه شهداء شاد و یاد شان برای همیشه گرامی بادا.

- نظر استاد اسحاق نگارگر

یکی از شخصیت های دانشمند و فاضل افغان که خودش شاهد رویدادهای دستکم شش دهه اخیر افغانستان بوده و در بین هموطنان شهرت بسزا دارد و صحبت های آبدار و پرمحتوایش در هر محفل شنونده را مجذوب

خود می‌سازد، شخصیت ادیب، شاعر، عارف و یکی از مولانا و بیدل شناسان کشور همانا استاد محمد اسحق نگارگر است که چندی قبل طی یک محفل شاندار که به مناسبت قدردانی از خدمات شهید محمد داؤد در لندن دائر شده بود و جم غفیری از بزرگان و علاقمندان هموطن در آن اشتراک داشتند، ضمن سخنرانی مبسوط خود در زمینه به نکاتی اشاره کرد و گفت:

«یکی از صوفیان ملامتیه می‌گوید که در صف ساده پرستان خرابات سفیر بد و تردامن و قلاش تر از من نبود، این نه قلاش بوده، نه تردامن بوده، لاکن به خاطر ریاکاری که سر روزگارش مسلط بود، این نسبت ها را برای خود می‌داد.

در زمان صدارت داؤدخان و در زمان جمهوری داؤدخان یک مامور بیچاره اگر می‌خواست رشوت بگیرد، ستون فقراتش می‌لرزید، با بسیار ترس و لرز از دفتر بیرون می‌برآمد و در کدام گوشه ای پسه را می‌گرفت، با دست لرزان و در دل نگران در جیب خود می‌برد. کدام کسی وقتی از سردار داؤدخان شنیده بود که [گفته بود] در مملکت فساد است، رشوت است، ریاکاری است، دروغ است و لاکن من چاره اش را کرده نمی‌توانم. هرگز نی!

سخن گفتن درباره داؤدخان کار آسان نیست، کاری بسیار مشکل است. در این مشکل، مشکل اول اینست که در جامعه اش داؤدخان را شهرت دادند که این دیوانه است. راستی هم داؤدخان دیوانه بود، لاکن از قماش همان دیوانه هائیکه بیدل درباره شان می‌گوید:

به کام عشرتم گر واگذارد گردش دوران

دو عالم میدهم برباد و یک دیوانه می‌سازم

داؤدخان دیوانه بود، از خاطری که عشق در جنون او بود همیشه. عرفای ما می‌گویند که به حساب همان آیه کریمه "لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم". در وجود یک انسان نورمال تمام نیروها بیلانس شده، در او تمام

خوبی ها و بدیها بیلانس شده و در آنجا عشق و عقل هم بیلانس شده. اگر عشق غلبه کرد، کار به جنون می کشد که حضرت بیدل می گوید:

با آن ستم زده، بیدل ز عالم اوهاج

چه ظلم رفت که معجون نشد، فلاطون شد

اگر عشق غلبه کرد، آدم معجون را از افلاطون ترجیح می دهد؛ لاکن اگر عقل غلبه کرد، انسان دچار عقل مصلحت بین می شود که عقل مصلحت بین جز خود و جز منفعت خود دیگر چیزی را نمی بیند. و این را برایتان می گویم که داؤدخان عاشق بود، عاشق فرهنگ خود، عاشق حیثیت و غرور ملی خود و بالاخره عاشق نام افغانستان بود، عاشق فرهنگ خود بود. او سه دختر داشت، طرف نامهای شان سیل [نگاه] کنید: درخانی، شینکی زرلشتی. این علاقمندی اش است به فرهنگ افغانی اش.

هروقتیکه غرور ملی افغان ها مورد شک و تردید کدام مقام خارجی قرار گرفته، در آنجا داؤدخان به قاطعیت عمل کرده. یاد می آید که فلم معروف "جمیله بو پاشا" [زن قهرمان الجزایری که در برابر استعمار فرانسه در آن کشور قهرمانانه رزمید] را در سینمای پامیر در کابل نمایش می داد، روزگار صدارت داؤدخان بود. شارژدافیر فرانسه پوستر جمیله بو پاشا خوشش نیامد و آنرا کش کرده و پاره کرده بود و داؤدخان گفته بود که در ۲۴ ساعت از خاک برای [بیرون شو].

داؤدخان در فرانسه درس خوانده بود، زبان فرانسوی می فهمید. آدم اگر در یک مملکت درس بخواند، تاحدی زیر تأثیر آن مملکت می رود. لاکن برای داؤدخان در مقابل حیثیت و غرور ملی افغانستان هیچ چیز ارزش نداشت، نه درس خواندنش در فرانسه، نه صحبت کردن فرانسوی اش و نه چیز دیگر. فقط احساس می کرد که این غرور و این حیثیت ملی باید پایمال نشود.

یکی دو مورد دیگر هم از تجلی این غرور ملی را در سیاست داودخان خدمت شما عرض میکنم: افغانستان یک نماینده اش در ملل متحد مرحوم عبدالحسین خان عزیز بود و سردار محمد نعیم خان مرحوم سفیر امریکا بود. افغان‌ها می‌خواستند که از امریکائی‌ها اسلحه بخرند، لکن امریکائی‌ها سه شرط عمده در خریدار اسلحه ماند:

شرط اول این بود که اول برای ما پول اسلحه را بدهید، بعد ما اسلحه را میدهیم و افغانستان بیچاره این کار را کرده نمی‌توانست؛

شرط دوم این بود که ما اسلحه را در یکی از بنادر امریکا برای تان تسلیم می‌کنیم، خود تان میدانید و انتقال آن تا افغانستان؛

شرط سوم و بسیار مهم این بود که شما کتی [همراه] امریکا تعهد میکنید که این اسلحه را برضد متحد امریکا یعنی پاکستان که عضو پیمان ناتو بود، به کار نمی‌برید.

داودخان امریکا و شوروی را مثل دو دکاندار فکر می‌کند و می‌گوید بسیار خوب ما با این شرایطی که شما میخواهید، اسلحه نمی‌خریم.

یک ایرادی که مردم سر داودخان گرفتند و حتی بعضاً یکی دو کتاب هم در مورد نوشته کرده اند، این بوده که داودخان بود که افغانستان را طرف اتحاد شوروی برد.

من شرایطش را خدمت شما عرض میکنم، لکن مسئله عمده تر اینست که اگر ما و شما یک مسئله را منطقی فکر کنیم، آیا شما از دکاندار همسایه تان که به شما سودا ارزانتر می‌فروشد، خرید می‌کنید، یا بسیار دور می‌روید؟

برای داودخان روسها دکاندار همسایه بودند که اسلحه را برایش ارزانتر می‌دادند و با افغان‌ها کمک می‌کردند. داودخان این را پذیرفت. لکن در روزی که برژنف آزادی افغان‌ها را مورد شک قرار می‌دهد و برای داودخان می‌گوید که: مشاورین ناتو و به اصطلاح روسها جاسوس‌های سازمان سیا

در شمال افغانستان می آیند و این برضد امنیت اتحاد شوروی است، داؤدخان برایش می گوید که این مملکت از ما است و آزاد است و این فیصله را ما میکنیم که کی در کجا کارکند. پس از مجلس برژنف می خیزد.

یک دفعه برعکس اش را فکر کنید: اگر داؤدخان برای برژنف می گفت که به هردو دیده من برای متخصصین ناتو یا فرض میکنم به اصطلاح شما [روسها] برای جاسوس های سی آی ای اجازه نمیدهم که در شمال افغانستان بیايند و کار کنند، اصولاً کودتای ۷ ثور رخ نمی داد، اصولاً داؤدخان کشته نمی شد.

اما آنچه را می بینید داؤدخان حتی ملت خود را هم بیدارباش می دهد و برای شان می گوید که شما در سخت ترین پیکار تاریخ پرافتخار خود همت عالی را از دست نداده اید و غرور ملی را از دست نداده اید، پس همت عالی و غرور ملی دو مسئله بسیار عمده بود برای داؤدخان که در آن مورد سازش کرده نمی توانست.» (ختم کلیپ منتشره در فیسبوک که از طرف تلویزیون NTV تهیه و به وسیله یک هموطن عزیز همین امروز با دوستان شریک ساخته شد که نظر به اهمیت موضوع متن گفتار آنرا به قید قلم آورده و خدمت علاقمندان عزیز فوقاً تقدیم داشتم و امید است مورد استفاده و دقت قرار گیرد.)

- نظر جنرال زکریا ابوی

ابوی از شیوه کار محمد داؤد در مشرقی با این عبارت یاد می کند: «مشغولیت های او در امور ساختمانی قشله های شنوار، ماماخیل، بریکوت، تعمیرات باغ شاهی، کوکب، شهر جدید، ترتیب راه ها و پل و پلیچک ها تا اندازه از تجرد فکری او می کاست؛ نسبت خشونت او در کار و استفاده از بیگارها، مردم از او خوش نبودند و هراس داشتند، مگر پاک نفسی، عفت، پشت پا زدن به عیش و استراحت او را قسماً محبوب می ساخت و تا اخیر

عمر با اینگونه زحمتکشی ها عادی شده بود و حتی اعتیاد پیدا کرده بود. موضوعات خورد و پیش پا افتاده را شخصاً واریسی می کرد و به مادونان اعتبار نمی کرد.»

- نظر کانديد اکادميسين محمد اعظم سيستاني

اعظم سيستاني يک از نويسندگان پرکار و يک محقق برازنده تاريخ کشور است که آثار زياد نوشته و تأليف کرده و در پورتال افغان جرمن آنلاين به صدها نوشته او به نشر رسيده است.

او درباره محمد داؤد کتابی نوشته تحت عنوان "جاگه داؤدخان در تاريخ نوين افغانستان" که در سال ۱۳۹۵ چاپ شده و مطالبی بسيار ارزشمند و پر از حقايق را در مورد شخصيت و کارکردهای محمد داؤد بيان کرده است. علاوهً سيستاني مقالاتی ديگر نيز در زمينه دارد، از جمله يکی هم مقاله: "کودتای ۲۶ سرطان و کودتای هفت ثور هر دو محصول دهه دموکراسی" (منتشره افغان جرمن آنلاين ۲۰۱۸) که در آغاز آن چنين می نويسد: «آنهایی که با سقوط سلطنت ظاهرشاه و اعلام جمهوريت توسط داؤدخان در ۱۳۵۲ ش، منافع خود و خاندان خود را از دست داده اند، با اما و مگرهای فراوانی، دليل ميتراشند و چیزهای ظاهر پسندی روی همبندی مينمايند تا داؤدخان را بحيث يک شخصيت ديکتاتور و قدرت طلب جلوه دهند و احيانا از وزنۀ شخصيت او بکاهند؛ اما خوشبختانه هيچکسی تا کنون نتوانسته کدام خيانت داؤدخان را به وطن و مردم آن به رخ بازماندگان و هواداران آن مرحوم بکشد. حتی از لحاظ وزنۀ شخصيت، نيز تا کنون کسی از ميان سياستمداران معاصرش پيدا نشده تا از لحاظ وطن دوستی، تقوا و عزت نفس، صداقت و پشت کار، خدمات مهم اقتصادی و اجتماعی و انکشافی برای افغانستان، غرور و شهادت ملی در برابر دشمن عقیده و ايمان خود بر داؤدخان برتری داشته باشد.»

سیستانی درباره شخصیت محمد داؤد می‌افزاید: «داؤدخان به حیث یک شخصیت ملی، وطن پرست، پاک نفس، با تقوا، با دسپلین، دارای اندیشه های ترقی و تعالی افغانستان، ضد ارتشاء، ضد ارتجاع، ضد مداخلات بیگانه در امورکشور، ضد اختلاس و رشوه خوری، ضد دزدان و غاصبان دارائی های عامه و ملکیت های خصوصی، حافظ جان و مال و ناموس مردم افغانستان، حافظ امنیت سرتاسری درکشور، حافظ حیثیت و وقار و پرستیژ دولت افغانستان در برابر جامعه بین المللی و کشورهای همسایه، بنیانگذار بسیاری از پروژه های زیربنائی اقتصادی و انکشافی و عصری سازی افغانستان و تقویت اردوی ملی و نیروهای هوائی کشور برای حفظ تمامیت ارضی و حریم هوائی کشور، هرگاه مورد حمله بیباکانه عناصر مغرض قرار می گیرد، بیانگر آنست که این عناصر اصلاً طرفدار انکشاف و عمران افغانستان نیستند. برای اینها خدمت و صداقت و تلاش برای آبادی و انکشاف مملکت معنای ندارد و زمانی معنا پیدا می کند که خود یا اقارب شان در قدرت باشند و از امکانات دولتی سوء استفاده دلخواه نمایند.»

سیستانی با اشاره به نظر مخالفان علاوه می کند که: «مخالفان داؤدخان وقت و انرژی زیادی را به مصرف رسانده و می‌رسانند تا ثابت نمایند که کودتای ۲۶ سرطان برهبری داؤدخان، زمینه ساز کودتای ۷ ثور برهبری حزب خلق و پرچم و بالاخره سبب کشتار مردم و ویرانی کشور شده است؛ اما من برعکس ایشان فکر میکنم و دهه دموکراسی را زمینه ساز کودتای ۲۶ سرطان و کودتای ۷ ثور و فجایع هشت ثور می دانم. به نظر من، آن همه رهبران هفت ثوری و هشت ثوری، در "سبد" دهه دموکراسی پرورش یافتند و در این دهه که بهتر است آنرا دهه هرج و مرج و انارشیزم و ظهور احزاب چپ و راست افراطی و اوج گیری تظاهرات بی محتوای جریانات سیاسی نامید،) رشد یافتند و پر و بال کشیدند و برای کسب قدرت سیاسی، کشور را به میدان بزکشی خود مبدل ساختند و در ویرانی وطن و کشتار هموطنان خود از همدیگر سبقت جستند و برخی از سوی حمایت گران خارجی خود عنوان

قهرمان ملی گرفتند.»

نظر سیدهاشم سدید

سدید در یکی از مقالات خود تحت عنوان "مصیبت‌ها ریشه در تاریخ دارند، خلق الساعه نیستند!" (منتشره افغان جرمن آنالین - مورخ ۲۰ جولای ۲۰۱۷) می‌نویسد: «سال‌های دوران حکومت محمد ظاهر خان مرحوم، بهترین سال‌ها در تاریخ کشور برای کار و آباد ساختن کشور و کاهش محرومیت‌ها و رنج‌ها و مصیبت‌های مردم بود. اما، طوری که همه شاهد هستیم، طی این دوره کاری که در خور نیاز و در حدود امکانات لازم برای تغییر زندگی مردم ما در جهت شادکامی و آسایش آن‌ها و کاهش رنج‌ها، یا سختی و گرفتاری‌های شان در کشور بود، صورت نگرفت.»

سدید به این نظر است که: «قدری باید تأمل کرد. محافظه‌کاری‌های محافظه‌کاران، به دنبال جنگ‌های خانگی و رقابت‌ها بر سر قدرت و زد و بند مخالف منافع ملی و خائنانه، و حمایت و تقویت دکانداران دین برای تخدیر ذهنیت‌ها و منحرف ساختن افکار مردم از تلاش و کوشش و خلاقیت به عطالت و بطالت نائبه و نکبت و منشاء همه مصیبت‌های ما و منشاء تشبثاتی مانند کودتای بیست و شش سرطان بوده است.»

او می‌افزاید: «تحلیل‌های علمی و دانشمندان واقعی، مصیبت‌های ملک و ملت را در وجود بی‌تفاوتی‌های زمامداران و زمامداران قبل از بیست و شش سرطان می‌بینند، نه در وقوع کودتای بیست و شش سرطان، که خود حرکتی بود برای زدودن کوهی از مصیبت‌های موجود در کشور ما؛ کودتای که می‌خواست کشور را از آن همه فقر و سختی و بلا و مصیبت و از دست سیاستگذاران بی‌احساس نجات بدهد؛ و مردم را از شرمساری که در برابر سائر مردمان جهان احساس می‌کردند، رها سازد و در صف رقابت در سازندگی و رفاه با سائر کشورهای جهان قرار دهد.»

سدید می‌نویسد: «مرحوم داود خان، با همه سخت‌گیری و با آن که به خانواده‌شاهی تعلق داشت، خلاف شاهان و امرای گذشته ما، مرد پاک چشم و پاک دست و پاک نفس و پر تلاش و ملی بود. خواست او از کودتای بیست و شش سرطان آوردن تغییر در کشور، با همان امکاناتی که برایش وجود داشت، بود. دو پایه انقلاب در انگلستان، انقلاب فرانسه، انقلاب امریکا، انقلاب اکتوبر روسیه، انقلاب چین، همه با امید به راه انداخته شد».

او علاوه می‌کند: «درست است که کشور در زمان حکومت مرحوم محمد ظاهر خان اسیر جنگ نبود، ولی درست نیست که گفته شود مردم، به استثنای یک تعداد فامیل‌ها و اشخاص معین، هیچ رنج و هیچ بدبختی نداشتند و افغانستان بهشت روی زمین بود. علت در به در صد ها هزار انسانی که راه غربت را در زمان ریاست جمهوری مرحوم محمد داوود خان پیش گرفتند و به دنبال معاش به کشورهای خارج، از جمله ایران رفتند، باید در تاریخ طولانی افغانستان و غفلت شاهان، به شمول چهل سال حکومت و غفلت مرحوم محمد ظاهر خان جست و جو کرد؛ نه در کودتای بیست و شش سرطان سیزده صد و پنجاه و دو همین گونه مصیبت‌های امروز ما را!!»

«مرحوم داوود خان مرد کار بود. با موضع‌گیری‌های شاه مرحوم در قبال مردم و کشور عقب مانده افغانستان موافق نبود. هیچ انسانی با احساس و میهن دوست و متمدنی نمی‌توانست با آن وضعیت و آن سیاست موافق باشد. موضوع را به سمع شاه رساند و از او طالب کمک شد؛ اما او، نه به فقر و نیازمندی‌های مردم توجه کرد، نه به آینده کشور و نه به واقعیت‌های ملموس و مشخصی که باعث رشد و ترقی و آرامی سائر کشورهای جهان شده بود.»

سدید به این واقعیت اشاره می‌کند که: «عسکر ما بوت و کلاه و نان درست و کافی و بستر مناسب برای خواب نداشت. کشور، از لحاظ نظامی نیز دچار مشکل، و ضعیف بود. عاید سرانه و تولید ناخالص ملی، که به یک دیگر وابسته هستند، در حدی بود که احتمالاً ما را در آخرین رتبه در ردیف

سائر کشورهای جهان قرار می داد. شکم مردم خالی بود. مردم هنوز هم در مغاره ها یا در طویله ها همراه با گاو و گوسفند و بز و مرکب خود زندگی می کردند. و اسپار را به جای گاو، در برخی موارد، خود شان برای قلبه زمین های اجاره شده می کشیدند و... بیکاری و فقر و ناداری و احتیاج عرصه زندگی را چنان بر مردم تنگ ساخته بود که صد ها هزار هموطن ما مجبور به ترک زن و فرزند و خانه و کاشانه خویش گردیده و به دنبال لقمه نانی راهی دیار بیگانگان سخت گیر و نامهربان می شدند و...»

«رو آوردن مرحوم داوود خان به افسران چپ و راست، که با تعالیم جدید و عصری نظامی آشنا بودند و به همین دلیل در جا های حساس مقرر شده بودند، برای نجات مردم و کشور بود از آن حالت اسف بار، که گریبان مردم و کشور را از سده ها بدین سو گرفته بود و کسی هم نبود که آن را جدی بگیرد و وخامت آن را درک کند، نه از روی علاقه خاص به آن افسران یا به افکار آن ها. میان شهر و روستا، وقتی به درون قلعه شاده می رفتید یا به خانه های سر کوه شیردراز و آسمانی یا گذرگاه و نواحی دیگر کابل نگاه می کردید، هیچ تفاوتی وجود نداشت.»

او می افزاید: «کسانی که مصیبت های امروز را به کودتای بیست و شش سرطان ربط می دهند و نه به شرائط مسلط قبل از آن زمان، بدون تردید از روش های تحقیق امروزی و جامعه شناسانه، همچنان تاریخی و تجربه هائی که دیگران برای نجات از حالت های مشابه کار گرفتند، به کلی بی خبر هستند. تحلیل های نامبارک، مانند مصیبت های موجود ما را به کودتای بیست و شش سرطان ربط دادن، و نادیده گرفتن ریشه های مصیبت های فعلی را در بستر زمان و زمین ناهموار و سوخته تاریخ ما، امری است یا از روی بی خبری از تاریخ حداقل دو سه صد سال اخیر افغانستان، یا از روی تعلقی که این ها با شاهان آفریننده این مصیبت ها دارند و یا از سر بی مسؤولیتی در برابر مردم و تاریخ!»

«کودتای بیست و شش سرطان سیزده صد و پنجاه و دو حرکتی بود لازم، از روی اعتقاد به یک اصل مبارک و عشق به مردم و میهن، که با درک عمیق از تاریخ رنجبار ملت و وضع فلاکت زده کشور و ضرورتی غیرقابل انکار به تغییر باید به راه انداخته می شد و باید از آن دفاع کرد. بزرگترین حاصل این کودتا از بین رفتن نظام شاهی و دست یافتن به نظام جمهوری، هر چند فعلاً دارای عیب هائی است، می باشد؛ امری که بسیاری از کشورهای جهان برای آن قیام کردند، خون دادند و رنج ها کشیدند تا آن را به دست آوردند.»

سدید در پایان مقاله خود می نویسد: «فراموش نشود، ملتی که قدر جانبازی های فرزندان راستین خود را نداند، هیچ گاهی به سرفرازی و سربلندی نمی رسد؛ و هیچ گاهی روی خوشی را نمی بیند. بهترین وسیله شناخت خادم از خائن مقایسه علمی و عملی کارکردها و نیات این ها و مطالعه تاریخ به شکل علمی و بی طرفانه می باشد. مرحوم داوود خان در رابطه با کودتای بیست و شش سرطان، به فکر نگارنده، هم قابل تأیید است و هم قابل توصیف و احترام، چرا که هر تغییری باز کردن راه برای تغییرات بیشتر است، اگر از آن استفاده بایسته و بهینه صورت بگیرد و مردم آن را وسیله برای رسیدن به مقاصد نیکو و سالم به کار گیرند.»

پایان جلد سوم و ختم کتاب

(با هزارها شکر الهی که مرا توان انجام این کار بخشید)

قابل ذکر است که تکمیل این اثر مراحل مختلف را طی کرده و نخست به شکل مقالات و رساله ها تهیه شده که همه در وبسایت وزین افغان جرمن آنلاین در چند سال به سلسله به نشر رسیده اند. شکل بندی آن همه نوشته در قالب یک کتاب قطور کار ساده نبود و زحمت زیاد بکار داشت و مدت بیش

از یک سال را بطور تشدید در بر گرفت. وظیفهٔ تایپ، مرور چندین بار و تهیه مطالب در فورمات جدید تحقیقی در سن و سالی که قرار دارم، فقط به یاری پروردگار عالمیان و عشق به مردم و وطن مآلوم موفق شدم اینکار سنگین را به پایان برسانم از خدای خود شاکرم. علاقمندان موضوع اگر خواسته باشند به شرح مزید مطالب مندرج کتاب پردازند، میتوانند به آرشیف مقالاتم در افغان جرمن آنلاین مراجعه فرمایند.

داکتر سیدعبدالله کاظم

شهر "سن هوزه" - کالیفرنیا

فهرست مآخذ

جلد سوم

کتاب و رساله ها

- اکرام اندیشمند: "حزب دموکراتیک خلق افغانستان، کودتا، حاکمیت و فروپاشی - ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۱ خورشیدی"، کابل مطبه میوند، ۱۳۸۸،
- کشمند، سلطانعلی: "یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی"، کابل، چاپ دوم ۲۰۰۳، جلد دوم
- آرزو، داکتر پرویز: "خاطرات سیاسی جنرال عبدالقادر"، هرات، چاپ اول، ۱۳۹۲
- عمرزی، جنرال: "شبهای کابل"، انتشارات میوند، کابل، ۱۳۸۸ (۲۰۰۹م)
- سیاه سنگ، داکتر صبور الله: "و آن گلوله باران بامداد بهار"، کابل، ۱۳۸۸
- سعید، خان آقا: "رازی را که فایق افشاء نکرد!"، پشاور، ۱۳۷۹، صفحه ۱۳۷ و ۱۳۸)
- برادشر، هنری: "افغانستان، تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین"، ترجمه به دری به وسیله شورای ثقافتی جهاد، پشاور، چاپ دوم، ۱۳۷۸
- هریسن، سیلیگ و کوردوویز، دیاگو: "حقایق پشت پرده تهاجم شوروی بر افغانستان"، ترجمه: جبار ثابت، چاپ دوم، پشاور ۱۳۷۷
- فایق، غوث الدین: "رازی را که نمی خواستم افشاء گردد؟"، پشاور ۱۳۷۹
- فرهنگ، میر محمد صدیق: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد دوم، چاپ پشاور

رشتیا، سیدقاسم: "خاطرات سیاسی ۱۳۱۱-۱۳۷۱"، ویرجینیا، ۱۳۷۶
عبدالرزاق، دگرجنرال: "افغانستان در جریان زندگی من" چاپ کابل،
۱۳۸۴ش
نوابی، انجنیرعبدالله: "دوران طلائی پنج ساله جمهوریت" (مہتمم)،
کابل، ۲۰۱۵
سیستانی، کانید اکادمیسین محمد اعظم: "جایگاه داؤدخان در تاریخ
نوین افغانستان"، پشاور، ۱۳۹۵

مقاله ها:

ابوی، جنرال محمد زکریا: مقاله "از کودتا تا کودتا" (مجله "نامه خراسان"،
منتشره کالیفورنیا، شماره دوم - سال اول فبروری ۱۹۹۰)
باز، محمد قاسم: "شهید سردار محمد داؤدخان را باید از سر شناخت"،
افغان جرمن آنالین، مورخ ۲۵ فبروری ۲۰۱۵
تاجیار، جگتورن فضل الرحمن: "مدافعه ارگ افغانستان بمقابل هجوم
باغیان خلقی و پرچمی توسط قطعات گارد در جریان کودتای هفت
ثور ۱۳۵۷"، منتشره: افغان جرمن آنالین، ۲۶ دسمبر ۲۰۰۸
خالد، حفیظ الله: "پاسخ مرحوم داؤدخان به یک خبر نگار خارجی"،
منتشره افغان جرمن آنالین، مورخ ۱۵ نوامبر ۲۰۰۹
سدید، سیدهاشم: "مصیبت ها ریشه در تاریخ دارند، خلق الساعه
نیستند"، منتشره افغان جرمن آنالین، ۲۰ جولای ۲۰۱۷
سیستانی، کتید اکادمیسین: "کودتای ۲۶ سرطان و کودتای هفت ثور
هر دو محصول دهه دموکراسی"، منتشره افغان جرمن آنالین ۲۰۱۸
پژواک، عبدالرحمن: "سرگذشت یک افغان مهاجر"، به اهتمام: پروین
پژواک، افغان جرمن آنالین، مورخ ۱۷ نوامبر ۲۰۱۲

عطائی، انجنیر عبدالکریم: "روز سیاه هفت ثور ۱۳۵۷ ش - یک پارچه منحوس از تاریخ افغانستان"، منتشره: افغان جرمن آنلاین، مورخ ۲۷ جنوری ۲۰۰۲

کاظم، سیدعبدالله: "مسأله وحدت خلق و پرچم - آغازگر کودتای ثور و تشدید اختلافات درون حزبی"، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ ۱۳ می ۲۰۱۵

کاظم، داکتر سیدعبدالله: "متن فشرده مصاحبه محمد داؤد محمود غازی - یک شاهد عینی"، (نخست دربخش نهم سلسله مقالات تحت عنوان "شهرکابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال ۱۳۵۷"، از این قلم در افغان جرمن آنلاین، مورخ اول جون ۲۰۱۷ به نشر رسید)

نگارگر، محمد اسحاق: "بیانات درباره داؤدخان"، برگرفته از یوتیوب، منتشره افغان جرمن آنلاین، مورخ ۲۴ جولای ۲۰۱۷، تحت عنوان "سخنان استاد نگارگر در مورد شخصیت شهید محمد داؤد" که توسط اینجانب سیدعبدالله کاظم به قید قلم آورده شده است

حیدری، نصیبه اکرم: "مصاحبه ضیا مجید با عبدالله شادان با بی بی سی"، افغان جرمن آنلاین، ۲۵ دسمبر ۲۰۱۵

داوری، انجنیرنجیب الله: "درسوگ سی سالگی سقوط اولین جمهوریت، شهادت داؤدخان و پیروزی کودتای ثور"، افغان جرمن آنلاین، ۲۲ اپریل ۲۰۰۸

لیب، فرهاد: "عمق فاجعه"، سایت "کابل پرس"، ۴ جنوری ۲۰۰۹
جانباز، غوث: "به مناسبت صدومین سالگرد تولد شهید محمد داؤد بانی جمهوریت افغانستان"، افغان جرمن آنلاین، ۱۷ جولای ۲۰۰۹
نجیمی، فیاض: "مصالحه ملی، اندیشه یی در میان خیالات"، سایت دیدگاه

گزارش ها، مصاحبه ها، اسناد، بیانیه ها

"شناسائی جسد شهید مرحوم محمد داؤد بانی جمهوریت و اولین رئیس جمهور افغانستان"، منتشره افغان جرمن آنالین مورخ ۱۱ دسمبر ۲۰۰۸

کاظم، داکتر سیدعبدالله: متن قلمی مصاحبه "محمد داؤد غازی.... افغان جرمن آنالین،

پادشاه میر، جنرال: مصاحبه با "رادیوی آزادی"، برگرفته از کتاب "و آن گلوله باران بامداد بهار"، نوشته داکتر صبورالله سیاه سنگ،

پادشاه میر، جنرال: مصاحبه با حمید مهمند - گزارشگر "رادیو آزادی" (بخش اول) منتشره مورخ ۱۱ سرطان ۱۳۸۷ ش (۲ جولای ۲۰۰۸) به پشتو (برگرفته از کتاب "و آن گلوله باران بامداد بهار"، نوشته داکتر صبورالله سیاه سنگ)

زمر، خلیل: مصاحبه با عنایت فانی، بی بی سی، مورخ ۲۹ دسمبر ۲۰۰۹ مطابق ۸ جدی ۱۳۸۸

ضمایم

ضمیمه اول

فهرست آثار منتشره در نشرات بیرون مرزی افغان
از نویسنده کتاب، داکتر سید عبدالله کاظم

الف: مقالات

مقالات از ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۷:

۱. قضیه افغانستان در پرتو مسائل ملی و بین المللی، منتشره مجله آئینه افغانستان (شماره ۵، اپریل - می ۱۹۹۰)
۲. دست آوردهای انفلاق ثور، مجله آئینه افغانستان (شماره ۷ و ۸، جولای - آگست ۱۹۹۰)
۳. نظر تحلیلی بر مصوبه «حرکت برای تأسیس حکومت انتخابی در افغانستان»، آئینه افغانستان (شماره ۹ و ۱۰، سپتمبر - اکتوبر ۱۹۹۰)
۴. حقایق جهاد افغانستان در قبال سیاستهای منطقه، آئینه افغانستان (شماره ۱۱، نوامبر ۱۹۹۰)
۵. تحلیل چهار اصل اساسی برای آینده افغانستان، آئینه افغانستان، قسمت اول (شماره ۱۲، دسمبر - جنوری ۱۹۹۱ - ۱۹۹۲)، قسمت دوم (شماره ۱۳، مارچ - اپریل ۱۹۹۱)
۶. نقش پادشاه سابق در استحکام وحدت ملی و آینده افغانستان، آئینه افغانستان (شماره ۱۳، مارچ - اپریل ۱۹۹۱)
۷. ملل متحد و راه حل سیاسی قضیه افغانستان، آئینه افغانستان، قسمت اول (شماره ۱۸ و ۱۹، سپتمبر - اکتوبر ۱۹۹۱)، قسمت دوم (شماره ۲۰، نوامبر ۱۹۹۱)
۸. دیپلماسی رژیم کابل و اختناق مزید قضیه افغانستان، آئینه افغانستان

- (شماره ۲۱ و ۲۲، دسمبر - جنوری ۱۹۹۱ - ۱۹۹۲)
۹. بازی با آتش، آئینه افغانستان (شماره ۲۵، اپریل - می ۱۹۹۲)
۱۰. تحکیم وحدت ملی و استقرار امنیت - یک معضله کشور، آئینه افغانستان (شماره ۲۶، جون - جولای ۱۹۹۲)
۱۱. راکت اندازیه‌ها بر شهر کابل، انگیزه‌ها و عواقب آن، آئینه افغانستان (شماره ۲۷، آگست - سپتمبر ۱۹۹۲)
۱۲. هدف تدویر شورای اهل حل و عقد به جای لویه جرگه، آئینه افغانستان (شماره ۲۷، آگست - سپتمبر ۱۹۹۲)
۱۳. طرح مسأله ملیت‌ها، آئینه افغانستان (شماره ۲۸، اکتوبر - نوامبر ۱۹۹۲)
۱۴. فدرالیسم در افغانستان، آئینه افغانستان، قسمت اول (شماره ۲۹، دسمبر - جنوری ۱۹۹۲ - ۱۹۹۳)، قسمت دوم (شماره ۳۰، فبروری - مارچ ۱۹۹۳)
۱۵. مسأله ملیت‌ها - یک طرح بیگانه، آئینه افغانستان (شماره ۳۱، اپریل - می ۱۹۹۳)
۱۶. موقف و مکلفیت‌های ملیگرا‌ها، آئینه افغانستان (شماره ۳۱، اپریل - می ۱۹۹۳)
۱۷. حضور مجدد روس‌ها در منطقه، آئینه افغانستان (شماره ۳۲، جون - جولای ۱۹۹۳)
۱۸. حقایق و مطالبی درباره نهضت وحدت ملی افغانستان، آئینه افغانستان (شماره ۳۳، آگست - سپتمبر ۱۹۹۳)
۱۹. قانون اساسی و مسأله مذهب، آئینه افغانستان (شماره ۳۳، آگست - سپتمبر ۱۹۹۳)
۲۰. مرامنامه نهضت وحدت ملی افغانستان (مسوده اولی و اصلی)، آئینه افغانستان (شماره ۳۳، آگست - سپتمبر ۱۹۹۳)
۲۱. حالت اضطرار و لزوم زعامت ناجی، آئینه افغانستان (شماره ۳۵، اکتوبر - نوامبر ۱۹۹۳)
۲۲. نقش کمونیست‌ها در دولت اسلامی افغانستان، آئینه افغانستان (شماره

۳۵، دسمبر - جنوری ۱۹۹۳ - ۱۹۹۴)

۲۳. راه به سوی رفاه و نجات، آئینه افغانستان (شماره ۳۶ و ۳۷، فبروری - می ۱۹۹۴)

۲۴. مسأله جمع آوری اسلحه، آئینه افغانستان (شماره ۳۶ و ۳۷، فبروری - می ۱۹۹۴)

۲۵. پلان صلح - طرح نهضت وحدت ملی افغانستان، آئینه افغانستان (شماره ۴۴، نوامبر ۱۹۹۴)

۲۶. مصارف جنگ و طرق تمویل آن، آئینه افغانستان (شماره ۵۲، اپریل ۱۹۹۵)

۲۷. لزوم اتحاد سرتاسری افغان‌ها در امریکا، ماهنامه کاروان (منتشره کالیفورنیای شمالی)، (شماره ۲۷ ماه مارچ و شماره ۲۸ ماه اپریل ۱۹۹۶)

۲۸. سازمان همکاری اقتصادی ایکو و مسائل جاری منطقه، کاروان (شماره ۳۰ ماه جون ۱۹۹۶)

۲۹. جبهه صلح - یک روزنه امید؟، کاروان (شماره ۳۲ ماه جولای ۱۹۹۶)

۳۰. افغانستان و رویدادهای جاری، کاروان (شماره ۳۳ ماه آگست ۱۹۹۶)

۳۱. وطن در کام آتش، کاروان (شماره ۳۴ ماه سپتمبر ۱۹۹۶)

۳۲. راه سوم - راه نجات، کاروان (شماره ۳۵ ماه اکتوبر ۱۹۹۶)

۳۳. تجرید سیاسی پاکستان و عزل بینظیر بوتو، کاروان (شماره ۳۶ ماه نوامبر ۱۹۹۶)

۳۴. یک روز سیاه در تاریخ وطن، کاروان (شماره ۳۷ ماه دسمبر ۱۹۹۶)

۳۵. نقش ترکیه در حل معضله افغانستان، کاروان (شماره ۳۸ ماه جنوری ۱۹۹۷)

۳۶. وخامت اوضاع اقتصادی در صفحات شمال، کاروان (شماره ۳۹ ماه فبروری ۱۹۹۷)

۳۷. معضلات چین و بازی بزرگ، کاروان (شماره ۴۰ ماه مارچ ۱۹۹۷)

۳۸. جنایات سرخ در افغانستان: قسمت اول - تلفات و ضایعات منابع بشری، مجله اتحاد آزادگان (شماره ۲، سال دوم، جولای - سپتمبر ۱۹۹۲)
۳۹. جنایات سرخ در افغانستان: قسمت دوم - حزب و قدرت حاکمه، مجله اتحاد آزادگان (شماره ۳، سال دوم، اکتوبر ۱۹۹۲)
۴۰. جنایات سرخ در افغانستان: قسمت سوم - تفرقه، توطئه و تجزیه، مجله اتحاد آزادگان (شماره ۹ و ۱۰، اپریل - سپتمبر ۱۹۹۳)
۴۱. جنایات سرخ در افغانستان: قسمت چهارم - زندانها و زندانیها، مجله اتحاد آزادگان (شماره ۱۱ و ۱۲، مارچ ۱۹۹۴)
۴۲. توضیحی درباره تشکیل گروههای سیاسی در کالیفورنیا، جریده «در راه صلح» (شماره ۵، نوامبر ۱۹۹۳)
۴۳. تفنگداران مستقل و مسأله وحدت ملی، جریده «در راه صلح» (شماره ۸، جنوری ۱۹۹۴)
۴۴. انعکاسی از جلسات استماعیه، نشریه آینده افغان (شماره ۶، اکتوبر ۱۹۹۶)
۴۵. علایق امریکا به حل قضیه افغانستان، نشریه آینده افغان (شماره ۷، جنوری ۱۹۹۷)
۴۶. تبصره بر پیام اخیر شاه سابق، نشریه آینده افغان (شماره اپریل ۱۹۹۷)
۴۷. کودتای ثور و چگونگی قیام مردم، ماهنامه انیس در کانادا (شماره اول، می ۱۹۹۷)
۴۸. تعزیرات شورای امنیت بر طالبان، ماهنامه لمر (شماره ۱۶، فبروری ۲۰۰۱)
۴۹. جریان «روم» در آستانه انشعاب، ماهنامه کاروان (شماره ۷۸، مورخ ۲۲ دسمبر ۲۰۰۰)
۵۰. جنون خون در دشت لیلی (ماجرای قبرهای دسته جمعی)، ماهنامه کاروان (مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۹۷)
۵۱. حمایت امریکا از جبهه شمال و عواقب منفی آن بر آینده افغانستان، ماهنامه لمر منتشره کانادا (شماره ۲۶ مورخ ۱۵ دسمبر ۲۰۰۱)

۵۲. در رثای ملکه حمیرا، آینه افغانستان (آگست ۲۰۰۲)

۵۳. اقدامات دیپلماتیک و مسأله صلح در افغانستان، (منتسره کتاب: پشتو! قیلویت پریژدی...)، گرد آورنده: جاوید وردک، سال چاپ ۲۰۰۳ (از صفحه ۳۱ تا ۶۸)

۵۴. یک نوشته هوشدار دهنده به رئیس جمهور بوش، ماهنامه افغان رساله، شماره ۶۳ - ۶۷، میزان - جدی ۱۳۸۳ (جنوری ۲۰۰۵)

مقالات منتشره در پورتال افغان جرمن آنلاین (از جون ۲۰۰۷ تا دسمبر ۲۰۱۸ - برای شرح مزید به آرشیف نویسندگان تحت نام سیدعبدالله کاظم - شماره ۲ مراجعه شود)

۱. مشکل اصلی در موجودیت "تیکه داران قومی" است، نه در "ذات و جوهر اقوام"!

۲. (۵۸۶) چرا اصطلاح "بین الافغانی" را به "میان افغانستانی" تعدیل کرد؟

۳. هدف اصلی "تیکه داران قومی" از داعیه مشارکت سیاسی اقوام در ساختار سیاسی چیست؟

۴. شاه امان الله غازی - بانی تحول در زندگی زن افغان (قسمت نهم و اخیر)

۵. شاه امان الله غازی - بانی تحول در زندگی زن افغان (قسمت هشتم)

۶. شاه امان الله غازی - بانی تحول در زندگی زن افغان (قسمت هفتم)

۷. شاه امان الله غازی - بانی تحول در زندگی زن افغان (قسمت ششم)

۸. شاه امان الله غازی - بانی تحول در زندگی زن افغان (قسمت پنجم)

۹. به مناسبت چهلمین سالگرد قیام تاریخی و بزرگ مردم هرات

۱۰. آقای خلیلزاد یک کمی تکیه به عقب!

۱۱. شاه امان الله غازی - بانی تحول در زندگی زن افغان (قسمت چهارم)

۱۲. شاه امان الله غازی - بانی تحول در زندگی زن افغان (قسمت سوم)

۱۳. شاه امان الله غازی - بانی تحول در زندگی زن افغان (قسمت دوم)

۱۴. شاه امان الله غازی - بانی تحول در زندگی زن افغان (قسمت اول)
۱۵. یک توضیح مختصر پیرامون یک تبصره
۱۶. من هم با نویسندگان این نامه می پیوندم!
۱۷. افغانستان دچار مضحکه "قوم گرایی"
۱۸. آیا موفقیت اشرف غنی در کنفرانس مونشن، موجب تغییر روش خلیلزاد گردید؟
۱۹. یک پیشنهاد و راه حل وسطی در نحوه مذاکره با طالبان
۲۰. دولت و لزوم یک طرح مشترک برای مذاکرات صلح با طالبان
۲۱. بخواسته های نسل جوان افغان باید توجه کرد!
۲۲. آیا طالبان امروزی غیر از آن طالبان استند که بودند؟
۲۳. "یک بام و دو هوا!"
۲۴. نامه رسمی دفتر حامد کرزی عنوانی وزارت امور خارجه افغانستان
۲۵. از نظام موجود باید دفاع کرد! اشرف غنی را تنها نگذارید!
۲۶. تکمله بر رساله "نقش فیله‌ها در تاریخ افغانستان"
۲۷. «شاه صدارت دار و نخست وزیر گوش به فرمان»
۲۸. چگونگی روابط طالبان با ایران؟
۲۹. نتیجه اولیه انتخابات پارلمان افغانستان؛ کمیسیون شکایات چه میکند؟
۳۰. سؤال تعدیل قانون اساسی و تشکیل حکومت مؤقت در حالت اضطرار
۳۱. وفات پروفسور "لودویک آدامک" - افغانستان شناس شهیر یک ضایعه بزرگ فرهنگی
۳۲. "یک روح در دو جسم"
۳۳. افغانستان در چهار راه بی سرنوشتی
۳۴. «مصیبت ها ریشه در تاریخ داند، خلق الساعه نیستند!»
۳۵. مطالبی مختصر پیرامون سوابق کاری جنرال عبدالرازق شهید

۳۶. توضیح مختصر در باره قومیت میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک
۳۷. «همه یاراند، یار وفادار کجاست؟»
۳۸. کودتای امین علیه تره کی و ریشه های اختلافات درون حزبی
۳۹. یک خبر ناخوش و دو خبر خوش - درباره رفع کمبود آب در شهر کابل
۴۰. تروریزم و افراط گرایی - دو روی یک سکه!
۴۱. آیا ایران محتاج خرید مقداری از آب دریای هلمند است؟ اگر بلی! به چه قیمت؟
۴۲. توضیحی در باره معاهده آب دریای هلمند با ایران در حالات کم آبی و یا خشکسالی های مدهش
۴۳. یک فورمول ساده برای تبدیل تقویم
۴۴. محترمه میرمن عزیزه انوری - یکی از پیش کسوتان نهضت دوم زنان کشور - داعی اجل را لبیک گفت!
۴۵. مجموعه ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه ۱۳۰۳ (قسمت پانزدهم و اخیر)
۴۶. مجموع ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه ۱۳۰۳ (قسمت چهاردهم)
۴۷. مجموع ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه ۱۳۰۳ (قسمت سیزدهم)
۴۸. مجموعه ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی طی لویه جرگه ۱۳۰۳ (قسمت دوازدهم)
۴۹. مجموعه ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه ۱۳۰۳ (قسمت یازدهم)
۵۰. مجموعه ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه ۱۳۰۳ (قسمت دهم)
۵۱. آیا ایران و ترکیه میتوانند باهم کنار آیند؟

۵۲. مجموعه ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه ۱۳۰۳
(قسمت نهم)

۵۳. مجموعه ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه ۱۳۰۳
(قسمت هشتم)

۵۴. مجموعه ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه ۱۳۰۳
(قسمت هفتم)

۵۵. مجموعه ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه ۱۳۰۳
(قسمت ششم)

۵۶. مجموع ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه ۱۳۰۳
(قسمت پنجم)

۵۷. مجموعه ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه ۱۳۰۳
(قسمت چهارم)

۵۸. مجموعه ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه ۱۳۰۳
(قسمت سوم)

۵۹. مجموعه ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه ۱۳۰۳
(قسمت دوم)

۶۰. مجموعه ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه ۱۳۰۳
(قسمت اول)

۶۱. قبل از تبصره بر یک خبر، باید اول از صحت و سقم آن مطمئن شد!

۶۲. به حقایق دهه "دموکراسی" از قول بزرگان آن دوره آشنا شوید!

۶۳. نخست باید زمینه ها را برای رشد دموکراسی فراهم کرد!

۶۴. فیرهای هوایی آقای داؤد ملکیار

۶۵. چند سؤالی در مورد "وقایع ارگ" از آقای داؤد ملکیار

۶۶. مکثی بر معضله پشتونستان داؤد خان و روابط با پاکستان

۶۷. به جواب ادعاهای بی اساس آقای داؤد ملکیار

۶۸. توضیح دوستانه خدمت محترم آقای فرهاد عجم
۶۹. قابل توجه محترم آقای محمد نادر نعیم
۷۰. به مناسبت چهلمین سالگرد کودتای منحوس ثور و شهادت رئیس جمهور محمد داود و خانواده او بدست جلادان قرن
۷۱. پیشینه ای تاریخی روابط اسماعیل خان با طالبان و پاکستان
۷۲. آخرین بیانیه مارشال قسیم فهیم در پنجشیر
۷۳. آخرین بیانیه مارشال قسیم فهیم در پنجشیر
۷۴. پیام تبریکی به مناسبت ۱۰۰۰.۰۰۰ بازدید
۷۵. کجا بودیم و به کجا رسیدیم؟ - همه پیش رفتند و ما به عقب!!
۷۶. اسناد سخن میگویند: سردار محمد عزیز خان کی بود، چرا و چگونه بدست سید کمال به قتل رسید؟ - بخش دوم و آخر
۷۷. اسناد سخن میگویند: سردار محمد عزیز خان کی بود، چرا و چگونه بدست سید کمال به قتل رسید - بخش اول
۷۸. متن پیشنهادی دولت افغانستان برای صلح در دومین نشست پروسه کابل
۷۹. نگاهی به دو نظر متفاوت در مورد سرنوشت غازی محمد جان خان و ملا مشک عالم در دوره سلطنت امیر عبدالرحمن خان
۸۰. فردوسی، سعدی، حافظ و مولانا
۸۱. مختصری درباره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش بیست و نهم و اخیر)
۸۲. مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش بیست و هشتم)
۸۳. مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش بیست و هفتم)
۸۴. مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بیست و ششم)
۸۵. دشمن از کشیدگی های داخلی برای بی ثباتی و نا امنی مزید در کشور به

نفع خود استفاده میکند!

۸۶. مختصری درباره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش بیست و پنجم)

۸۷. مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش بیست و چهارم)

۸۸. مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش بیست و سوم)

۸۹. مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش بیست و دوم)

۹۰. مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش بیست و یکم)

۹۱. مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش بیستم)

۹۲. مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش نهم)

۹۳. مختصری درباره تاریخچه لویه جرگه های افغانستان - (بخش هفدهم)

۹۴. مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش هفدهم)

۹۵. اندرز مولانا - راز زندگی

۹۶. یک تحفه ای زیبا برای سال ۲۰۱۸

۹۷. مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش شانزدهم)

۹۸. مختصری درباره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش پانزدهم)

۹۹. مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش چهاردهم)

۱۰۰. مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش سیزدهم)

۱۰۱. انعکاساتی پیرامون قبولی استعفای عطا محمد نور در بعضی رسانه

۱۰۲. «میان حکومت مرکزی کابل و حکومت محلی بلخ چه جریان دارد؟»

۱۰۳. مختصری درباره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش دوازدهم)

۱۰۴. مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش یازدهم)
۱۰۵. مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش دهم)
۱۰۶. «خاطره ای از زندان» - اعتراف یک جنایتکار
۱۰۷. مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش نهم)
۱۰۸. «نا گفته های کنفرانس بن»
۱۰۹. مختصری درباره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش هشتم)
۱۱۰. مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش هفتم)
۱۱۱. مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش ششم)
۱۱۲. مختصری درباره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش پنجم)
۱۱۳. مختصری در باره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش چهارم)
۱۱۴. مختصری درباره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش سوم)
۱۱۵. مختصری درباره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش دوم)
۱۱۶. مختصری درباره تاریخچه لویه جرگه ها در افغانستان - (بخش اول)
۱۱۷. اقتصاد جنگ و بحران پولی و مالی افغانستان از کودتای ثور تا سقوط طالبان - (بخش هشتم و آخر)
۱۱۸. اقتصاد جنگ و بحران پولی و مالی افغانستان از کودتای ثور تا سقوط طالبان - (بخش هفتم)
۱۱۹. اقتصاد جنگ و بحران پولی و مالی افغانستان از کودتای ثور تا سقوط طالبان - (بخش ششم)
۱۲۰. اقتصاد جنگ و بحران پولی و مالی افغانستان از کودتای ثور تا سقوط طالبان - (بخش پنجم)
۱۲۱. اقتصاد جنگ و بحران پولی و مالی افغانستان از کودتای ثور تا سقوط طالبان - (بخش چهارم)
۱۲۲. اقتصاد جنگ و بحران پولی و مالی افغانستان از کودتای ثور تا سقوط طالبان - (بخش سوم)

۱۲۳. اقتصاد جنگ و بحران پولی و مالی افغانستان از کودتای ثور تا سقوط طالبان - (بخش دوم)
۱۲۴. اقتصاد جنگ و بحران پولی و مالی افغانستان از کودتای ثور تا سقوط طالبان - (بخش اول)
۱۲۵. چگونه میتوان از دو قطبی شدن فرهنگی - فکری در افغانستان جلوگیری کرد؟
۱۲۶. نشیب و فراز زندگی مردی که قریب یک قرن زیست (مرحوم مغفور استاد عبدالرشید بینش)
۱۲۷. تکمله بر مقاله راجع به کتاب "خاطرات محمود طرزی"
۱۲۸. میلیونهای نو به دوران رسیده و پولهای باد آورده!!
۱۲۹. چین سعی دارد پاکستان را به نحوی از تجرید سیاسی برهاند!
۱۳۰. «وضعیت حقوقی اقلیت مسلمان روهینگیا در میانمار»
۱۳۱. وفات خانم "نانسی دوپره" - یک ضایعه فرهنگی برای افغانستان
۱۳۲. اهمیت اعلامیه اجلاس "بریکس" برای افغانستان
۱۳۳. نامه سرگشاده خدمت جلالتمآب داکتر محمد اشرف غنی رئیس جمهور افغانستان در باره "طاق ظفر"
۱۳۴. یک دیالوگ دلچسپ بین دو هموطن: یکی در کابل و دیگری در کالیفرنیا!
۱۳۵. استراتژی جدید امریکا و مخالفت گروه ها در داخل افغانستان
۱۳۶. "چرا ترامپ حق دارد بر پاکستان سخت بگیرد؟"
۱۳۷. متن مکمل (ترجمه دری) بیانیه دونالد ترامپ در باره استراتژی جدید امریکا در قبال افغانستان
۱۳۸. توضیحی درباره این سؤال که: آیا ۲۸ اسد روز واقعی استقلال افغانستان است؟
۱۳۹. چرا تجلیل از سالگرد روز استرداد استقلال کشور یک وجبیه ملی است؟

۱۴۰. چرا شاه امان الله غازی پیشنهاد لقب "امیرالمؤمنین" را رد کرد؟
۱۴۱. مجموعه ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه ۱۳۰۳ش
۱۴۲. امتنان از "امتنانی" دانشمند گرامی کاندید اکادمیسین سیستانی با چند توضیحی ارادتمندانه
۱۴۳. بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران (بخش هژدهم و اخیر: ضمیمه)
۱۴۴. بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران (بخش هفدهم)
۱۴۵. بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران (بخش شانزدهم)
۱۴۶. بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران (بخش پانزدهم)
۱۴۷. بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران (بخش چهاردهم)
۱۴۸. بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران (بخش سیزدهم)
۱۴۹. بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران (بخش دوازدهم)
۱۵۰. چند سخن کوتاه در مورد مقاله اخیر جناب مصطفی "عمرزی"
۱۵۱. شهزاده احسان الله "دافغانستان" به رحمت ایزدی پیوست!
۱۵۲. بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران (بخش یازدهم)
۱۵۳. بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران (بخش دهم)
۱۵۴. سخنان استاد نگارگر در مورد شخصیت شهید محمد داود

۱۵۵. بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران
(بخش نهم)
۱۵۶. بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران
(بخش هشتم)
۱۵۷. شهرکابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور ۱۳۵۷ ش
(متن مکمل کتاب)
۱۵۸. بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران
(بخش هفتم)
۱۵۹. بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران
(بخش ششم)
۱۶۰. بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران
(بخش پنجم)
۱۶۱. بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران
(بخش چهارم)
۱۶۲. بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران
(بخش سوم)
۱۶۳. بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران
(بخش دوم)
۱۶۴. بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران
(بخش اول)
۱۶۵. به مناسبت ده سال همکاری قلمی با پورتال وزین افغان جرمن آنالین
۱۶۶. توضیحاتی چند درباره مقاله محترم آقای مجید منگل
۱۶۷. تلاشهای ممتد برای تأمین صلح و مبارزه علیه تروریسم در کشور
۱۶۸. شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال ۱۳۵۷ ش (ادامه بخش دوازدهم و آخر)
۱۶۹. شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال

۱۳۵۷ش (بخش دوازدهم)

۱۷۰. شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال

۱۳۵۷ش (بخش یازدهم)

۱۷۱. شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال

۱۳۵۷ش (بخش دهم)

۱۷۲. شهرکابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال

۱۳۵۷ش (بخش نهم)

۱۷۳. توضیحی در باره تبصره محترم محمد داود ملکیار!

۱۷۴. شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال

۱۳۵۷ش (ادامه بخش هشتم)

۱۷۵. شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال

۱۳۵۷ش (ادامه بخش هشتم)

۱۷۶. شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال

۱۳۵۷ش (بخش هشتم)

۱۷۷. شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال

۱۳۵۷ش (ادامه بخش هفتم)

۱۷۸. شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال

۱۳۵۷ش (بخش هفتم)

۱۷۹. شهرکابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال

۱۳۵۷ش (ادامه بخش ششم)

۱۸۰. شهرکابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال

۱۳۵۷ش (ادامه بخش ششم)

۱۸۱. شهرکابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال

۱۳۵۷ش - (بخش ششم)

۱۸۲. شهرکابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال

۱۳۵۷ش (ادامه قسمت پنجم)

۱۸۳. «افغانستان، بنیادگرانی و ذهنیت پدر سالاری»
۱۸۴. شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور ۱۳۵۷ ش - (بخش پنجم)
۱۸۵. شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال ۱۳۵۷ ش (ادامه بخش چهارم)
۱۸۶. شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال ۱۳۵۷ ش (بخش چهارم)
۱۸۷. شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال ۱۳۵۷ ش (ادامه بخش سوم)
۱۸۸. شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور ۱۳۵۷ ش (بخش سوم)
۱۸۹. مسایل جهانی و رئیس جمهور ترامپ بعد از صد روز!
۱۹۰. شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور ۱۳۵۷ ش (بخش دوم)
۱۹۱. بجواب داکتر هاشمیان
۱۹۲. شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از روز چهارم تا هشتم ثور سال ۱۳۵۷ ش
۱۹۳. رزاق مأمون: "کودتای نافرجام در کابل"
۱۹۴. چه خوب گفته اند که: «شیخ فانی معذور است!»
۱۹۵. هرکی در او غش بُود، رویش سیاه بادا!
۱۹۶. نشر مجدد مقاله مهم تاریخی منتشره جریده "خلق" — "ناشر افکار دموکراتیک خلق" (قسمت دوم و آخر)
۱۹۷. نشر مجدد مقاله مهم تاریخی منتشره جریده "خلق" — "ناشر افکار دموکراتیک خلق" (قسمت اول)
۱۹۸. آیا بجاست که میراکبر خیبر را یک "شهید" نامید؟

۱۹۹. معضله خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا
۲۰۰. تذکری چند در باره برگشت سید محمود کنری به افغانستان در سراج التواریخ
۲۰۱. مکئی بر معضله پشتونستان - داؤد خان و روابط با پاکستان (از قسمت اول تا هشتم)
۲۰۲. «آیا روسیه توان رقابت با غرب در افغانستان را دارد؟»
۲۰۳. مطالبی در باره فعالیت های داکتر عبدالغنی پنجابی به استناد سراج التواریخ
۲۰۴. به مناسبت روز بین المللی زن - عکس ها سخن میگویند: از آنروزها تا امروز!
۲۰۵. نکات قابل توجه در چشمدید داکتر صاحب هاشمیان از مراسم خاکسپاری میراکبر خیبر
۲۰۶. توضیح مختصر خدمت محترم خان آقا سعید!
۲۰۷. دولت پاکستان میخواهد منطقه "قبایل آزاد" را با بقیه کشور مدغم سازد!
۲۰۸. مکئی بر معضله پشتونستان - داؤد خان و روابط با پاکستان (قسمت هفتم و آخر)
۲۰۹. مکئی بر معضله پشتونستان - داؤد خان و روابط با پاکستان (قسمت ششم)
۲۱۰. مکئی بر معضله پشتونستان - داؤد خان و روابط با پاکستان (قسمت پنجم)
۲۱۱. مکئی بر معضله پشتونستان - داؤد خان و روابط با پاکستان (قسمت چهارم)
۲۱۲. دو کتاب درباره قیام بزرگ و تاریخی ۲۴ حوت هرات
۲۱۳. مکئی بر معضله پشتونستان - داؤد خان و روابط با پاکستان (قسمت سوم)
۲۱۴. مکئی بر معضله پشتونستان - داؤد خان و روابط با پاکستان (قسمت دوم)

۲۱۵. مکثی بر معضله پشتونستان - داؤد خان و روابط با پاکستان (قسمت اول)
۲۱۶. انگیزه اصلی شهادت پوهاند سید بهاء الدین مجروح
۲۱۷. نامه سرگشاده
۲۱۸. نگاهی به کتاب "دولت شبکه ای"
۲۱۹. «دموکراسی واقعی و معقول» - (قسمت دوم و آخر)
۲۲۰. «دموکراسی واقعی و معقول» - (قسمت اول)
۲۲۱. «دموکراسی واقعی و معقول» - (قسمت اول)
۲۲۲. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج المله و الدین... (کتاب)
۲۲۳. توضیح مختصر خدمت داکتر صاحب هاشمیان...
۲۲۴. ضمیمه بر: اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله سراج المله...
۲۲۵. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج المله... (قسمت بیست و دوم و آخر)
۲۲۶. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج المله... (قسمت بیست و یکم)
۲۲۷. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج المله... (قسمت بیستم)
۲۲۸. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج المله... (قسمت نهم)
۲۲۹. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج المله... (قسمت هفدهم)
۲۳۰. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج المله... (قسمت هفدهم)
۲۳۱. احترام به اهل هنود افغان در عصر امنی و معلومات مختصر درباره "دیوان نرنجنداس"
۲۳۲. آیا روسها بار دیگر به افغانستان بر میگردند، یا؟
۲۳۳. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج المله... (قسمت شانزدهم)
۲۳۴. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج المله.... (قسمت

پانزدهم)

۲۳۵. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة.... (قیمت

چهاردهم)

۲۳۶. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة... (قسمت

سیزدهم)

۲۳۷. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة.... (قسمت

دوازدهم)

۲۳۸. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة... (قسمت یازدهم)

۲۳۹. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة.... (قسمت دهم)

۲۴۰. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة.... (قسمت نهم)

۲۴۱. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة.... (قسمت

هشتم)

۲۴۲. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة... (قسمت هفتم)

۲۴۳. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة... (قسمت ششم)

۲۴۴. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة... (قسمت پنجم)

۲۴۵. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة... (قسمت چهارم)

۲۴۶. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة... (قسمت سوم)

۲۴۷. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة... (قسمت دوم)

۲۴۸. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة... (قسمت اول)

۲۴۹. "استیضاح" - یک وسیله مهم قانونی برای نظارت بر اجراءات حکومت

توسط ولسی جرگه (قسمت ششم و آخر)

۲۵۰. "استیضاح" - یک وسیله مهم قانونی برای نظارت بر اجراءات حکومت

توسط ولسی جرگه (قسمت پنجم)

۲۵۱. "استیضاح" - یک وسیله مهم قانونی برای نظارت بر اجراءات حکومت

توسط ولسی جرگه (قسمت چهارم)

۲۵۲. "استیضاح" - یک وسیله مهم قانونی برای نظارت بر اجراءات حکومت توسط ولسی جرگه (قسمت سوم)
۲۵۳. "استیضاح" - یک وسیله مهم قانونی برای نظارت بر اجراءات حکومت توسط ولسی جرگه (قسمت دوم)
۲۵۴. "استیضاح" - یک وسیله مهم قانونی برای نظارت بر اجراءات حکومت توسط ولسی جرگه (قسمت اول)
۲۵۵. چرا دونالد ترامپ در انتخابات پیروز شد؟
۲۵۶. بازهم قابل توجه جناب محترم دگروال صاحب خان آقا سعید!
۲۵۷. "شمس النهار" - اولین نشریه موقوته افغانستان - (متن مکمل شماره دهم با ایزاد یک مقدمه)
۲۵۸. افغانستان در آستانه یک بحران عمیق سیاسی ناشی از "بلاک سازهایی قومی"
۲۵۹. قابل توجه جناب محترم دگروال خان آقا سعید!
۲۶۰. انگیزه های تخریب و اعمار مجدد "منار نجات"
۲۶۱. چرا ده ها هزار کودک مهاجر در اروپا گم شده اند؟
۲۶۲. یک گلی دیگر از بوستان شعر و ادب به دیار ابد شتافت
۲۶۳. «درضمیر - ضمیر کابل اوف» چه میگذرد؟»
۲۶۴. "حکمتیار و هزار و یک سؤال"
۲۶۵. چرا تاحال به صلح پایدار دست نیافته ایم؟ - (به مناسبت روز جهانی صلح)
۲۶۶. شرح مختصر در باره دیدار شاه امان الله غازی با محمد نادرشاه و برادرانش در پاریس
۲۶۷. انگلیسها و قدرت رسانیدن امیر حبیب الله کلکانی به حیث یک دوره انتقالی
۲۶۸. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد

- استرداد استقلال افغانستان) - قسمت بیست و هشتم و ختم کتاب
۲۶۹. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان) - قسمت بیست و هفتم
۲۷۰. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان) - قسمت بیست و ششم
۲۷۱. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان) - قسمت بیست و پنجم
۲۷۲. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان) - قسمت بیست و چهارم
۲۷۳. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان) - قسمت بیست و سوم
۲۷۴. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان) - قسمت بیست و دوم
۲۷۵. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان) - قسمت بیست و یکم
۲۷۶. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان) - قسمت بیستم
۲۷۷. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان) - قسمت نهم
۲۷۸. عرایضی خدمت سه دوست محترم و گرامی!
۲۷۹. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان) - قسمت هژدهم
۲۸۰. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان) - قسمت هفدهم
۲۸۱. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان) - قسمت شانزدهم

۲۸۲. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان) - قسمت پانزدهم
۲۸۳. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان) - قسمت چهاردهم
۲۸۴. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان) - قسمت سیزدهم
۲۸۵. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان) - قسمت دوازدهم
۲۸۶. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال کشور) - قسمت یازدهم
۲۸۷. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال کشور) - قسمت دهم
۲۸۸. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال کشور) - قسمت نهم
۲۸۹. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال کشور) - قسمت هشتم
۲۹۰. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال کشور) - قسمت هفتم
۲۹۱. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال کشور) - قسمت ششم
۲۹۲. توضیح مختصر در باره مقاله "لویه جرگه نام نهاد و لویه جرگه واقعی"
۲۹۳. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال کشور) - قسمت پنجم
۲۹۴. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال کشور) - قسمت چهارم
۲۹۵. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد

- استرداد استقلال کشور) - قسمت سوم
۲۹۶. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال کشور) - قسمت دوم
۲۹۷. "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳" (به تقریب نود و هفتمین سالگرد استرداد استقلال کشور) - قسمت اول
۲۹۸. گوش شنوا و چشم بینا کجاست؟
۲۹۹. نگاهی به نقش اعلیحضرت پادشاه سابق طی ۲۹ سال هجرت در حل معضله کشور
۳۰۰. متن مکمل مصاحبه محترم مصطفی ظاهر - نواسه پادشاه سابق افغانستان
۳۰۱. تبصره کوتاه در باره کتاب "افغانستان در پنجاه سال اخیر"
۳۰۲. بیانیه شهید محمد داود: "خطاب به مردم هرات" - به مناسبت چهل و سومین سالگرد جمهوری ...
۳۰۳. به تائید نوشته جناب داکتر عبدالرحمن زمانی
۳۰۴. "آخرین مبارزه علی - بخش تلویزیونی نماز میت در امریکا"
۳۰۵. تا چه وقت دیگران لقمه را در دهان ما کنند؟
۳۰۶. نگاهی به کتاب "سرگذشت موسیقی معاصر افغانستان" از ۱۲۴۲ تا ۱۳۷۰
۳۰۷. به مناسبت تجلیل از یکصد و بیست چهارمین سالگرد تولد اعلیحضرت امان الله شاه غازی
۳۰۸. دولت گریزی جمعیت و جنبش
۳۰۹. گر حکم شود که مست گیرند، در شهر هر آنچه هست گیرند
۳۱۰. نظری به موقف دشوار کسانی که روی اجبار به وطن ماندند!
۳۱۱. نگاهی مختصر به فعالیت های "آستان قدس رضوی" - یکی از بزرگترین نهاد موقوفی جهان اسلام

۳۱۲. قوای مسلح جنگسالاران با سلاح حکومتی یکی مقابل دیگر می جنگند!

۳۱۳. متن مسوده موافقتنامه بین دولت و حزب اسلامی حکمتیار

۳۱۴. آب را نادیده، همه موزه ها را از پا کشیدند!

۳۱۵. تأملی بر نوشته ای محترم انجنیر احسان الله مایار

۳۱۶. تکمله ای بر: "لقب سرداری و معنی آن"

۳۱۷. نوشته های مستند برای آگاهی از حقایق است، اما نوشته های "هوائی" گمراهی را بار می آورند!

۳۱۸. متن سخنرانی محمد اشرف غنی رئیس جمهوری اسلامی افغانستان در نشست فوق العاده شورای ملی

۳۱۹. پاسخ به یک سؤال پیرامون روابط عربستان سعودی و ایالات متحده امریکا

۳۲۰. سؤال و جوابی در باره "سنگ هفت قلم"

۳۲۱. سفر جان کری به افغانستان و پاشیدن آب سرد بر جنگالهای گرم

۳۲۲. "طاق ظفر" - نشانه ای از یک افتخار بزرگ تاریخی ملت قهرمان افغانستان

۳۲۳. «تروریستها می خواهند تمدن ما را بربایند!»

۳۲۴. موافقتنامه های "پشاور" و "اسلام آباد" دست آورد دیگر نداشت، جز آتش و خون!

۳۲۵. "ظهور هژمونی داعش و دورنمای صلح در افغانستان"

۳۲۶. تاریخچه پول کاغذی در افغانستان - (قسمت سوم و آخر)

۳۲۷. تاریخچه پول کاغذی در افغانستان - (قسمت دوم)

۳۲۸. تاریخچه پول کاغذی در افغانستان - (قسمت اول)

۳۲۹. کتاب "هرات از قیام حوت تا امروز - باذکر مختصر از پیشینه های تاریخی"

۳۳۰. دو خبر مهم - از دو منبع خبری
۳۳۱. بیاد آن روزها
۳۳۲. قصر دارالامان - یادگار بزرگ عصر تجددگرانی در کشور (قسمت سوم و آخر)
۳۳۳. قصر دارالامان - یادگار بزرگ عصر تجددگرانی در کشور (قسمت دوم)
۳۳۴. قصر دارالامان - یادگار بزرگ عصر تجددگرانی در کشور (قسمت اول)
۳۳۵. شرحی مختصر از نشیب و فرازهای زندگی زنان افغان - (به مناسبت روز بین‌المللی زن)
۳۳۶. شرحی بر متن دو سند تاریخی در اولین روز امارت حبیب‌الله کلکانی
۳۳۷. به جواب برادر محترم جناب جمیلی صاحب!
۳۳۸. قابل توجه سران تنظیم‌های جهادی اسبق!
۳۳۹. به یاد نویسنده و شاعر آواره افغان - "شیون کابلی"
۳۴۰. یادی از مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک
۳۴۱. نگاهی به اهم رویدادهای قبل و بعد از خروج قوای شوروی از افغانستان
۳۴۲. به مناسبت بیست و هشتمین سالگرد شهادت پوهاند داکتر سید بهاء‌الدین مجروح
۳۴۳. «منار علم و جهل» نماد مبارزه علیه بنیادگرانی
۳۴۴. نخستین گامهای تاریخی در تعلیم و تربیت زنان افغان
۳۴۵. دلایل توافق به متارکه و توقف جنگ در جبهات سه گانه استقلال علیه قوای انگلیس (قسمت سوم و آخر)
۳۴۶. دلایل توافق به متارکه و توقف جنگ در جبهات سه گانه استقلال علیه قوای انگلیس (قسمت دوم)
۳۴۷. دلایل توافق به متارکه و توقف جنگ در جبهات سه گانه استقلال علیه قوای انگلیس

۳۴۸. میرهاشم خان وزیر مالیه در زندان سقوی و سرنوشت آخر او
۳۴۹. دولت و سکتور خصوص در افغانستان (قسمت سوم - آخر)
۳۵۰. دولت و سکتور خصوصی در افغانستان (قسمت دوم)
۳۵۱. دولت و سکتور خصوصی در افغانستان
۳۵۲. نقش انگلیس ها در عروج و سقوط رژیم سقوی و پایه گذاری سلطنت محمد نادرشاه شهید
۳۵۳. نقش انگلیس ها در عروج و سقوط رژیم سقوی و پایه گذاری سلطنت محمد نادر شاه شهید (بخش سوم و اخیر)
۳۵۴. نقش انگلیس ها در عروج و سقوط رژیم سقوی و پایه گذاری سلطنت محمد نادرشاه شهید (بخش دوم)
۳۵۵. نقش انگلیس ها در عروج و سقوط رژیم سقوی و پایه گذاری سلطنت محمد نادر شاه - قسمت اول
۳۵۶. کتاب "تذکره انقلاب": «آئینه تمام نمای فجایع حکومت سقوی»
۳۵۷. یک تذکر مختصر در باره انگیزه اصلی قتل حفیظ الله امین
۳۵۸. متن مکمل بیانیه نازندرا مودی صدراعظم هند و داکتر اشرف غنی رئیس جمهور افغانستان
۳۵۹. شرحی در باره بیانیه بیرک کارمل، تهاجم قوای شوروی و قتل امین
۳۶۰. بیان یک خاطره تلخ با ارائه چهار سند تاریخی
۳۶۱. تكملة بر مقاله "انكشاف پوهنځي اقتصاد پوهنتون كابل..."
۳۶۲. آیا میتوان از تجارب دیگران در آوردن صلح با طالبان استفاده کرد؟
۳۶۳. مکثی بر مقاله "جراحات دیرینه ملت و نمک پاشان جدید استبداد"
۳۶۴. سخنی درباره "قاموس کبیر افغانستان"
۳۶۵. بازهم مطلبی درباره "مصارف ماهوار دفتر رئیس جمهور اسبق"
۳۶۶. صادق عالمیار درهالند به جرم قتل عام "کرهاله" بازداشت شد!
۳۶۷. باجگیری از ملت! (حکومت وحدت ملی عنقریب "سه منزله" میشود!)

۳۶۸. تأملی بر سخنان کرزی!!
۳۶۹. بررسی مسائل تاریخی یک رسالت مهم است!
۳۷۰. متن کامل بیانیه رئیس جمهور اوباما
۳۷۱. تَکْمِلَةُ بَرْنُوشْتِه جناب مرحوم حافظ کهگدای در مورد ولیعهدی عبدالله جان پسر امیر شیرعلیخان
۳۷۲. یک مقاله مهم در باره "اهمیت استراتژیک کندز"
۳۷۳. تأملی بر محتوای دو سند تاریخی در رابطه با موضوع عبدالملک خان عبدالرحیمزی
۳۷۴. یک مقاله مهم و خواندنی
۳۷۵. قبل از نقد یک اثر، باید آنرا دقیقاً مطالعه کرد!
۳۷۶. بجواب جناب آقای بارز!
۳۷۷. توضیحی درباره یک موضوع تاریخی
۳۷۸. نگاهی به عروج و افول ستاره اقبال عبدالملک عبدالرحیمزی - قسمت چهارم و اخیر
۳۷۹. نگاهی به عروج و افول ستاره اقبال عبدالملک عبدالرحیمزی - قسمت سوم
۳۸۰. نگاهی به عروج و افول ستاره اقبال عبدالملک عبدالرحیمزی - قسمت دوم
۳۸۱. نگاهی به عروج و افول ستاره اقبال عبدالملک عبدالرحیمزی - قسمت اول
۳۸۲. یک مقاله بسیار آموزند از یک شخصیت علمی و مسلکی درباره دیموکراسی در کشور
۳۸۳. شاه امان الله غازی و تشکیل اولین حزب سیاسی رسمی در افغانستان - به مناسبت نود و ششمین سالگرد استرداد استقلال کشور
۳۸۴. نظر اندازی در لابلای واقعیت های تاریخی - مطالبی از کتاب خاطرات

- دگر جنرال عبدالرزاق خان - قسمت چهارم و اخیر
۳۸۵. نظر اندازی در لابلای واقعیت های تاریخی - مطالبی از کتاب خاطرات دگر جنرال عبدالرزاق خان - قسمت سوم
۳۸۶. نظر اندازی در لابلای واقعیت های تاریخی - مطالبی از کتاب خاطرات دگر جنرال عبدالرزاق خان - قسمت دوم
۳۸۷. نظر اندازی در لابلای واقعیت های تاریخی - مطالبی از کتاب خاطرات دگر جنرال عبدالرزاق خان - قسمت اول
۳۸۸. "داود خان و اردو" - حقایقی برگرفته از نوشته ای یک جنرال افغان - قسمت اخیر
۳۸۹. "داود خان و اردو" - حقایقی برگرفته از نوشته ای یک جنرال افغان - قسمت سوم
۳۹۰. "داود خان و اردو" - حقایقی برگرفته از نوشته ای یک جنرال افغان - قسمت دوم
۳۹۱. "داود خان و اردو" - حقایقی برگرفته از نوشته ای یک جنرال افغان
۳۹۲. "قاموس اقتصادی" - یک اثر با ارزش علمی
۳۹۳. نگاهی گذرا بر ظهور و سقوط اولین نظام جمهوری در افغانستان - قسمت پنجم و ختم
۳۹۴. نگاهی گذرا بر ظهور و سقوط اولین نظام جمهوری در افغانستان - قسمت چهارم
۳۹۵. نگاهی گذرا بر ظهور و سقوط اولین نظام جمهوری در افغانستان - قسمت سوم
۳۹۶. نگاهی گذرا بر ظهور و سقوط اولین نظام جمهوری در افغانستان - قسمت دوم
۳۹۷. نگاهی گذرا بر ظهور و سقوط اولین نظام جمهوری در افغانستان - قسمت اول
۳۹۸. با کشف و انفجار یک "سلاح کوت" شخصی، پرده از روی یک راز مهم

برداشته میشود!

۳۹۹. محمد داؤد خان - یکی از بنیان گذاران "جنبش عدم انسلاک" - بخش

دوم - قسمت سوم

۴۰۰. محمد داؤد - یکی از بنیان گذاران "جنبش عدم انسلاک" - بخش اول -

قسمت سوم

۴۰۱. محمد داؤد خان - یکی از بنیان گذاران "جنبش عدم انسلاک" - قسمت

دوم

۴۰۲. محمد داؤد خان - یکی از بنیان گذاران "جنبش عدم انسلاک" - قسمت

اول

۴۰۳. پاسخ بیک سؤال تاریخی: چرا غبار و محمودی به "کلوپ ملی"

نبیوستند؟

۴۰۴. چرا و چگونه محمد داؤد خان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل

کردند؟ - قسمت اخیر

۴۰۵. چرا و چگونه محمد داؤد خان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل

کردند؟ - قسمت پنجم

۴۰۶. چرا و چگونه محمد داؤد خان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل

کردند؟ - قسمت چهارم

۴۰۷. چرا و چگونه محمد داؤد خان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل

کردند؟ - قسمت سوم

۴۰۸. چرا و چگونه محمد داؤد خان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل

کردند؟ - قسمت دوم

۴۰۹. چرا و چگونه محمد داؤد خان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل

کردند؟

۴۱۰. یک تذکر مهم و تصحیح فوری: کمبود ورق اخیر متن دست نویس

بیانیه محمد داؤد خان

۴۱۱. نامه های محمد داؤد خان به اعلیحضرت محمد ظاهر شاه

۴۱۲. دست نویس اولین بیانیه محمد داؤد خان دربارهٔ اعلام جمهوریت به خط خودش
۴۱۳. متن مکمل بیانیهٔ "خطاب به مردم افغانستان"
۴۱۴. مقطوعه (کتنگ) روزنامه جمهوریت مورخ ۲ سنبله ۱۳۵۲
۴۱۵. یک ضایعهٔ ادبی: کامل انصاری به دیار ابدیت شتافت
۴۱۶. مسألهٔ وحدت "خلق و پرچم" - آغازگر کودتای ثور و تشدید اختلافات درون حزبی (قسمت دوم)
۴۱۷. مسألهٔ وحدت "خلق و پرچم" - آغازگر کودتای ثور و تشدید اختلافات درون حزبی - قسمت اول
۴۱۸. آیا پاسخ داؤد خان به بریژنف یک "انتحار سیاسی" بود؟
۴۱۹. یک سند تاریخی: بیانیهٔ جناب حضرت صبغت الله مجددی در مجلس انتقال قدرت
۴۲۰. تبصرهٔ دوستانه بر دو مقاله دربارهٔ نظریات داؤد خان و میوندوال
۴۲۱. دربارهٔ مقاله "په هرات کی د ایرانی جاسوسانو فتنه"
۴۲۲. بالاخره سرنخ "میزبان" معلوم شد!
۴۲۳. مکتبی بر مقاله: "به یاد تو سخنور بی همتای ملت افغان"
۴۲۴. "سوسیالیزم" وجه مشترک بین نظریات میوندوال و داؤد خان
۴۲۵. باز نشر یک نوشته در بارهٔ "سنگسار"
۴۲۶. تفاوت نظر برای جستجوی حقایق یک نعمت است!
۴۲۷. قیام ۲۴ حوت هرات یک قیام خودجوش مردمی بود
۴۲۸. سفر عشق دل شیر می خواهد! (توضیح مختصر خدمت جناب محترم داکتر هاشمیان)
۴۲۹. محمد داؤد خان شهید: بانی دورهٔ دوم نهضت زنان افغان - نگاهی به تحول بزرگ رفع حجاب "روی لچی"
۴۳۰. از تاریخ باید آموخت: "آزموده را آزمودن خطا است" - قسمت دوم

۴۳۱. از تاریخ باید آموخت: "آزموده را آزمودن خطا است" قسمت اول
۴۳۲. رویدادهای انفرادی چگونه به قیامهای بزرگ مردمی تبدیل شدند؟
۴۳۳. توضیحی در باره تاریخ آغاز جهاد علیه رژیم خلقی پرچمی
۴۳۴. گوشه از تاریخ: اظهارات یک شاهد عینی در باره آخرین سفر اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در لندن برای تداوی چشم
۴۳۵. یک ضایعه بزرگ ملی
۴۳۶. چرا معرفی کابینه به تعویق می افتد؟
۴۳۷. مقدمات تجاوز شوروی بر افغانستان (به مناسبت سی و پنجمین سالگرد این رویداد شوم)
۴۳۸. مسائل حقوقی و قانونی را نباید به میدان سیاست بازیها کشانید!
۴۳۹. برگگی از تاریخ: توطئه ای حکم تکفیر شاه امان الله غازی
۴۴۰. افغانستان زیر فشار یک "بازی بزرگ" جدید در منطقه
۴۴۱. آیا اغماض امریکا موجب شد تا افغانستان در دام شوروی افتد؟ (بخش سوم و اخیر)
۴۴۲. آیا اغماض امریکا موجب شد تا افغانستان در دام شوروی افتد؟ (بخش دوم)
۴۴۳. آیا اغماض امریکا موجب شد تا افغانستان در دام شوروی افتد؟
۴۴۴. یادی از مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک
۴۴۵. موقف زن افغان در جامعه "مرد سالار" کشور (قسمت اخیر)
۴۴۶. نگاهی به میراث کاری آقای حامد کرزی
۴۴۷. موقف زن افغان در جامعه "مرد سالار" کشور (قسمت چهارم)
۴۴۸. موقف زن افغان در جامعه "مرد سالار" کشور (قسمت سوم)
۴۴۹. موقف زن افغان در جامعه "مرد سالار" کشور (قسمت دوم)
۴۵۰. موقف زن افغان در جامعه "مرد سالار" کشور (قسمت اول)

۴۵۱. یک نظر سنجی تاریخی که موجب شهادت یک دانشمند نامدار کشور شد!

۴۵۲. عکس ها سخن میگویند!

۴۵۳. ملکه ثریا - بنیان گذار نهضت زنان کشور

۴۵۴. حامد کرزی و مسئله "کابل بانک"

۴۵۵. حامد کرزی و تلاش برای تشکیل "پوزسیون"

۴۵۶. یادی از یک شخصیت بزرگ معارف کشور

۴۵۷. مرور مختصر بر متن قرارداد همکاری های امنیتی و دفاعی میان افغانستان و ایالات متحده

۴۵۸. استرداد استقلال کامل افغانستان افسانه نیست!

۴۵۹. یک پیشنهاد عاجل برای حل بحران انتخاباتی در کشور

۴۶۰. تبصره کوتاه بر یک نوشته پر محتوا درباره زبانشناسی

۴۶۱. برگي از تاريخ - به مناسبت نود و پنجمين سالگرد استرداد استقلال کشور

۴۶۲. به تقريـب نود و پنجمين سالگرد استرداد استقلال افغانستان

۴۶۳. بازهم تأملی بر "موافقتنامه" دو کاندید ریاست جمهوری

۴۶۴. از حرف تا عمل! - نگاهی به موافقتنامه و اعلامیه دو کاندید ریاست جمهوری افغانستان

۴۶۵. تشکیل حکومت «وحدت ملی» و معضله تفویض صلاحیت

۴۶۶. بن بست انتخاباتی شکست، اما آینده هنوز تاریک است!

۴۶۷. نگاه مختصر بر زندگی آخرین پادشاه افغانستان

۴۶۸. چهار اثر ارزشمند از یک محقق دانشمند

۴۶۹. بن بست انتخاباتی شکست، اما آینده هنوز تاریک است! (قسمت اخیر)

۴۷۰. بن بست انتخاباتی شکست، اما آینده هنوز تاریک است! (قسمت سوم)

۴۷۱. بن بست انتخاباتی شکست، اما آینده هنوز تاریک است! (قسمت دوم)
۴۷۲. بن بست انتخاباتی شکست، اما آینده هنوز تاریک است!
۴۷۳. یک ضایعه بزرگ علمی
۴۷۴. افغانستان در استحالۀ یک «بازی بزرگ» جدید
۴۷۵. امتیازگیریه‌های دولتمردان، باجگیری از ملت است!
۴۷۶. توضیحی درباره پیشنهاد: «کنترول ورود مواد نفتی...»
۴۷۷. یادی از ملکه ثریا مادر معنوی نسل پیشتاز زن افغان
۴۷۸. از آن معامله گریها باید پرهیز کرد که بار آورد پشیمانی!
۴۷۹. نباید به دموکراسی نوپا درکشور صدمه زد!
۴۸۰. چرا مردم با حضور گسترده بسوی صندوقهای رأی شتافتند؟
۴۸۱. انتظار در صف ها - بسوی آینده امید بخش
۴۸۲. به سخن کدام یک باور کرد: آیا استاد سیاف راست می گوید یا یکی از سخنگویانش؟
۴۸۳. تأملی برسخنرانی رئیس جمهور کرزی در شورای ملی افغانستان
۴۸۴. تأملی برسخنرانی رئیس جمهور کرزی در شورای ملی افغانستان -
قسمت سوم و ختم
۴۸۵. تأملی برسخنرانی رئیس جمهور کرزی در شورای ملی افغانستان -
قسمت دوم
۴۸۶. تأملی برسخنرانی رئیس جمهور کرزی در شورای ملی افغانستان
۴۸۷. انگیزه های مهم مشکلات عدیده زنان افغان قسمت سوم
۴۸۸. انگیزه های مهم مشکلات عدیده زنان افغان قسمت دوم
۴۸۹. انگیزه های مهم مشکلات عدیده زنان افغان قسمت اول
۴۹۰. علل و انگیزه های مهم مشکلات عدیده ای زنان افغان
۴۹۱. کارتون یا حقیقت؟؟

۴۹۲. داعیه ای بنام «حقوق زن» در کشور!
۴۹۳. نگاه مقایسوی برانتخابات ریاست جمهوری کنونی و گذشته
۴۹۴. درسی که باید از گذشته آموخت، قسمت یازدهم: چگونه دور دوم انتخابات زمینه سازی شد؟
۴۹۵. درسی که باید از گذشته آموخت، قسمت دهم: بروز بحران سیاسی ناشی از نتایج انتخابات
۴۹۶. درسی که باید از گذشته آموخت، قسمت نهم: پلان گالبرایت و خلیلزاد
۴۹۷. درسی که باید از گذشته آموخت، قسمت هشتم: انتخابات به دور دوم می‌رود!
۴۹۸. درسی که باید از گذشته آموخت، قسمت هفتم: انگیز مخالفت گالبرایت با گریزی
۴۹۹. درسی که باید از گذشته آموخت، قسمت ششم: اختلاف کرزی با کای آیدی و امریکائی‌ها...
۵۰۰. درسی که باید از تاریخ آموخت: قسمت پنجم: پالیسی جدید - توجه به امور ملکی
۵۰۱. درسی که باید از گذشته آموخت! قسمت چهارم: اختلاف نظرها در داخل اداره اوباما در مورد افغانستان
۵۰۲. درسی که باید از گذشته آموخت! قسمت سوم با وجود شدت برخوردها، تغییر کابینه مایه امیدواری بود
۵۰۳. درسی که باید از گذشته آموخت! قسمت اول پیشگفتار
۵۰۴. درسی که باید از گذشته آموخت! قسمت دوم جدال برسر تعیین تاریخ انتخابات
۵۰۵. «تا ختم امسال طولانی ترین جنگ امریکا به پایان می‌رسد»
۵۰۶. نگاهی بر مقاله «رفع و دفع خلای قانون، ولی چگونه؟؟»
۵۰۷. امریکا به پایگاه ضرورت دارد و ما به امن وثبات!

۵۰۸. خلای قانون انتخابات درمورد عدم تکمیل نصاب
۵۰۹. مکئی بر دو معضله مهم در انتخابات ریاست جمهوری
۵۱۰. نگاهی بر نظریات مرحوم داکتر عبدالصمد حامد
۵۱۱. یک خاطره اندوه بار از روز ۶ جدی ۱۳۵۸
۵۱۲. ابن خلدون (اعجوبه علم و دانش در جهان اسلام)
۵۱۳. داکتر ولید حقوقی ستاره درخشانی که زود افول کرد
۵۱۴. سنگسار - برگشت بر دوره طالبانی
۵۱۵. امریکا از امضای پیمان امنیتی با افغانستان چه هدف دارد؟
۵۱۶. افغانستان در آستانه یک بحران عمیق سیاسی - اقتصادی
۵۱۷. معضلات موافقتنامه دوجانبه امنیتی و نقش جرگه مشورتی
۵۱۸. کمبودها در شرایط قانونی کاندید شدن به ریاست جمهوری کشور
۵۱۹. درباره قتل عام «کرهااله» در کنر
۵۲۰. نکاتی چند پیرامون نوشته اخیر آقای دهمزاد
۵۲۱. مکئی کوتاه بر نوشته آقای بصیر دهمزاد
۵۲۲. تذکر مختصر پیرامون «تعریف بهترین قانون اساسی!»
۵۲۳. شرحی در حاشیه انتشار لست شهداء
۵۲۴. نظری به عمق موضوع «تعدیل نظام»
۵۲۵. قانون و حاکمیت قانون پایه های اساسی دیموکراسی و عدالت
۵۲۶. به جواب گلایه های یک دوست
۵۲۷. تبصره کوتاه بر مقاله «پیوندهای نامقدس»
۵۲۸. برای نجات کشور از بحران سیاسی چه باید کرد؟
۵۲۹. بحث بر موضوع «جواب داود خان به بریژنف»
۵۳۰. افکار طرزی - تهداب تحول دوره امانی و استرداد استقلال افغانستان
۵۳۱. نمایندگی اهل هنود و سیکه های افغان در ولسی جرگه

۵۳۲. «مبادی دانش طبیبی» یک کتاب مفید برای همه

۵۳۳. شرایط صلح پایدار در افغانستان

۵۳۴. عواقب منفی حمایت امریکا از جبهه متحد شمال

۵۳۵. پی آمدهای حمله امریکا برافغانستان (نگرانی های امروز را من در آغاز مرحله داشتم)

۵۳۶. جان کرزی در خطر؟؟

۵۳۷. بررسی برخی مسائل متنازع فیه در قانون «منع خشونت علیه زن» بخش دوم

۵۳۸. بررسی برخی مسائل متنازع فیه در قانون «منع خشونت علیه زن» بخش اول

۵۳۹. بحث بر حقوق زنان (قسمت دوم)

۵۴۰. بحث بر حقوق زنان بار دیگر به ۹۰ سال قبل بر میگردد!

۵۴۱. «استيضاح» یا «افتضاح»؟

۵۴۲. یکصد و ششمین سالگرد تولد استاد عبدالغفور برشنا

۵۴۳. تلاش برای معیاری ساختن کلمات

۵۴۴. قیام تاریخی و مردمی ۲۴ حوت هرات قسمت چهارم

۵۴۵. قیام تاریخی و مردمی ۲۴ حوت هرات قسمت سوم

۵۴۶. قیام تاریخی و مردمی ۲۴ حوت هرات قسمت دوم

۵۴۷. قیام تاریخی و مردمی ۲۴ حوت هرات قسمت اول

۵۴۸. نامه «دانا رورا باخر» به «زلمی خلیلزاد»

۵۴۹. در حاشیه اسناد منتشره راجع به حرکت قبرس قسمت سوم

۵۵۰. در حاشیه اسناد منتشره پیرامون حرکت قبرس, قسمت دوم

۵۵۱. در حاشیه اسناد منتشره راجع به «حرکت قبرس» قسمت اول

۵۵۲. نکاتی در باره استعفی سپه سالار شاه محمود خان غازی

۵۵۳. یادى از يك دانشمند و فرزند صديق افغانستان مرحوم داکتر عبدالصمد حامد

۵۵۴. يك بيانيه مهم تاريخى: سخنرانى پرمحتواى شاه امان الله در كراچى

۵۵۵. نگاهى به علل و انگيزه هاى سقوط دوره امانى

۵۵۶. نگاهى به چند سند تاريخى

۵۵۷. جنايات فراموش نميشوند، ولى عاملان آن چطور؟؟

۵۵۸. «ناليدن از بيگانگان»

۵۵۹. چرا كمكها ضايع شد؟

۵۶۰. برگى از تاريخ و يادى از رجال نامدار كشور

۵۶۱. در جستجوى زعيم

۵۶۲. حكومتدارى خوب!! — «افسانه سرمگسك»

۵۶۳. موقف شورائى علما در بين حق و سياست!!

۵۶۴. در باره «تهاجم فرهنگى» ايران (مصاحبه نصير فياض با راديو آزادى)

۵۶۵. پاسخ به دو سؤال تاريخى

۵۶۶. افغانستان — كشور «كثيرالقومى»، نه «كثيرالمليتى» بخش دوم و اخير

۵۶۷. افغانستان — كشور «كثيرالقومى»، نه «كثيرالمليتى» بخش اول

۵۶۸. درباره فدرالى شدن كشور بخش دوم

۵۶۹. درباره فدرالى شدن كشور بخش اول

۵۷۰. اعلاميه انجمن سالمندان افغان در بى ايريا — شمال كاليفورنيا

۵۷۱. تقاضا از خانم سيمين باركزى

۵۷۲. به مناسبت نود دومين سالگرد استرداد استقلال كشور

۵۷۳. درد دل يك هموطن

۵۷۴. ذكر مأخذ در متن

۵۷۵. وصايات احمد شاه بابا به وليعهدش تيمورشاه

۵۷۶. امیر عبدالرحمن خان بنیانگذار دولت مرکزی افغانستان
۵۷۷. زندگینامه ابن سینای بلخی از زبان خودش
۵۷۸. در رابطه با مقاله: (حقانیت رئیس جمهور کرزی...)
۵۷۹. اسناد مبنی بر افشای یک راز مهم که درج تاریخ گردد
۵۸۰. تجلیل از نود و یکمین سالگرد استقلال کشور یک وجیهه ملی
۵۸۱. پورتال ملی و مردمی (افغان جرمن آنالین)
۵۸۲. فرق میان «نقد» و حرف واهی - تبصره کوتاه بر نوشته آقای محمد انور بنیاد
۵۸۳. انگیزه های سیاسی برخورد «شیعه - سنی»
۵۸۴. رسالت افغانهای مهاجر در اصلاح امور کشور
۵۸۵. مسئله «استیضاح» و نارسائی قانون اساسی
۵۸۶. کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ سقوط سلطنت و اعلام جمهوریت
۵۸۷. نامه سرگشاده عنوانی جلالتمآب محترم جناب آقای حامد کرزی رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان

ب - نامه های تحلیلی و پیشنهادها

۱. نامه سرگشاده عنوانی داکتر صاحب محمد یوسف خان (مرحوم) در مورد شورای صلح هرات، منتشره جریده دراه صلح (شماره ۱۳، سپتمبر ۱۹۹۴) و مجله آئینه افغانستان (شماره ۴۲، اکتوبر ۱۹۹۴)
۲. نامه مشرح به اعضای نهضت وحدت ملی افغانستان پیرامون چگونگی سقوط نهضت (در ۱۴ صفحه)
۳. نامه خصوصی بحضور پادشاه سابق، مورخ ۷ جون ۱۹۹۷ (این نامه هنوز به نشر نرسیده است)
۴. نامه به سومین اجلاس شورای مصالحه و وحدت ملی منعقد بن (این نامه بعداً در جریده وفا منتشره پشاور به نشر رسیده است)
۵. پیام «جنبش ضد جنگ» (این پیام از طریق رادیو و نیز به تعدا زیاد تکثیر و

توزیع گردید)

۶. پیشنهاد تحلیلی و مفصل: حل معضله انتقال قدرت و میکانیزم تشکیل یک حکومت مؤقت در افغانستان، مؤرخ ۲۹ جون ۱۹۹۶ (این پیشنهاد انعکاس جدی مخالفت آمیز در هفته نامه امید داشت)
۷. نامه عنوانی کنفرانس افغانی منعقدہ لاس آنجلس، مؤرخ ۵ اکتوبر ۲۰۰۱، درباره معضله ائتلاف «روم» و جبهه متحد شمال و پی آمدهای حمله احتمالی امریکا بر افغانستان (این نوشته دو روز قبل از حمله امریکا به افغانستان در کنفرانس مذکور قرائت و مورد مباحثه قرار گرفت)
۸. پیشنهاد تحلیلی: صلح پایدار در افغانستان (این نوشته به دری و انگلیسی تهیه شد و در کنفرانس مؤرخ ۲۲ تا ۲۴ نوامبر ۲۰۰۱ منعقدہ اوتاوا - کانادا مطرح بحث قرار گرفت)
۹. نامه سرگشاده عنوانی جلالتمآب جناب آقای کرزی رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان، منتشره پورتال «افغان جرمن آنالین»، مورخ اول جولای ۲۰۰۷، در ۱۳ صفحه، (این نامه شخصاً توسط سفیر افغانستان آقای جواد به ایشان تسلیم داده شد)

ج - کتاب‌ها و رساله‌ها

۱. دهلز هرات - شکارگاه جدید پاکستان، چاپ اول (کالیفورنیا)، دسمبر ۱۹۹۴
۲. افغانستان به سوی انفلاسیون سرسام آور، چاپ اول (کالیفورنیا)، فبروری ۱۹۹۵
۳. افغانستان در طلسم دائره شیطانی مصیبت، چاپ اول (کالیفورنیا) جولای ۱۹۹۵، چاپ دوم مارچ ۱۹۹۷ (پشاور)
۴. وضع تعزیرات بر طالبان و معضله افغانستان، چاپ اول (کالیفورنیا)، اپریل ۲۰۰۱
۵. طرح حکمتیار و هزار و یک سوال، چاپ اول (کالیفورنیا)، آگست ۲۰۰۱

۶. جنایات دیروز - دادخواهی امروز، چاپ اول (کلیفورنیا) اکتوبر ۱۹۹۴، چاپ دوم (کابل) جنوری ۲۰۰۶ (ترجمه راپور مقدماتی «پروژه دادخواهی افغانستان» از انگلیسی، در ۹۹ صفحه)
۷. زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد - یک بررسی تحلیلی و تاریخی، چاپ اول (کابل)، نوامبر ۲۰۰۵ (در ۶۰۲ صفحه)
۸. هرات - از قیام حوت تا امروز (با ذکر مختصر از پیشینه های تاریخی)، چاپ اول، کلیفورنیا، اکتوبر ۲۰۱۱ (در ۴۹۶ صفحه)
۹. قیام تاریخی مردم هرات - ۲۴ حوت ۱۳۵۷، چاپ اول، کلیفورنیا، ۲۰۱۳ (در ۹۰ صفحه)

کتابهای آماده چاپ

۱. درسی که باید از گذشته آموخت! - انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹ به استناد کتاب کای آیدی
۲. رویداد لویه جرگه دارالسلطنه ۱۳۰۳
۳. اقتصاد جنگ و بحران پولی و مالی افغانستان از کودتای ثور تا سقوط طالبان
۴. اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة به استناد سراج التواریخ
۵. شهر کابل شاهد رویدادهای مهم از چهارم تا هشتم ثور ۱۳۵۷
۶. بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران
۷. مختصری در باره تاریخیچه لویه جرگه ها در افغانستان
۸. مجموعه ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی حین لویه جرگه ۱۳۰۳

مختصر سوانح نویسنده کتاب

داکتر سیدعبدالله کاظم در ماه جدی ۱۳۲۰ شمسی (جنوری ۱۹۴۲) در چارباغ - شهرکابل در یک خانواده سرشناس چشم به جهان گشود، بعد از فراغت از لیسه حبیبیه و پوهنهی اقتصاد پوهنتون کابل در سال ۱۹۶۳ شامل کدر تدریسی آن پوهنهی گردید. در سال ۱۹۷۱ پس از اخذ درجه دوکتورا در «رشته اقتصاد و علوم اجتماعی» از اطریش (ویانا) به کشور عودت کرد و به حیث استاد در پوهنهی اقتصاد پوهنتون کابل مجدداً شروع به تدریس نمود. در سال ۱۹۷۳ به رتبه علمی «پوهندوی» ارتقا کرد و نخست به حیث آمر دیپارتمنت اقتصاد تصدی (رشته صنعت) و سپس از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ به حیث رئیس آن پوهنهی ایفای وظیفه کرد. بعد از کودتای ثور با جمعی از استادان به تشکیل «حزب وحدت ملی افغانستان» پرداخت و متعاقباً با تعدادی از اعضای مؤسس آن حزب توسط حکومت خلقی - پرچمی گرفتار و برای مدت ۱۹ ماه در پلچرخی زندانی شد. بعد از رهائی از زندان در اپریل ۱۹۸۰ به حیث آمر بانک ملی افغان به لندن رفت، ولی از اشغال رسمی وظیفه خودداری کرد و پس از دو ماه نخست به جرمنی و بعد به ایالات متحده امریکا پناهنده شد. او از اواخر ۱۹۸۱ تا اکنون به ایالت کالیفورنیا در شهر «سن هوزه» اقامت دارد.

داکتر کاظم در مدت اقامت در وطن بر علاوه وظایف رسمی و عضویت در چندین کمیته علمی، دوبار به حیث پروفیسور مهمان به جرمنی دعوت شد و نیز در یک تعداد کنفرانسها و محافل علمی در خارج کشور اشتراک نمود و آثار و کتب زیاد تألیف کرد، موصوف در سال ۱۹۷۴ در ازای خدمت به معارف، به خصوص تطبیق موفقانه سیستم «سمستر و کریدت» در پوهنهی اقتصاد از طرف رئیس جمهور محمد داؤد (شهید) مفتخر به اخذ مدال عالی معارف گردید.

داکتر کاظم در ایام هجرت در سال ۱۹۸۱ عضو مؤسس انجمن مهاجرین

افغان در شهر فرانکفورت - جرمنی، در ۱۹۸۲ عضو مؤسس انجمن فرهنگی افغان‌ها در پورتلند (ایالت اوریگان) و از ۲۰۰۶ تا اکنون عضو مؤسس و رئیس انجمن «سالمدان افغان در بی ایریا - کالیفورنیای شمالی» بوده است. داکتر کاظم به حیث تحلیلگر مسائل افغانستان بیش از ۵۰۰ تحلیل سیاسی را در رادیوها و تلویزیونهای افغانی و غیرافغانی به هموطنان ارائه کرده و از اینطریق کسب شهرت نموده است. علاوه‌تاً موصوف در سال ۱۹۹۳ حرکت سیاسی بنام «نهضت وحدت ملی افغانستان» را آغاز کرد و در سال ۱۹۹۴ به حیث «منشی عمومی دارالانشای» آن انتخاب گردید که متأسفانه این نهضت بنا برانگیزه‌هائی در سال ۱۹۹۶ ازهم پاشید.

داکتر کاظم در ۸ ثور سال ۱۳۴۴ (۱۹۶۵) با محترمه راضیه مستمندی ازدواج کرد و دارای یک پسر و دو دختر - هریک محترمان مژگان کاظم حیدر (مدیره در مقر مرکز مطالعات "ناسا - اداره ملی فضائی امریکا" در شمال کالیفورنیا)، سید وحیدالله کاظم (یکی از آمران دیپارتمنت پولیس شهر "سنتا - کلارا" در شمال کالیفورنیا) و حلیمه کاظم (استاد در دیپارتمنت ژورنالیزم پوهنتون "سن هوزه" و جمعاً شش نواسه - دو پسر و چهار دختر می‌باشد که همه در ایالت کالیفورنیا - امریکا زندگی میکنند.